

تایخ مشروطه ایران

و

جنبش وطن پرستان اصفهان و انتخابات

تألیف

دکتر نورالله دانشور علوی

(مجاهد السلطان)

با

توضیحات و حواشی و مقدمه

بقلم

حسین سعادت نوری

۱۳۳۵

کتابخانه دانش

خیابان سعدی

تهران

حق چاپ و اقتباس محفوظ و مخصوص کتابخانه دانش است

چاپ سینا، تهران

فهرست مندرجات

عنوان

- پیش گفتار
- گفتار اول- آغاز نهضت، اجتماع اهالی اصفهان در تخت فولاد و اظهارات حاج آقا نورالله
- گفتار دوم - قتل مونس السلطنه در منزل حاج آقا نورالله و ورود
- اقبال الدوله کاشی باصفهان
- گفتار سوم - بسیج سواران بختیاری و آمادگی مصمص السلطنه
- برای تصرف شهر اصفهان
- گفتار چهارم- ورود ضرغام السلطنه باصفهان و پیروزی مجاهدین
- و پناهنده شدن اقبال الدوله بکنسولگری انگلیس
- گفتار پنجم - حرکت قوای مجاهدین بطرف پایتخت و تلگراف
- سردار اسعد و مصمص السلطنه بسفیر اطریش در تهران
- گفتار ششم- فتح تهران و خلع محمد علی میرزا
- گفتار هفتم- طغیان ارشد الدوله معروف بعلیخان کاردی
- گفتار هشتم - شکست سالار الدوله بوسیله اردوی بختیاری
- و جانفشانیهای فتحعلیخان سردار معظم
- گفتار نهم- چگونه پیرم خان در قلعه شوربچه بقتل رسید؟
- گفتار دهم- عقب نشینی قوای سالار الدوله و فتح کرمانشاه بدست
- مجاهدین بختیاری
- گفتار یازدهم - فرمانفرما و مجازات های قرون وسطائی و
- انتخابات قلابی بم
- گفتار دوازدهم- تشکیل کمیته دفاع ملی قم و جنگ مجاهدین
- اصفهان با سربازان تزاری
- گفتار سیزدهم - اشغال قم از طرف اردوی روس و زندانی شدن مؤلف
- گفتار چهاردهم- کشمکش آزادیخواهان باعمال روسیه و عملیات
- ظل السلطان در اصفهان
- گفتار پانزدهم- عملیات ظالمانه یمین السلطنه در اصفهان و تبعید
- حاج آقا جمال بتهران
- بختیاری در ادوار مختلف تاریخ
- قدردانی مجلس شورای ملی از مرحوم حاج علیقلیخان سردار اسعد
- حواشی و توضیحات
- ۱۸۶-۲۱۵





پیش گفتار

برابر باب بصیرت پوشیده نیست که مردم اصفهان و آزادبخواهان بایستخت شاه عباس کبیر و مخصوصاً ایل جلیل بختیاری در نهضت مشروطه سهم بزرگی بهیده داشته و نقش مهمی ایفا کرده اند . با اینوصف ضمن کتابهایی که در پیرامون قیام مشروطه طلبان و خلع محمد علی میرزا از سلطنت تالیف گردیده متأسفانه حق احرار و آزادبخواهان اصفهان و مخصوصاً زحمات و فداکاری های طایفه بختیاری بخوبی ادا نشده است جای تردید نیست که هرگاه مجاهدین از جان گذشته بختیاری بزعامت مرحوم حاج علیقلیخان سردار اسعد بطهران نیامده بودند محمد علی میرزا بیشتیانی قزاقهای لباخوف و بتھربك شایشل و امیر بهادر جنك از صحنه سیاست دور نمیشد و ممکن بود سایر آزادبخواهان هم بسر نوشت اسف انگیز مرحوم میرزا جهانگیرخان شیرازی مدبر روز نامه صور اسرافیل و شادروان میرزا نصراله ملك المتكلمین بهشتی دچار شوند .

فروردین ماه ۱۳۳۴ پس از چندین سال دوری و مفارقت با آقای دکتر نورالله دانشور علوی (مجاهد السلطان) فیض ملاقات دست داد و بمناسبتی سخن از جنگهای مشروطه بمیان آمد و برای اینکه شمه ای از خدمات خوانین بختیاری و قربانیهایی که این طایفه محترم و مجاهدین اصفهان در راه استقرار رژیم مشروطه داده اند باطلاع علاقمندان با آزادی برسد از ایشان که در افا

مقدور است برشته تحریر درآوردند تا یاداشتهای نامبرده طبع و مورد استفاده عموم واقع شود.

آقای دکتر دانشور علوی که اکنون از طرف وزارت بهداشتی بازنشسته شده و ایام کهولت و پیری و دوران پراختیار بازنشستگی خود را در اصفهان بسر میبرند مسئول اینجانب را اجابت کردند و یادداشتهای خود را بشرحی که در این کتاب بنظر خوانندگان عزیز میرسد برای طبع باختیار اینجانب گذاردند، نویسنده این کتاب از کارمندان قدیمی وارشد دولت است که سالهای متمادی در وزارت کشور و اداره کل شهرستانی و وزارت بهداشتی مصدر کارهای مهم بوده و پنجمین فرزند مرحوم میرزا موسی خان ناظم الاطباء بسر میرسد عقیل از اعقاب میرسید محمد حسین بن سید محمد هادی بن میرسید محمد وزیر آستانه رضویه از سادات عقیلی است، مرحوم میرسید محمد حسین از اطباء معروف زمان خود بوده و کتب چندی تالیف کرده که ذخایر - ترکیب و قرابادین و مخزن الادویه از آنجمله است.

مرحوم میرزا موسی خان ناظم الاطباء از پزشکان معروف اصفهان بوده که عموم مردم بحدائق او اعتراف و ایمان داشته اند. فقید نامبرده در سال ۱۳۰۴ قمری هجری وفات یافته و در نزدیک تکیه ملک در تخت فولاد بدفن رسیده و ماده تاریخ وفاتش این است:

بهر تاریخ وفاتش خرد این مصرع گفت

بود عیسی نفس و معجزه موسی داشت.

از فرزندان میرزا موسی خان، مرحوم دکتر مسیح خان معروف به حافظ الصحه و شادروان دکتر عیسی خان و نویسنده این کتاب در قیام مشروطه فعالیتهای شایان کرده اند که مختصری از خدمات هر یک در صفحات بعد بنظر خوانندگان گرامی خواهد رسید.

چون در ضمن مطالب این کتاب بیشتر از خدمات خوانین بختیاری سخن بمیان میاید نویسنده این سطور در پایان یادداشتهای آقای دکتر نوراله دانشور علوی (مجاهد السلطان) تاریخ طایفه محترم بختیاری را که از قدیم الایام از سربازان مدافع وطن بوده اند بطور اختصار برای مزید اطلاع بنظر خوانندگان عزیز میرساند.

توضیحاً عرض میشود که این قسمت و همچنین مطالبی که از صفحه ۱۸۶ تبعاً تحت عنوان «حواشی و توضیحات» نوشته شده بقلم نویسنده این سطور است و مسئولیت صحت و سقم آن بر عهده آقای دکتر نورالله دانشور علوی نخواهد بود.

جای بسی مسرت است که یادداشتهای راجع بنهضت مشروطه و خدمات

وفداكار بهای مجاهدین اصفهان و بختیاری هنگامی جمع و نشر میشود که پادشاهی
آزادینخواه و دموکرات یعنی اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی که
همواره از رژیم مشروطه و حکومت پارلمانی تقویت و پشتیبانی فرموده اند باورنك
کیانی تکیه زده اند و اعلیاحضرت ملکه ثریا پهلوی هم که همیشه در
امور خیر پیشقدم بوده اند از خاندان محترم بختیاری میباشند .

ح - سعادت نوری

تهران - تیرماه ۱۳۳۵ شمسی

گفتار اول

آغاز نهضت

اجتماع اهالی اصفهان در «تخت فولاد» و اظهارات حاج آقا نورالله

پس از استقرار محمدعلی میرزا بتخت سلطنت نمایندگان مجلس باکمال دلگرمی جلسات خود را تشکیل داده و برای تدوین قوانین بشور و تبادل نظر پرداختند ولی غافل از اینکه محمدعلی میرزا پشتیبان مشروطیت نبوده و در باطن باغواي امير بهادر جنگ و شاپشال و امين الملك و موقر- السلطنه درصدد برانداختن رژیم جديد مي باشد گرچه از طرفي عضدالملک و ساير آزاديخواهان مراقب و مواظب بودند اما دشمنان آزادي و طرفداران استبداد بطوري شاه را احاطه کرده بودند که بدون حضور آنها کسی نمیتوانست با شاه وارد مذاکره شود.

علاءالدوله و امیراعظم و معین الدوله و سردار منصور و جلال الدوله پسر مسعود میرزا ظل السلطان در منزل عضدالملک گرد آمده و عليه محمد علی میرزا فعالیت میکردند.

جلال الدوله از طرف پدرش مأمور تشکیل انجمن سری بود و بخیال اینکه بآرزوی دیرین خود یعنی سلطنت و یا لا اقل نیابت سلطنت

برسد همه شب مرتب در انجمن سری حاضر گردیده و ظل السلطان هم که در اسفند ۱۳۲۴ قمری هجری معزول شده بود در این موقع در تهران اقامت داشت و برای نیل به هدف خود تلاش و تکاپو مینمود .

محمدعلی میرزا بتصویب امیر بهادر و سایر درباریان حکام مستبدی برای ایالات و ولایات تعیین نموده و با دستورات محرمانه آنها را بمحل مأموریت میفرستاد و ضمناً باشخاص شرور و ماجراجوی محل هم دستور شرارت و مخالفت با آزادیخواهان میداد چنانچه بیوک خان پسر رحیم خان چلییانلو و اقبال السلطنه ماکوئی و حاج آقا محسن عراقی و قوام الملک شیرازی هر يك در قلمرو نفوذ خود بجان آزادیخواهان افتادند .

حاج آقا محسن عراقی مالکین ضعیف و رعایای بی دست و پا را متهم به بایبگری و بهائیکری نموده و بعنوان اینکه از طرف دولت مأمور طرد و تبعید کسانی است که علیه دیانت مقدس اسلام قیام کرده اند املاک آنها را ضبط و تصاحب مینمود . قوام الملک شیرازی در فارس شرارت را بسرحد کمال رسانید و بیوک خان که رئیس ایل ارسباران بود با سوار و پیاده دهات تبریز را غارت کرده و متجاوز از دویست نفر از آزادیخواهان را بقتل رسانید . اقبال السلطنه هم اطراف قلعه ماکورا گرفته بایذاء و آزار وطن پرستان پرداخت .

اهالی تبریز تلگرافات متعدد به شاه و مجلس مخابره و تقاضای رفع ظلم نمودند ولی چون این شرارتها بدستور خود دولت بود بشکایات مردم ترتیب اثر داده نمیشد .

پسر رحیم خان بتدریج بر تاجری خود افزود و خود را نزدیک تبریز رسانید و سکنه دهستانهای اطراف تبریز ناگزیر بشهر پناهنده شدند و

آخرین تلگراف تبریز حاکی از این بود که تا دو روز دیگر اشرار بشهر وارد شده و بیجان و مال احدی ابقاء نخواهند کرد .

این تلگراف هیجان شدیدی در مجلس بوجود آورد و تقی زاده ضمن ابراز تنفر نسبت بمحرکین وقایع آذربایجان چنان دستخوش احساسات گردید که نتوانست باظهارات خود ادامه دهد . اهالی تهران از این پیش آمد عصبانی گردیده و برای اولین بار علناً در کوچه و بازار نسبت بمحمد علی میرزا شروع بیدگوئی نمودند بازارها تعطیل و ساکنین پایتخت در میدان بهارستان و مجلس شورای ملی و مساجد اجتماع کرده و از وکلا تقاضا داشتند برای جلوگیری از این حوادث ناگوار تصمیم عاجل اتخاذ نمایند .

نوزدهم خرداد ۱۳۲۶ قمری خبر باصفهان رسید و انجمن ولایتی با حضور حاج آقا نورالله ثقه الاسلام رئیس انجمن و صدر الاسلام و حاج آقا سدهی، سید حسن مدرس اسفهای، حاج میرزا محمد علی کرباسی، حاج آقا جمال، حاج میرزا ابوالحسن بروجردی، میرزا احمد دولت آبادی، صدرالعلماء شمس آبادی، سید ابوالقاسم زنجان، حاج مهدی دولت آبادی، حاج آقا حسن ملاذ الاسلام، حاج میرزا علی اکبر شیخ الاسلام، حاج میرزا حسنخان انصاری (صدرالادبا)، حاج میرزا جعفر محقق، میرزا ابوالحسن نظام الشریعه، حاج میرزا علی حصه ای، حاج میرزا علی ادیب التجار، حاج محمد ابراهیم ملک التجار، حاج محمد حسین کازرونی، حاج میرزا محمود بنکدار، حاج سید حسن بنکدار، دکتر میرزا مسیح خان حافظ الصحه، حاج آقا محمد جوباره ای، دکتر عیسی خان افتخارالحکماء، دکتر ارسطو خان، دکتر نورالله خان ضیاءالحکما (نویسنده این سطور) علیخان سرتیپ،

میرزا عبدالله خان امیر پنجه، میرزا آقا خان محاسب الدوله، میرزا احمد خان وثیق الملک، حاج محمد هاشم مثقالی، میرزا محمود خونساری واعظ، مصلح السلطنه و جمعی دیگر تشکیل و مذاکرات شروع شد.

در این جلسه تصمیم گرفته شد از آیه الله حاج شیخ محمد تقی معروف باقا نجفی که در اصفهان و اطراف نفوذ فراوانی داشت دعوت بعمل آید تا در عمارت چهلستون که محل تشکیل انجمن بود حضور بهم رسانیده نظریات خود را صریحاً با اطلاع مردم برساند و چون وی از حضور در انجمن معذرت خواست و دعوت نمایندگان شهر را نپذیرفت استنکاف او اعضای انجمن و تماشاچیهارا عصبانی کرد و جمع کثیری بمنزل وی ریختند و او را بالاجبار در انجمن حاضر کردند.

پس از سکوت اهالی و آرامش شروع بمذاکره نمودند و تصمیم گرفته شد برای حصول اطمینان از صحت اخبار واصله چگونگی ازاداره تلگراف استعلام و صدق و کذب قضایا روشن و آشکار شود. شاهزاده محمد رضا میرزا رئیس تلگرافخانه که یکی از احرار و آزادیخواهان جدی بود در جواب اعلام داشت اقبال السلطنه ماکومی قلعه ماکور امتصرف شده و چندین نفر زن و بچه را بقتل رسانیده و جسد آنها را آتش زده است و بهمین مناسبت اهالی تهران تعطیل عمومی برقرار و در مساجد اجتماع کرده اند.

این خبر شور و هیجان شدیدی در انجمن و اهالی تولید نموده و در بین داد و فریاد تماشاچیان محاسب الدوله اظهار داشت این اقدامات مقدمه زوال محمد علی شاه میباشد. در همین گیرودار کلیه دکانین و بازار تعطیل عمومی نموده و کسبه و اصناف در چهلستون حاضر شده و علاوه ای

نیز در مساجد بزرگ اجتماع نموده و بر سر هر کوی و برزن برای شهدای
ماکو مجالس ترحیم منعقد ساختند.

تمام مساجد و امامزاده‌ها و چهارراه‌ها با پارچه‌های سیاه پوشانیده



محاسب الدوله

شد و مردم خود را برای
هر گونه پیش آمدی
آماده و مهیا نمودند
و حاج میرزا علی حصه‌ای
و اعظم معروف با نطق‌های
آتشین مردم را با استقامت
و پافشاری ترغیب و
تحریر می‌کرد و پس
از اینکه چگونگی قضایا
در میان دهستانهای
اطراف شهر شایع و
منتشر گردید هزارها
نفر با دسته‌های منظم

و علم و کتل در حالی که عده‌ای بسرو سینه و عده‌ای زنجیر به پشت خود
میزدند برای شرکت در عزاداری وارد شهر شدند و خلاصه شور و غوغای
عجیبی برپا گردید.

ز در یکی از روزهایی که مجدداً انجمن تشکیل گردید جمعی از
زنهای شهر طلا و جواهر آلات و ظروف مس و فرشهای خود را در محل
انجمن آورده میگفتند انانیه ما را فروخته و از برادران و خواهران

ما کوئی ما رفع ظلم کنید و چیزیکه نویسنده را بیشتر متأثر کرد این بود که پیرزنی يك بادیه مس که چهل مثقال بیشتر وزن آن نبود برای تقدیم بانجمن آورده بود و بسیار آشفته و غمگین بنظر میرسید من در اینجای یاد قصه حضرت یوسف و کلاف ریسمان پیرزن افتادم .

سه روز متوالی شهر منقلب و داکین تعطیل بود و روز چهارم حکمی از مرحوم آیت الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی بتمام ایران صادر شد مبنی براینکه مردم باید از پرداخت مالیات بمأمورین دولت خودداری نموده و اطاعت از پادشاه را بر خود حرام بدانند اتحادیه علمای اصفهان تصمیم گرفتند روز جمعه که تعطیل عمومی است عموم طبقات را از مسلمان و ارمنی و زرتشتی و کلیمی دعوت نموده و مفاد حکم آیه الله خراسانی را باطالع اهالی برسانند . روز موعود متجاوز از چهل هزار نفر در «تخت فولاد» تجمع نمودند و غوغای عجیبی برپا شد زیرا هر يك از دستجات و طبقات با آئین و مراسم مخصوصی حضور یافته بودند مثلاً دسته درویش در حالی که هر يك مار دور گردن خود پیچیده و کشکول و تبرزین در دست بنفع مشروطه و علیه محمد علی شاه تظاهر میکردند . حاج آقا نورالله بالای منبر بسیار بلندی که قبلاً آماده کرده بودند رفته و حکم آیت الله خراسانی را قرائت و مردم را بعدم پرداخت مالیات تشجیع نموده و تذکر داد مشروطه ای که با هزار زحمت بدست ملت ایران رسیده اینک بوسیله محمد علی شاه ظالم و جابر از بین رفته است و عمال این سلطان مستبد و خونخوار در اکناف و اطراف کشور خون هزاران زن و بچه بی گناه را بذاك ریخته اند و هنگامی که حاج آقا نورالله گفت اینک با مشاهده این اوضاع و با وصول حکمی که اخیراً از طرف آیت الله خراسانی

صادر شده تکلیف شرعی مسلمانها چیست چنان همه‌ای در میان مردم افتاد که بطور قطع صدای فریاد معتمنین تا نیم فرسنگی تخت فولاد طنین انداز بود .

عموم حضار متفق القول فریاد زدند ما از اصول مشروطیت حمایت و پشتیبانی خواهیم کرد و برای حفظ مشروطه از دل و جان آماده می‌باشیم. ناطق در پایان وقتی چنین دید گفت پس بتکلیف شرعی خود عمل کنید و از منبر پائین آمد و بصف علما پیوست و سپس عده‌ای شمشیرها و قمه‌ها را از غلاف کشیدند و هم آهنگ تظاهرکنان باین اشعار مترنم شدند :-

شدم فدائی ملت باذن نورالله اقول اشهد ان لا اله الا الله
جمعی نیز میگفتند :

ما بنده خدائیم مشروطه را فدائیم

جوانان کلیمی هم برای اینکه از معرکه عقب نمانند میگفتند :

ما امت موسی ایم مشروطه را فدائیم

پس از خاتمه میتینگ جمعیت از تخت فولاد بشهر مراجعت نموده مستقیم بچهلستون رفتند و تلگرافی مبنی بر دفع بیوکخان و اقبال‌السطنه ماکوئی بمحمدعلیشاه مخابره کردند .

چون اهالی شهر بواسطه تعطیلات چند روزه از حیث آذوقه و خواربار در مضیقه افتاده و عده‌ای شکایت بانجمن برده بودند موضوع مورد توجه واقع و پس از مذاکرات لازم قرار شد اعضای انجمن هریک در محله خود با نصیحت و اندرز نانوایان و خواربار فروشان را برفع تعطیل و ادامه کسب و کار تحریض نمایند. محله شمس آباد و

«خلجها» و چهار سوشیر از بها و محله نو بعده دکتر مسیح خان حافظ الصحه
 محول گردید. لبنان و جوزدان بعده آقای سید اسد الله چهار سوقی و خلاصه
 هر محلی یکی از اعضای انجمن واگذار شد و جلسه خاتمه پذیرفت .
 دکتر مسیح خان از شکر الله خان لبنانی و سید نعمت الله افتخار السادات



شکراله خان لبنانی

و میرزا آقا خان لبنانی و سران رسته نانوا دعوت نمود و برای باز کردن
 دکان با آنها وارد مذاکره شد ولی نانوا ها گفتند ما بدون اطلاع

همکاران خود مشغول کار نخواهیم شد و بالاخره تصمیم گرفتند که برای تکلیف قطعی بسایر افراد صنف مراجعه شود. پس از دو ساعت سران صنف در جلسه حضور یافته و گفتند افراد صنف نانوا معتقدند مادام که



افتخار السادات سید نعمت الله

انتقام خون برادران ماکوئی گرفته نشده داکین نانوائی بیکار مشغول نخواهند شد و سرانجام در مقابل اظهارات آقای سید اسدالله چهارسوقی که در بین طبقات اصناف نفوذ کامل داشت و با اعلام اینکه هر چه زودتر

بنحو مقتضی انتقام گرفته خواهد شد. ناخواه امتقاع گردیدند و ضمناً سایر اعضای انجمن اصناف دیگر را وادار برفع تعطیل نمودند و غائله موقتاً باین ترتیب خاتمه پذیرفت ولی اعضای مبرز انجمن بیکار ننشسته در خفا برای ریشه کن کردن عمال استبداد بچاره جوئی پرداخته مشغول فعالیت شدند .

گفتار دوم

قتل مؤنس السلطنه در منزل حاج آقا نورالله

و پناهنده شدن کسبه و اصناف در کنسولگری انگلیس و ورود
اقبال الدوله کاشی و معدل شیرازی باصفهان و فعالیتهای
زیرزمینی اعضای انجمن ولایتی

در همین گیرودار مسعود میرزا ظل السلطان مجدداً بنیال حکومت
اصفهان افتاد و محرمانه با آغا باشی و میرزا اسدالله خان وزیر تماس گرفت
و بآنها دستور داد موجبات مراجعت او را باصفهان که در آنجا علاقه و
مستغلات زیاد داشت فراهم نمایند.

چون محمد علیشاه از این جریان اطلاع حاصل کرد سید عبدالله
بهبهانی را که ضمناً با ظل السلطان سروسری داشت بدربار احضار
و باو خاطر نشان کرد که ظل السلطان را از عزیمت باصفهان منصرف کند
زیرا شاه بیم آنرا داشت که هر گاه عمویش که از دیر باز چشم بمقام سلطنت
دوخته است از تهران خارج شود دوران نظر دربار برای نیل به هدف دیرین
خود بفعالت خواهد پرداخت و عرصه را بر شاه و طرفداران او تنگ
خواهد کرد.

عمال ظل السلطان در اصفهان در تلاش افتادند ولی علما و روحانیون و کسانی که از سابق با او خصومت داشتند با انتصاب شاهزاده بحکمرانی اصفهان مخالفت کردند. آقا نجفی که در جمع آوری مال و ضبط املاک رعایا با ظل السلطان یار و دمساز بود محرمانه شرحی با نوشت که بعنوان شکار به قمشلو حرکت کند و پس از اینکه با آنجا رسید وی با عده ای از معارف اصفهان برای ملاقات شاهزاده به قمشلو رفته او را بشهر خواهد آورد و چون در میان مردم نفوذ کامل دارد کسی با این جریان مخالفت نخواهد کرد.

بدبختانه در همین حیص و بیص مونس السلطنه مادر اکبر میرزا صارم الدوله با جعبه جواهرات خود از باغ نو بمنزل حاج آقا نورالله رفت و بعنوان اینکه از ظل السلطان طلاق میخواهد یا برای منظور دیگری که بنگارنده این سطور مجهول است در آنجا متحصن شد و آنچه مبدیقلی میرزا مؤید السلطان و سایرین باو نصیحت کردند مؤثر واقع نگردیده و از آنجا خارج نشد تا اینکه يك روز اکبر میرزا صارم الدوله باتفاق غریب خان قشقایی و چند نفر دیگر از مستخدمین ظل السلطان بمنزل حاج آقا نورالله رفتند و بمحض اینکه مونس السلطنه پرده بین دالان و اندرون را بالا زد که با فرزند خود وارد مذاکره شود صدای دو گلوله هفت تیر در فضا طنین انداز شد و مونس السلطنه در خون خود در غلطید و چشم از جهان فرو بست.

این پیش آمد لطمه بزرگی به نقشه ظل السلطان و آقا نجفی زد زیرا حاج آقا نورالله ثقة الاسلام همین مسئله را دستاویز قرارداد و جداً با آمدن ظل السلطان به قمشلو و اصفهان مخالفت کرد.

اهالی شهر مخصوصاً اتحادیه علما بعنوان اینکه این پیش آمد
 لطمه شدیدی بعالم روحانیت زده نسبت بصارم الدوله اعتراض نمودند و
 عده ای از سران قوم با یکدیگر مذاکره کردند و قرار شد حاج میرزا مهدی
 دولت آبادی و حاج میرزا سید علی و حاج میرزا آقا جناب و سید حسن
 قمشه ای و سید حسن مدرس اسفه ای و سید حسن کاشانی واعظ در
 کنسولگری انگلیس متحصن گردیده دادخواهی نمایند. روز بعد چندین
 سوار بسیار بزرگ و سایر لوازمات را در طبقه ای بزرگ قرار داده و
 عده ای راه کنسولگری را پیش گرفتند و یکی از دلالهای بازار معروف
 به «سیدعبائی» فریاد میزد «چای در کنسولخانه انگلیس»

جمعیت کثیری در کنسولگری اجتماع نمودند و مخارج اولیه را از
 میرزا حسنعلیخان سراج الملک گرفتند و خانواده سردار اعظم مرحوم و
 حاج محمد حسین کازرونی هم بنوبه خود هریک مبلغی کمک کردند و
 آنچه میرزا محمد علی کلباسی خواست باین وضع خاتمه دهد موفق
 نگردید زیرا وکلای مجلس نیز ادامه این وضع را برای استحکام بنیان
 رژیم مشروطه مفید میدانستند و همه روزه میتوانند علیه صارم الدوله
 که روز روشن بقتل مادر خود مبادرت نموده بود و سایر افراد خاندان
 قاجار و بالمآل شاه و درباریان تظاهر نمایند. در همین روزها عده ای
 مسلح با قمه و قداره و کارد و شمشیر از «سده» و سایر دهات اطراف
 بشهر آمدند و بعنوان سرباز ملی وفدائی ملت در خیابانها و معابر عمومی
 رژه میرفتند.

(بتدریج چه در اصفهان و چه در تهران نظم و آرامش برقرار گردید
 تا روز بیست و سوم جمادی الاول ۱۳۲۵ قمری که در نتیجه حملات مجلس

را اهالی مملکت به محمد علی میرزا کلنل لیاخوف روسی، با عده ای قزاق و سرباز سیلاخوری مجلس شورایملی را محاصره و بمباران کرد. هنگامی که عرصه بر مجلسیان تنگ شد هر یک بطرفی فرار اختیار کردند و ضمناً میرزا نصرالله بهشتی ملک المتکلمین



واعظ و میرزا جهانگیر خان مدیر روزنامه صور اسرافیل نیز که در مجلس بودند از بهارستان خارج شدند تا در محل امنی پنهان شوند ولی قزاقهای لیاخوف و سربازان سیلاخوری هر دو نفر را دستگیر نموده با چند نفر دیگر کت بسته بقزاقخانه بردند و بدیهی است میان راه از ضرب و جرح آنها با شوشگه و قنداق تفنگ نیز دروغ نورزیدند.

میرزا نصرالله بهشتی
ملک المتکلمین

س (خبر بمباران مجلس و دستگیری آزادیخواهان که باصفهان رسید

عموم اهالی شهر از هر طبقه و هر دسته در عمارت چهارستون که محل انجمن ولایتی و اتحادیه علما بود اجتماع نموده فریاد یا محمدا بلند کردند. ازدحام و هیاهو شهر و اطراف را بکلی منقلب نمود و مردم بر سر هر کوی و برزن به محمد علی میرزا و عمال استبداد لعنت و نفرین میکردند) اتحادیه علما و مردم شهر و محترمین اصفهان انتظار کسب خبر از ملک المتکلمین داشتند و چون نامبرده اصفهانی بود و در میان مردم

این شهر نفوذ فراوانی داشت برای سلامت او زیاده از حد متوحش و
فکران بودند .

در تهران ملك المتكلمين وصوراسرافيل را باجمعی از آزادیخواهان
و مشروطه طلبان غل و زنجیر کرده چهار روز متوالی آنها را شکنجه
و آزار میکردند و روز پنجم ملك المتكلمين وصوراسرافيل را کنار حوض
باغ شاه برده با حضور محمد علی شاه با طناب هر دو را خفه کردند و تازه
باین اکتفا ننموده قزاقها بادشنه و خنجر شکم این دو نفر مرد آزاده
را پاره کردند و جنایت را بسر حد کمال رسانیدند .

(میگویند محمد علی میرزا بعد از این فاجعه خونین بادیه بروت انداخته
در موقع ناهار گفته بود: آیامشهدی باقر بقال (نماینده صنف بقال در مجلس)
وکیل زور کی مجلس اجازه میدهد شاه مملکت ناهار صرف کند یاخیر .
سپس قهقهه خنده را سرداده بود .)

در این اوان علاء الملک حاکومت اصفهان را داشت ولی چون
محمد علی میرزا تصمیم گرفته بود که با انتصاب حکام جابر طرفداران
مشروطه را در ایالات و ولایات قلع و قمع نماید اقبال الدوله کاشی را
بحکمرانی اصفهان و معدل الملک شیرازی را که در دشمنی با آزادیخواهان
نابت قدم بود بمعاونت او انتخاب کرد .

حکمران و معاون جدید با عده ای سوار اصائلو و دو یست نفر سرباز
ملایری در ماه رجب ۱۳۲۶ قمری وارد اصفهان شدند و فقط عده ای ۸۰۰
از آنها استقبال کردند .

روز سوم ورود ، اقبال الدوله برای قدرت نمایی دستور داد که سه
شب متوالی باید تمام تجارتخانه ها و دکانین و بازارها باز باشد و تجار و کسبه

و پیشه‌وران بدون اندیشهٔ خاطر بمنزل بروند. این حکم يك شب بموقع اجراء گذاشته شد ولی از قضا حادثهٔ ناگواری نیز اتفاق نیفتاد.

اقبال الدوله و معدل در کمال قدرت مشغول کار شدند و در ظاهر امنیت برقرار گردید ولی در باطن آزادیخواهان از پای ننشستند و مجالس سری و مخفیانه تشکیل میدادند در ضمن حاج آقا نورالله ثقة الاسلام مجلس روضه خوانی مفصلی تشکیل داده پس از ختم روضه فقرا و بینوایان را اطعام میکرد و باین ترتیب مردم را وادار بشورش و طغیان نموده و دستور داد در هر محل آزادیخواهان مجالس محرمانه تشکیل داده بتعداد مشروطه طلبان بیفزایند.

(بعد از توسعه و ازدیاد انجمن های محلی قرار شد يك انجمن اصلی و چند انجمن محلی و فرعی تشکیل شود و اعضای انجمن اصلی عبارت بودند از حاج آقا نورالله و سید حسن مدرس و حاج میرزا علی اکبر شیخ الاسلام و دکتر میرزا مسیح خان حافظ الصحه و حاج آقا محمد جوباره ای و میرزا آقا خان محاسب الدوله و محمد رضا میرزا رئیس تلگرافخانه و محمد علیخان سرتیپ و میرزا علی اکبر خان سرتیپ).

پس از تشکیل انجمن سری و چندین جلسه مذاکره، قرار شد از محترمین و بزرگان سده و گز و برخوار دعوت بعمل آید و آنها را بمبارزه با اعمال استبداد و حمایت و پشتیبانی از اصول مشروطیت تحریض نمایند. دو شب بعد که مدعوین در جلسه انجمن حضور بهم رسانیدند حافظ الصحه رشتهٔ سخن را بدست گرفت گفت آقایان اهالی دهات در هر پیش آمده دست و علم و کتل راه انداخته و بسرو سینه خود میکوبند در حالی که در این مواقع خطیر ما باید دست اتحاد بهم داده بجای

اینگونه تظاهرات قوای خصم را از کار بیندازیم . پس از پایان اظهارات حافظ‌الصحه و شیخ‌الاسلام متعاقباً توجه حضار را با اهمیت موضوع جلب و اظهارات دکتر را تایید کرد . حضار عموماً آمادگی خود را برای تحکیم



حاج میرزا علی اکبر شیخ الاسلام

مبانی مشروطیت اعلام داشتند و قرارداد شد جلسه بعد باز انجمن در منزل حاج آقا نورالله تشکیل گردد . |

پنجشنبه بعد حاج آقا نورالله باعضای انجمن پیغام فرستاد که گویا معدل از جریان قضایا اطلاع حاصل نموده و عده‌ای جاسوس برای کشف قضیه تعیین کرده است تا آزادخواهان را درحین اجتماع بطوردسته‌جمعی دستگیر نماید لذا مقتضی است آقایان اعضای انجمن جانب احتیاط را از دست نداده چهار ساعت از شب گذشته از پیراهه آنهم دو نفر دونفریانتك خود را بمحل انجمن برسانند .

مقارن نیمه شب حافظ‌الصحه و دکتر عیسی‌خان و آقا میرزا پسر



آقا میرزا شیخ الاسلام

شیخ الاسلام و نویسنده برای حضور در انجمن حرکت کردیم و تصمیم گرفتیم از چهار باغ بکوچه سید علیخان رفته از راه پشت مطبخ و عمارت خورشید (محل فعلی بیمارستان خورشید) که در آن ایام کوچه خرابه‌ای بیش نبود خود را بدروازه حسن آباد برسانیم. حاج آقا نورالله هم به‌چند نفر که از هر جهت طرف اطمینان بودند مأموریت داده بود که در نقاط مختلف ایستاده اعضای انجمن را از راه‌های مخفی بمنزل راهنمایی نمایند منجمله سیدمهدی

که یکی ازصمیمی‌ترین آشنایان او بود نزدیک دروازه حسن آباد پشت دکان قصابی کشیک میکشید و برسیدن ما پیش آمد و گفت مأمورین

حکومتی در امامزاده احمد و روی بام بازار در فواصل معین ایستاده و عبور و مرور عابرین را تحت نظر گرفته اند . پس از اندکی توقف و مذاکره قرار شد از بام منزل حاج شیخ محمد علی به منزل حاج آقا نورالله برویم و در انجمن شرکت نمائیم لذا بمنزل نامبرده رفته و پس از کسب اجازه درصدد اجرای نقشه بودیم که ناگاه مشارالیه گفت ممکن است همسایگان دیگر شما را بالای بام دیده و بتصور اینکه چند نفر دزد و سارق خیال دستبرد دارند داد و فریاد بر آورند و بدین ترتیب هم ما و هم صاحبخانه بزحمت بیفتند .

چون نظریه حاج شیخ محمد علی صائب بود از راه بام منصرف شدیم و قرار شد خود را از راه آب بمنزل حاج آقا نورالله برسانیم ولی متأسفانه مجرای آب بحد کافی وسعت نداشت و همگی در اندیشه فرو رفته بودیم و بقول آقا میرزا پسر شیخ الاسلام که جوان شوخ بذله گوئی بود مثل معروف تاشغال شده بودیم در چنین راه آبی گیر نسکرده بودیم در این موقع با تمام معنی مصداق پیدا کرد خلاصه با خاک انداز و قندشکن بهر ترتیبی بود شبانه راه آب را وسیع کرده و با سر و صورت خاک آلود بوضع مضحکی که باعث خنده و تفریح حضار شد خود را بانجمن رسانیدیم .

گفتار سوم

بسیج سواران بختیاری و آمادگی مصمصام السلطنه برای تصرف شهر اصفهان

در این جلسه پس از مذاکرات طولانی قرار شد برای جمع آوری اسلحه و افراد مبارز و جدی اقدامات لازم بعمل بیاید. جاسوسان اقبال-الدوله و معدل که کاملاً مراقب اوضاع بودند از اقدامات محرمانه اعضای انجمن و مشروطه خواهان کم و بیش اطلاع حاصل نموده مراتب را به اقبال الدوله گزارش دادند او نیز چگونگی را بمرکز اطلاع داد و از دولت کسب تکلیف کرد.

اواسط ماه شعبان ۱۳۲۶ حاج علی قلیخان سردار اسعد که از اروپا محرمانه به بختیاری آمده بود بطور ناشناس وارد جلفای اصفهان شد و در منزل یوسف خان ارمنی معلم سابق پسرهای خود سکونت اختیار کرد و بلافاصله بوسیلهٔ یک نفر بقال مسلمان که در جلفا دکان داشت ورود خود را بحاج آقا نورالله اطلاع داد و تقاضای ملاقات محرمانه نمود.

شب همانروز حاج آقا نورالله از محاسب الدوله و دکتر میرزا مسیح خان و محمد رضا میرزا رئیس تلگرافخانه و حاج میرزا حسنخان انصاری

که از اعضای محرم کمیته سری بودند دعوت بعمل آورد و نامبردگان چهار ساعت از شب گذشته بتدریج وارد منزل حاج آقا نورالله شدند. در ساعت مقرر سردار اسعد با لباس مبدل مندرس وارد شد و پس از احوال پرسی با عموم حضار بلافاصله دست حاج آقا نورالله و میرزا مسیح‌خان را گرفته برای مذاکرات محرمانه باطاق دیگر رفت. این مذاکرات سه ساعت متوالی بطول انجامید و چون نزدیک صبح شد سردار اسعد بجلفا برگشت و سایرین هر يك بمنازل خود رفتند.

روز بعد سردار اسعد بسمت بختیاری مراجعت کرد و در همین



اوقات از تهران باقبال‌الدوله دستور داده شد مخالفین را دستگیر نموده بطهران بفرستد ولی اجلال السلطنه اصفهانی که در آن موقع رئیس نظمیۀ تهران بود چگونگی راجع به میرزا یحیی دولت‌آبادی که مورد بغض و کینه محمد علی میرزا و دولت وقت بود اطلاع داد و او هم بنوبۀ خود جریان را فوراً به خواهران مشروطه در اصفهان نوشت تا مراقب خود بوده قبل از اینکه اقبال‌الدوله

حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی را

نسبت بیازداشت آنها اقدامی بعمل آورد از اصفهان متواری شوند.

اقبال‌الدوله دستور داد حاج میرزا سید علی جناب و شیخ الاسلام و حاج سید محمد جناب و دکتر میرزا مسیح‌خان و میرزا احمد خان

وثيق الملك و حاج ميرزا حسنخان انصارى وسيد ميرزا خياط خواجوئى و صمدخان را دستگير نمايند و با اينكه حاج آقا نورالله قبلا باین اشخاص دستور داده بود كه هرچه زودتر از شهر خارج و هريك در گوشهٔ يکى از دهات اطراف مخفى شوند ولى نامبردگان در حركت تاخير نموده بودند و چيزى نمانده بود كه بوسيلهٔ مأمورين حكومتى جلب و زندانى گردند . يکى از شبها عده‌اى سرباز ملايرى و توپچى كه مأمور دستگيرى صمدخان و ميرزا مسيح خان بودند بمنزل صمدخان رفته هرچه در زدند كسى اعتنا نكرد تا ناگزير از شانهٔ هم بالا رفتند و خود را بى ام خانه رسانيدند . صمد خان كه شكارچى و تيرانداز ماهرى بود فوراً بالای بام رفت و يکى از سربازان را كه چراغى در دست داشت و ميخواست وارد خانه شود هدف گلوله قرار داد و از خانه همسايه فرار كرد و شبانه از شهر خارج شد و براى اينكه كاملاً از مزاحمت مأمورين اقبال الدوله در امان بماند به چهارمحال رفت و در قريهٔ دزك سردار معظم (فتحعليخان) پسر لطفعليخان امير مفخم كه از جوانان غيور و شرافتمند و مهربان دوست ايل بختيارى است پناهنده شد .

۱ مأمورين اقبال الدوله همان شب پس از فرار صمد خان منزل او را غارت و مراجعت نمودند و ضمناً از صدای تفنگ و هياهو معلوم شد كه مأمورين دولتى براى دستگيرى سران آزاديخواه مشغول فعاليت شده‌اند . دكتر مسيح خان كه منزلى نزديك منزل صمدخان است بيدرنك قبل از اينكه مأمورين بسراغ او بروند از كوچه سيدعليخان و كوچه پس كوچه‌هاى تاريخ خود را بخواجو رسانيد و در منزل سيد عبدالرسول يکى از اقوام نزديك خود پنهان شد .

حاج آقا نورالله و اعضای انجمن از محل اختفای او اطلاع داشتند و چون محله خواجه در کنار شهر واقع است و در آن ایام در این محله کمتر رفت و آمد می شد و از طرفی بمنزل حاج آقا نورالله هم نزدیک بود لذا دکتر مسیح خان دست از فعالیت برداشته شبها را در انجمن حضور مییافت .

اقبال الدوله و معذل برای ممیزی غله که در آن ایام مرسوم بود مردم را تحت فشار گذاشتند و همین عمل بیشتر موجبات رنجش و نارضایتی مالکین و کشاورزان را فراهم نمود و اقدامات خشونت آمیز اقبال الدوله و سایر مأمورین دولتی باعث شد که تعداد آزادیخواهان افزایش یافته علیه حکومت جابر وقت قیام نمایند .

یکی از شبهای جمعه انجمن سری بطور فوق العاده تشکیل جلسه داد و تصمیم گرفته شد با شخصی که طرف اطمینان انجمن میباشند از



اسدالله مصفی

قبل آقا میرزا پسر شیخ الاسلام و اسدالله خان مصفی فرزند ارشد محاسب الدوله و نگارنده و دو نفر از اعضای پست و تلگراف مأموریت داده شود که با اصناف و کسبه بازار تماس گرفته طبقات مختلف را برای مبارزه با حکومت وقت آماده و مهیا نمایند این اشخاص فقط سه چهار نفر از اعضای انجمن را میشناختند و دستورات

انجمن بوسیله شیخ حبیب الله که طرف اعتماد کامل حاج آقا نورالله بود بآنها ابلاغ میگردد .

از طرفی میرزا حبیب‌الله امین‌التجار و میرزا آقا خان لبنانی و سید نعمت‌الله افتخارالسادات و شکرالله خان لبنانی و میرزا محمود خونساری واعظ و حاج میرزا علی حصه‌ای و سید صادق شهاب‌السادات بفعالت پرداخته برای انتخاب عده‌ای سوار زبده جنگی مشغول کار شدند و در ظرف مدت کوتاهی چهارصد نفر از جوانان رشید و جنگی شهر و دهات اطراف را برای مقابله با سربازان دولتی آماده کردند ولی این اشخاص هیچک از اعضای کمیته سری را نمیشناختند و فقط با واسطه‌ها یعنی با شکرالله خان لبنانی و افتخارالسادات سروکار داشتند.

چون این عده برای انجام منظور کافی بنظر نمیرسید لذا تصمیم گرفته شد که از تفنگچیهای ایلات و عشایر کمک خواسته شود و بعضی سواران قشقایی و برخی شاهسونها و اتباع علیخان سیاه‌کوهی را پیشنهاد کردند ولی حاج آقا نورالله و دکتر مسیح‌خان بعنوان اینکه اینها باصفهان دور هستند با این پیشنهاد موافقت ننمودند و صلاح در این دیدند که از ایل بختیاری استمداد شود چون این پیشنهاد مقرون بصواب بود مورد تصویب واقع و قرار شد دکتر مسیح‌خان که با خوانین بختیاری سوابق ممتدی دارد به چهار محال برود و از خوانین برای مبارزه با طرفداران استبداد کمک بطلبد.

دو روز بعد با وجود اشکالات موجود که هر لحظه احتمال خطر جانی داشت دکتر مسیح‌خان با برادران خود دکتر عیسی خان افتخارالحکما و دکتر نورالله خان (نویسنده این سطور) بمنزل خدا رحیم خان چالشتی واقع در کوچه شمس آباد رفتند خدا رحیم خان از معارف و محترمین و در عین حال از آزادیخواهای واقعی چهارمحال بود که با دکتر مسیح‌خان

سوابق زیادی داشت و چون نوکرهای او از دوستی فیما بین مطلع بودند با اینکه خود ری چهارمحال رفته بود سه رأس اسب راهوار از سرطویه باختیار دکتر و برادرهایش گذاشتند. دکتر و همراهان بلافاصله از راه فلاورجان لنجان عازم چهارمحال شدند و طبق قرار فیما بین دکتر مسیح خان بچال شترود کتر عیسی خان به شلمزار محل سکناى صمصام السلطنه و دکتر نورالله خان به دزك منزل فتحعلیخان سالار مؤید رفتند.

در این موقع صمصام السلطنه بحکم محمد علیشاه از حکومت بختیاری منفصل و سردار ظفر بسمت ایلخانانی منصوب شده بود. دکتر



مسیح خان چگونگی اوضاع را برای خدا رحیم خان چالشتی بتفصیل شرح داد و موافقت او را برای کمک با مشروطه خواهان جلب کرد و ضمناً نامه‌ای نیز بصمصام السلطنه نوشته متذکر شد اینک که اقبال الدوله بدستور محمد علی میرزا ظلم و بیداد را از حد گذرانیده مروت و انصاف نیست که خوانین خاموش بنشینند و بکمک آزادیخواهان نشتابند.

گزارش اقدامات دکتر و برادرهایش
 هر چند روز یکمرتبه مشروحاً بوسیله پیک

حاج خسرو خان
 سردار ظفر بختیاری

مخصوص برای کمیته سری که جداً مشغول فعالیت بود فرستاده میشد. یکی دو روز بعد که جواب نامه صمصام السلطنه بچال شتر رسید دکتر بقصد ملاقات او عازم شلمزار شد و چون خوانین بختیاری از هر تیره

وهرقبيله باو اعتقاد و ايمان كامل داشتند براى مبارزه با استبداد خود را آماده نموده با او هم عهد و هم پيمان شدند ولى ضمناً از مخالفت علنى با شاه و دولت استنكاف داشتند .

صمصام السلطنه با اشاره دكتور از كليۀ خوانين و كلانترىهاى بختيارى دعوت كرد كه در ظرف يك هفته خود را بشلمزار رسانيده براى امر مهمى وارد مذاكره شوند . بعد از ظهر يکى از روزها جلسۀ مذاكرات با حضور دو يست و پنجاه نفر از سران بختيارى تشكيل گرديد و دكتور مسيح خان لزوم قيام خوانين را بمنظور دفع ظلم و ستم گوشزد ساخت و قرار شد حضار در ظرف دو روز دسته دسته با يکديگر تماس گرفته تصميم مقتضى اتخاذ نمايند .

دو روز بعد، جلسه مجدداً تشكيل گرديد و يکنفر از طرف خوانين متذکر شد كه ايل بختيارى براى مبارزه با استبداد و تحكيم رژيم مشروطيت آماده و مهيا ميباشد ولى در شهر اصفهان كسانى كه قلباً با اين منظور همراه و مساعد و ضمناً مورد اطمينان كامل باشند كمتر هستند و از طرفى حاج ابراهيم خان ضرغام السلطنه پسر مرحوم رضا قليخان ايل بيكى كه در محل است با خوانين سابقۀ خوشى ندارد و بيم آن ميرود كه در صورت قيام خوانين، نامبرده و همراهان دو دستگى ايجاد نموده بكمك دولتيان بشتابند و هر گاه خوانين از اين دو موضوع اطمينان حاصل نمايند سواران بختيارى ممكن است دهات اطراف شهر را فوراً متصرف شده مردم را عليه دولت برانگيزند .

از فحواى مذاكرات استنباط شد كه خوانين بختيارى باطناً آماده كارزار ميباشند و حاج عليقليخان سردار اسعد پس از مراجعت از اصفهان

ذهن صمصام السلطنه وسایر بستگان را روشن کرده است .

دکتر مسیح خان جریان وقایع را ضمن ارسال صورت جلسه مذاکرات به ثقة الاسلام نوشت و منتظر جواب شد پس از چند روز حاج آقا نورالله جواباً اطلاع داد که قاطبه مردم نسبت به محمد علیشاه و دولتیان عصبانی و از اقدامات درباریان فاسد متنفرند و در صورتیکه خوانین بکمک مشروطه خواهان بشتابند عامه اهالی از دل و جان با ایشان اشتراک مساعی خواهند کرد اما راجع بضرغام السلطنه هم چون ایشان در سلك درویش و از مریدان آقای سید احمد نوربخش میباشند مسلماً از گفته مرشد تخطی نخواهند کرد و برای تأمین همین منظور از آقای سید احمد تقاضا شد که فوراً به فرادنبه منزل ضرغام السلطنه بروند و ایشان را با خوانین همراه و مساعد نمایند و از داخل شهر هم اطمینان کامل باید داشت زیرا صاحب شریعت همگی را مؤید و منصور خواهد ساخت .

نامه حاج آقا نورالله که بشرح بالا رسید خوانین متوجه اهمیت موضوع شدند و ضمناً سایر دوستان اصفهانی صمصام السلطنه هم که مقامی رفیع و ارجمند داشتند با وی مکاتبه و او را تشجیع نمودند .

دو هفته بعد نامه ای از آقای سید احمد نوربخش رسید که از دکتر تقاضا کرده بود برای ملاقات او و فرادنبه حرکت کند ولی چون مسافت فیمابین زیاد بود قرار شد در یکی از دهات بین راه ملاقات نمایند دکتر دزک را که صمدخان بآنجا پناهنده شده بود انتخاب کرد تا ضمناً از میرزا مهدی امین الاطباء شاگرد سابق و فرزند روحانی خود نیز تجدید دیدار کرده باشد ولی دیسگران بعلل و جهاتی با این نظریه موافقت ننمودند و قرار شد در قریه دستگرد که متعلق به محمد حسین خان سپهدار بختیاری بود

ملاقات بعمل بیاید.

بهمین قرار طرفین در میعادگاه حضور یافتند و چهار شبانه روز



سید احمد نوربخش دهکردی

مذاکره‌ی آقای آقا سید احمد
نوربخش با دکتر و برادران
او ادامه داشت و تصمیم گرفته
شد موجبات تحکیم دوستی و
اتحاد اولاد مرحوم حسینقلیخان
یعنی نجفقلیخان صمصام السلطنه
و دیگران با اولاد شادروان
رضاقلیخان ایل بیکی یعنی
ضرغام السلطنه و سایرین
فراهم و هرگونه تقاروتکدر
از میان برداشته شود تا متفقاً
برای نجات اهالی اصفهان از

جور و ستم استبداد بشهر حمله نمایند و بنیان طرفداران محمد علیمیرزا
رابر اندازند .

آقای سید احمد نوربخش بهفرا دنبه و سایرین بشلمزار مراجعت
نمودند و خدا رحیم خان چالشتی ضمناً ده نشینان چهارمحال را با مواعید
گوناگون برای فداکاری تحریر میگرد و دکتر نورالله خان نیز همه روزه
گزارش امور را بوسیله رمز بکمیتة سری میفرستاد خدا رحیمخان پنج نفر
قاصد چابک و چالاک باختیار نامبرده گذاشت که مرتباً بین چهار محال و
واصفهان ایاب و ذهاب میکردند .

صمصام السلطنه بعموم کدخدایان وریش سفیدان طوایف دور و نزدیک
مؤکداً دستور داد که هر قدر ممکن است سوار و پیاده با اسلحه بشلمزار
بفرستند ضرغام السلطنه هم بنوبه خود بطایفه زرگر که از بستگان وی
بودند شرحی نوشته دستور داد که از جوانهای هیجده تا پنجاه ساله با اسلحه
در فرادنبه حاضر و آماده شوند .

پس از اینکه جوانان رشید و آماده بجنگ در شلمزار و فرادنبه
تجمع کردند خوانین بوسیله رمزی که در اختیار دکتر نورالله خان بود
چگونگی را بحاج آقا نورالله نفع الاسلام اطلاع دادند و کسب دستور
کردند . طولی نکشید که جواب تشکر آمیز وی رسیده و تقاضا کرد
منتظر فرستادگان او باشند که قریباً بشلمزار وارد خواهند شد .

گفتار چهارم

ورود ضرغام السلطنه باصفهان و پیروزی
مجاهدین و پناهنده شدن اقبال الدوله بکنه و لگری انگلیس

يك هفته بعد از وصول نامه حاج آقا نورالله آقایان میرزا ابوتراب



نائینی و سیدمهدی که هر دو
طرف اطمینان کامل کمیته
سری بودند وارد چهارمحال
شدند و معلوم شد که مراجع
تقلید و علمای اعلام از نجف
اشرف و کربلای معلی و جوب
تشکیل مجلس شورای ملی
را فتوا داده و روحانیون
تبریز و تهران علیه محمد
علیشاه قیام کرده اند و بالنتیجه

محمد علیشاه از ترس دستخط مرحوم دکتر مسیح خان حافظ الصبحه
جدیدی صادر کرده است. فرستادگان حاج آقا نورالله سواد دستخط شاه

را به صمصام السلطنه و دکتر مسیح خان تسلیم نمودند و مضمون آن
بقراریستکه ذیلا نوشته میشود :

**دستخط جهانمطاع اعلیحضرت قدر قدرت قویشوکت
شهریاری ارواحنافداه**

جناب اشرف صدراعظم

چون بعد از انفصال مجلس شورا که باقتضای حفظ
مملکت و دفع مفسدین و انجمن ها و اشخاص بی دین که اسباب
عدم آسایش رعیت بود وعده فرمودیم که پس ازاعاده نظم و
رفع انقلاب و هرج و مرج و انحلال انجمنها و حصول امنیت
مملکت و آسودگی ملت مجلسی که قوانین آن موافق مزاج
مملکت و مطابق شریعت حضرت ختمی مرتبت و حافظ اصول
عدالت باشد منعقد نماییم تا عموم ملت و طبقات رعیت را که
ودایع حضرت احدیت هستند راحت و آسوده فرموده دست
اشار و مفسدین را کوتاه و بیضه مقدس اسلام را که از اولین
فرایض و عقاید ماست حفظ فرمائیم چنانچه بتمام نمایندگان
خارجی و وزراء مختار و سفرای دول همجوار همینطور اعلان
و اعلام فرموده بودیم که در موقع مقتضی اجازه انعقاد مجلس
را مرحمت خواهیم فرموداینک بعموم اهالی مملکت و طبقات
رعیت اعلام نمایم چون حضرت احدیت وجود مقدس ما را
حافظ ملک و ملت و نگهبان تاج و تخت و حامی دین مبین
اسلام قرار داده و مقصودی جز رفاه و آسایش عباد و اجرای
قوانین عدل و داد نداشته اقتدا بشعار سیدالمرسلین و تأسی

بدنار رسول رب العالمین را از فرائض می‌شماریم اینست که بصدر
این دستخط معدلت نقط عموم اهالی را مطمئن و امیدوار و مقرر
می‌فرمائیم در نوزدهم شوال مجلس معین از اشخاص صحیح و
متدین بافضل حضرت احدیت و توجهات امام عصر منعقد و مفتوح
گردد تا در نتیجه انعقاد این مجلس اهالی در رفاه و قوانین دین مبین
حضرت سید المرسلین محفوظ و انعقاد انجمنهای متفرقه بکلی
متروک و معدوم و مطابق منظورات قدسی آیات همایون ما
طرق و شوارع منظم و عموم اهالی در ظل رأفت و مرحمت ما
متنعم و عرض و ناموس اهالی محفوظ و اسباب آسایش ملت
از هر جهت فراهم و وسایل ترقی و ثروت مملکت در تزايد و
انشاء الله تعالی بخواست خدا و توجهات امام عصر ابواب نیک
بختی بر چهره اهالی مفتوح و عامه مردم در رفاه باشند. از حالا
مقرر می‌فرمائیم که نظامنامه انتخابات و قوانین مملکتی که
مطابق با قانون شرع نبوی باشد نوشته مرتب سازند و برای
غره شوال حاضر و اعلان نمایند تا هر دو مجلس انشاء الله شروع
شده و هر کس تکلیف خود را دانسته از حدود خود تخطی و
تجاوز ننماید و قاطبه مردم از هر حیث در نهایت آسایش زندگانی
نمایند ولی چون اشرار تبریز بقدری هرزگی و شرارت و
خونریزی کرده اند و شهر را منقلب و مغشوش نموده اند که
دولت نمی‌تواند از تنبیه اشرار و مفسدین صرف نظر نماید اینست
که دستخط میشود تا شهر تبریز منظم و اشرار آنجا قلع و
قمع و اهالی مظلوم از مزاحمت مفسدین و اشرار آسوده نشوند

وامنیت اعاده ننماید شهر تبریز از این حکم مستثنی خواهد بود
 بیست و هفتم شعبان یک هزار و سیصد و بیست و شش
 محمد علی شاه قاجار

مضمون این دستخط در اشخاص ساده و زود باور مؤثر گردید و بعضی از افراد ایل بختیاری را دچار تردید ساخت و بلافاصله پس از قرائت دستخط چند نفر اظهار داشتند اگر شاه با ملت همراه است دیگر مبارزه با او موردی نخواهد داشت ولی دکتر مسیح خان رشته سخن را در دست گرفته بحضور اطمینان داد که صدور این دستخط یکتوقع خدعه و نیرنگی است که از طرف درباریان بکار رفته و محمد علیمیرزا تصمیم گرفته است با دفع الوقت و انتشار این قبیل اعلامیه ها مردم را سرگرم و آزادیخواهان را بکلی قلع و قمع نماید و بدیهی است درباریان مغرض در موقع مقتضی سایر آزادیخواهان و هواداران مشروطه را بسر نوشت اسفناک ملک المتکلمین و صور اسرافیل دچار خواهند کرد.

دکتر ضمناً متذکر شد که اشخاص روشن بین و دوراندیش بهیچوجه فریب این نیرنگها را نخواهند خورد زیرا :

درختی که تلخ است ویرا سرشت

گوش برنشانی بیباغ بهشت

ور از جوی خلدش بهنگام آب

به بینخ انگین ریزی و شهد ناب

سرانجام گوهر بیمار آورد

همان میوه تلخ بار آورد

در همین اوقات خبر رسید محمد ولی خان سپهسالار تنکابنی که



یکی از متنفذین شمال است اردوی
مفصلی از مجاهدین گیلان و تنکابن
ترتیب داده و برای انجام این منظور
زحمات و مخارج فوق العاده‌ای
متحمل شده است این خبر در تقویت
روحیه آزادیخواهان بغایت مؤثر
واقع گردید و طبق اظهار فرستادگان
حاج آقا نورالله معلوم شد صمصام-
السلطنه و ضرغام السلطنه باید حضوراً
با هم ملاقات و تصمیم مقتضی اتخاذ
نمایند. پس از چند روز مکاتبه و
رفت و آمد هیچیک از آنها حاضر
نشدند بملاقات دیگری بروند و
بالاخره قرار شد طرفین با دارو دسته

محمد ولی خان سپهسالار تنکابنی

و اتباع خود در قریه دزک (ملکی امیر مفخم و نصیر خان سردار جنگ) حضور
بهر رسانند این دو برادر در این موقع در تهران بودند و ظاهراً از محمدعلیشاه
بشتیانی میگردند. بهر حال صمصام و ضرغام باعدۀ زیادی بدزک رفتند
و فتحعلیشاه سالار مؤید پسر امیر مفخم از عموم واردین پذیرائی گرمی
بعمل آورد.

مذاکرات دزک گاهی در نتیجه اظهارات بعضی اشخاص ضعیف النفس
اطلاع متوقف میگردد و اقدامات دکتر مسیح خان و سایر آزادیخواهان

به نتیجه نمی‌رسید تا بالاخره يك روز دكتر بياخاست و گفت «خوشبختانه عموم خوانين بختياری حتی كوچكترين افراد ايل، اينجانب را بخوبی ميشناسند و از افكار و نيات من اطلاع كامل دارند. من باقايان خوانين اطمینان ميدهم نقشه‌ای كه من و ساير آزادخواهان طرح كرده‌ايم بخير و صلاح ملت و مملكت ميباشد و مسلماً اگر خوانين بختياری در اين امر خير شركت نمايند طولی نخواهد كشيد كه شاهد پيروزی را در آغوش كشيده زمام امور مملكت را در دست خواهند گرفت. بدیهی است هرگاه خوانين در جنگهای مشروطه و مبارزه با استبداد شركت نمايند نام بختياری در صفحه آفاق به نيکی منتشر خواهد شد و افراد ايل به منظور اعتلای نام طایفه بختياری بايد از دل و جان از گفته خوانين كه باهميت موضوع واقف شده‌اند پيروي نمايند» سپس آقای سيداحمد مرشد رشته سخن را در دست گرفته گفت «امير المؤمنين علي عليه السلام نان جو و خرما ميل مي‌فرمود و از مسلمانان رفع ستم مينمود مولای متقيان تا طومار ظلم و ستم را درهم نيچيد از پای نشست پس برما كه شيعه و از پيروان علي عليه السلام مي‌باشيم لازم و واجب است از پيشواي مسلمانان سرمشق گرفته و در صحنه نبرد و كارزار مولای حافظ و نگه‌دار خود بدانيم. شيعيان خالص باتكای ايمانی كه بخاندان نبوت دارند از هيچ پيش‌آمدي نبايد بهراسند و خود را برای مقابله با هر نوع مخاطره‌ای آماده و مجهز نمايند».

بيانات دكتر و آقای سيداحمد زياده از حد مؤثر واقع شد و عموماً فرياد كشيده‌اند جان‌همه بقربان علي و ضمناً آمادگی خود را برای پشتيبانی از رژيم مشروطيت اعلام داشتند در اين هنگام دكتر مسيح خان دست

صمصام السلطنه و آقای سید احمد دست ضرغام السلطنه را گرفتند و این دو نفر پس از سالها رنجش و کدورت با صفا و صمیمیت روی یکدیگر را



بوسیدند و شقاق و خصومت جای خود را بوفاق و خصوصیت داد و خوانین پس از تجدید عهد و میثاق با اطمینان کامل برای تهیه مقدمات حمله باصفهان باو طمان خود مراجعت نمودند و ضمناً آقایان سید مهدی و میرزا ابوتراب و شیخ حبیب الله و دکتر عیسی خان و نگارنده باخوشی و خرمی عازم اصفهان شدیم تا مرز دهان پیروزی را بکمیتۀ سری داده و

حاج ابراهیم خان ضرغام السلطنه

برای حصول پیروزی نهائی بفعالیّت ادامه دهیم.

خبر وقایع چهار محال و آمادگی خوانین بختیاری برای کمک به مشروطه خواهان چنان احساسات عمومی را به هیجان درآورد که هراحدظه بیم شورش و طغیان می رفت و اعضای کمیته سری نگران و متوحش شدند که مبادا اهالی شهر بی موقع دست به مخالفت بردارند و



شادروان نجفقلی خان صمصام السلطنه بختیاری

نقشه کمیته به نتیجه نرسد.

در همین اوقات میرزا ابراهیم خان معروف به سفارتی و حیدر عمو
اوقلی معروف باصفهان آمده و در منزل میرزا حسنخان امین دفتر معروف
به موسفید منزل کردند و پس از چند روز مذاکره با سران آزادی بطهران
مراجعت نمودند.

چند روز بعد کمیته سری باقا میرزا پسر شیخ الاسلام دستور داد

بلافاصله با مردی که زیر گلدسته مسجد حکیم روی سکو نشسته با دادن
علائم مخصوص تماس بگیرد و نامبرده با این شخص که معلوم شد میرزا
عبدالوهاب وثوق منشی صمصام السلطنه است، پس از مبادله نشانیهای مرموز
وارد مذاکره شد و وی را به منزل خود برد و چون وی حامل نامه‌ای از
طرف صمصام السلطنه بود شبانه او را بانجمن هدایت کرد صمصام السلطنه
نوشته بود که من و ضرغام السلطنه در جزئیات امر توافق حاصل کرده
ایم و اینک بسه شرط آماده حمله باصفهان و سرکوبی طرفداران محمد
علی میرزا میباشیم .

اول اینکه اعضای کمیته و محترمین شهر باید چه در موقع جنگ و
چه در مواقع دیگر از هیچگونه کمک باسواران بختیاری خودداری ننمایند.
دوم اینکه باید محل پرداخت جیره و مواجب سواران بختیاری
معین و معلوم شود .

سوم اینکه چند نفر از معاریف اصفهان باید در خارج شهر بقوای
مجاهدین ملحق و بانفاق وارد شهر شوند .

حاج آقا نورالله فوراً از طرف کمیته دو طغرانامه در جواب مراسله
صمصام یکی بخط مستعار و شیهه بخط زنانه و یکی هم بخط حاج میرزا
حسنخان منشی کمیته تهیه نمود و در نامه‌ایکه بخط مستعار بود متذکر شد
شرایط سه گانه از طرف کمیته پذیرفته شده و مخارج مجاهدین بختیاری
از محل مالیاتهای قانونی که عموم مالکین با رضا و رغبت پرداخت میکنند
تأمین خواهد شد و چند نفر از وجوه اهالی نیز در موقع معین بهمان
قرار که تقاضا شده بخارج شهر رفته باردوی ملی ملحق خواهند شد .
ضمن نامه دوم که به مهر حاج آقا نورالله ممهور بود از احوالپرسی صمصام-

السلطنه اظهار امتنان بعمل آمده تذکر داده شده بود که پس از جراحی چشم وضع مزاجی روبه بهبود است .
 هر دو نامه را با قامیرزا پسر شیخ الاسلام تسلیم نموده دستور دادند



مرحوم شیخ محمد تقی آقاجانی

بلافاصله آنها را بقاطر سواری که وسط دو میله سنگی رو به مسجد شاه ایستاده و منتظر است تحویل دهد .

قاطر سوار سید صادق شهاب از ادات برادر افتخار السادات بود که پس از دریافت نامه‌ها بلافاصله بسمت بختیاری حرکت کرد و دو هفته بعد خبر رسید که صمصام السلطنه با چند نفر سوار بقریه چهار برجی سه فرسخی اصفهان آمده است .

آقا نجفی آیه الله و حاج آقا نورالله ثقة الاسلام و آقا حسین معروف به باغ نوی به چهار برجی رفته پس از مذاکره با صمصام السلطنه عهد و پیمان بستند و برای تحکیم میثاق طرفین قرآن مهر کرده هر یک به محل خود مراجعت نمودند .

چند روزی بیشتر طول نکشید که خبر رسید ضرغام السلطنه با ابوالقاسم خان و خلیل خان پسرهای خود و عزیزالله خان برادرش بسر کردگی عده‌ای سوار مسلح از گردنه آب نیل وارد باغ ابریشم شده‌اند .

جوانان آزادینخواه و مجاهدین شهر بدستور کمیته مسلح گردیده برای کمک با سواران بختیاری آماده شدند و ضمناً مقداری آذوقه و خوار بار نیز ذخیره کردند که در موقع جنگ از حیث خوراک و آذوقه دچار مضیقه نشوند .

مأمورین و جاسوسهای دولتی حرکت مجاهدین را باقبال الدوله اطلاع دادند و او نیز بی‌درنگ سربازان ملایری و سواران اصائلورا بین دروازه‌های شهر تقسیم کرد تا از ورود بختیارها بشهر ممانعت بعمل آورند و فوراً به محمدحسین خان سده‌ی سر تیپ فوج سده دستور داد که با سواران و سربازان ابوابجمعی خود هر چه زودتر وارد شهر شوند .

فوج سده طاقنماهای میدان شاه و بامهای اطراف و عمارت علی‌قاپو و توپخانه (محل فعلی اداره اقتصاد) و انبار ذخیره (محل فعلی اداره

شهربانی) و چهار حوض و عمارت تیموری را اشغال کردند و افراد فوج جلالی (فوج جلالی بنام جلال الدوله پسر ظل السلطان بود) هم که بكمك آمده بودند مواضع مهم از لبنان و چهارسو شیرازیها تا میدان شاه را سنگربندی نمودند.

مجاهدین بختیاری از باغ ابریشم وارد دستگرد خیار يك فرسخی شهر شدند و وصول این خبر و لوله غریبی در شهر بر پا ساخته اصناف و كسبه و بازار و دكاكين را تعطیل و در مساجد تجمع نمودند و به اقبال الدوله فشار آوردند كه چون عده ضرغام السلطنه زیاد است و روز بروز هم بتعداد قوای او افزوده میشود برای اینکه مردم شهر در نتیجه زدو خورد زیر دست و پا نروند سربازان دولتی برای جنگ بخارج شهر نقل مكان نمایند.



مرحوم حاج آقا نورالله

این تقاضا مورد قبول واقع نشد و علاوه عده ای از سربازها در صدد برآمدند مناره های مسجد شاه را كه مرتفع ترین پایگاههای شهر است سنگربندی كنند. اهالی چهارسو مقصود و سكنه پشت مسجد شاه باشاء حاج آقا نورالله در امامزاده احمد نزديك منزل او اجتماع کرده از اجرای این نقشه جلوگیری بعمل آوردند و چون مأمورین اقبال الدوله بانجام این منظور موفق نگردیدند

متوجه مواضع سوق الجیشی دیگر شدند و در این گیرودار عده ای از مجاهدین شهری از در کوچک، مسجد شاه را اشغال و درها را بسته نمودند در آنجا موضع گرفتند.

شب نهم ذی حجه ۱۳۲۶ قمری یعنی يك شب بعد از اشغال مسجد شاه از طرف مجاهدین شهری حاج حبیب الله امین التجار و شکر الله خان لبنانی و دکتر مسیح خان و میرزا آقا خان لبنانی (برادر آقای امیرقلی امینی مدیر روزنامه اصفهان) و حاج آقا محمد لبنانی و نویسنده این سطور و نایب کریم لبنانی بدستگردخوار رفتند و صبح اول آفتاب با ضرغام السلطنه در باغ شرف ملاقات و مذاکره و بلافاصله پس از طرح نقشه های لازم بشهر مراجعت نمودند و دو ساعت بعد از حرکت آنها اردوی ضرغام السلطنه بطرف شهر حرکت کرد.

در باغ شرف ضمن مذاکره قرار شد عده ای از پل چوبی و کوچه های پشت مطبخ که در آن ایام کشتزار و مزروعی بود بطرف شهر آمده از در کوچک وارد مسجد شاه شوند ولی ترتیب کار را طوری بدهند که این عده بی سر و صدا بمقصد برسند و از دولتی ها کسی متوجه و متعرض آنها نشود و عده ای دیگر با تظاهرات هیجان آور از پل مارین گذشته و از چهارسو شیرازها که مجاهدین جوزدانی و لبنانی و شهری در گوشه و کنار محرمانه موضع گرفته و منتظر ورود سواران بختیاری و کمک بآنها میباشند وارد شوند تا سربازان فقط متوجه این قسمت بوده و از راه پل چوبی غافل بمانند.

روز نهم ذی حجه ۱۳۲۶ قمری عده ای از مجاهدین بختیاری به سرکردگی ابوالقاسم خان ضرغام از پل چوبی گذشته وارد کوچه پشت

مطبخ شدند و غریب خان قشقایی که در ظاهر نوکر دولت و خدمتگذار اقبال الدوله بود و با چند نفر سوار شخصی بدستور کمیته برای راهنمایی مجاهدین در آنجامستقر گردیده بود بختیارپهارا بطرف در کوچك مسجد شاه راهنمایی کرد .

مجاهدین شهری در را باز کردند و سوارهای بختیاری وارد مسجد شدند و بی درنگ مناره‌ها و سر در مسجد را سنگر بندی نموده صدای گلوله تفنگ شهر را بزلزله در آورد .

دسته دوم مجاهدین بختیاری از خط لبنان و چهار سو شیرازپها بخیا بان «خوش» رسیدند و مجاهدین شهری هم طبق قرار قبلی با آنها ملحق گردیده رو به چهلستون و عمارات دولتی سرایز شدند .

محمد حسین خان سرتیپ سدهی فرمان حمله به مسجد شاه را داد و در این زد و خورد چند نفر از سربازان دولتی بقتل رسیده بقیه عقب نشینی کردند .

از مجاهدین شهری که بكمك اردوی بختیاری با سربازان دولتی جنگ و پیکار می‌کردند این اشخاص را بایستی نام برد :

از انبان میرزا آقا خان و شکرالله خان شیرانی و حاج آقا محمد و جعفر قلی خان و نایب محمد کریم و فتح الله خان و عبدالحسین خان و حاج محمد حسین و محمد رحیم خان و علی عسکر خان و میرزا عبدالله خان و آقا مرتضی و آقا رفیع یوزباشی و عباس لنبانی از بیدآباد حاج سرتیپ و هفت نفر فرزنداناش، از خلیجها و شمس آباد دکترا سطو خان و محمد علی خان سرتیپ و دکتر نورالله خان (نویسنده این سطور) و صمدخان و استاد عبدالکریم و استاد هاشم و استاد عباس و دادا حسن و دکتر

عیسی خان و میرزا خیاط و حسین باب الدشتی ، از جوزدان محمد خان
وزین العابدین خان معروف به زلی.



چون شب فرا رسید طرفین
دست از جنگ کشیده و مشغول
تهیه زدو خورد فردا شدند.

سپیده دم تیراندازی شروع
گردید و فتح مسجد و سرکوبی
مجاهدین که در آنجا موضع
گرفته بودند برای سربازها اشکال
داشت ولی وقتی مجاهدین
آزادخواه میدان شاه و چهلستون
و عمارت حکومتی را محاصره
کردند سربازها هم ناچار سردر
مسجد و مناره ها را بتوپ بستند

مرحوم دکتر عیسی خان

و گلوله توپ بیکى از مناره های مسجد اصابت و سوراخ بزرگی احداث
کرد که تا چند سال قبل باقی بود.

نایب محمد کریم خان لبنانی که در چابکی و چالاکی شهرت فراوان
داشت فوراً خود را از بالای مناره بروی بام افکند و چون کمترین آسیبی
باو نرسید همگی از این پیش آمد بحیرت افتادند.

ابوالقاسم خان و چند نفر دیگر در همین موقع از مناره مسجد
شاه خارج شده بر سر در مسجد موضع گرفتند و ابوالقاسم خان
توپچی را که مجال تیراندازی بمجاهدین نمی داد هدف گلوله قرار داده

اورا بخاك هلاك انداختند توپچی دومی كه خواست شليك كند بسر نوشت
رفیق خود دچار شد و دیگر کسی جرأت نزدیك شدن بتوپ را نكرد .



میرزا آقاخان لنیانی

در این ضمن مجاهدین شهری كه بسرکردگی میرزا آقاخان میدان را

احاطه کرده بودند بنای شلیک را گذاشتند .

سربازان دولتی پس ازدادن تلفات از میدان روباطاقهای اطراف پا
بفرار گذاشتند .

در همین هنگام عده ای از اهالی شهر بطرف میدان هجوم آوردند
و پای جنازه ها را طناب بسته باطراف میکشیدند و فریاد میزدند
آزادیخواهان اصفهان اینطور انتقام خون ملك المتكلمین را میگیرند .
چون فشنگهای مجاهدین بتدریج رو باتمام میرفت اعضای کمیته
که در این موقع در امامزاده احمد تشکیل جلسه داده بودند چند نفر
را برای فراهم کردن فشنگ مأموریت دادند و از مأمورین عده ای بمنزل
مهدیقلی میرزا مؤیدالسلطان وچندتن بخانه همایون میرزا وفتح الله خان
ضیغم السلطنه که در آن تاریخ در شهر سکونت داشت رفته در حدود يك
هزاروپانصد عدد فشنگ تهیه کردند . آقاخان محاسب الدوله هم مقداری
فشنگ در اختیار مجاهدین گذاشت .

سربازان فوج جلالی که اوضاع را بدین منوال دیدند بطرف سده
فرار کردند و متعاقباً سواران اصائلوهم از دروازه طوقچی با دادن تلفات
زیاد از اصفهان خارج شدند . عده ای از سرباز ها هم شروع بغارت
تجارتخانه ها و دکاکین کردند ولی احرار شهری مقداری از غارتها را پس
گرفته و گوش بعضی از سربازهای متجاوز را نیز بریدند .

در همین حیص و بیص اقبال الدوله خود را به کنسولخانه انگلیس
رسانیده در آنجا پناهنده شد .

توپخانه و انبار اسلحه ظل السلطان که از قدیم باقی مانده بود
بدست مجاهدین افتاد و علاوه براین اردوی ملی مقدار زیادی تفنگ

ورندل بلند و کوتاه و مقداری شنیدر و مقدار معتناهی فشنک و گلوله سربی و سه ارباب توپ بغنیمت گرفت و از این حیث تا اندازه‌ای گشایش حاصل شد و عده‌ای از مجاهدین بختیاری و شهری که دارای اسلحه نبودند مسلح و مجهز شدند .

خبر فتح اصفهان که بمصام السلطنه رسید دو روز بعد با عده‌ای سوار و پیاده از طرف دروازه چهارسوسیرازیها وارد شهر شد و طولی نکشید که آتش انقلاب فرونشست و نظم و آرامش برقرار گردید و مردم از نو مشغول کسب و کار شدند .

گفتار پنجم

حرکت قوای مجاهدین بطرف تهران و مأموریت

امیرمفخم برای سرکوبی آزادیخواهان .

ملاقات و مذاکره مستر چرچیل و مسیور مانفسکی باخوانین

بختیاری در قم و تلگراف سردار اسعد و صمصام السلطنه

بسفیر اطروش در طهران شیخ السفرای وقت .

پس از استقرار نظم و آرامش آزادیخواهان به فعالیت خود افزودند و انجمن ولایتی هر روز تشکیل میگردد و مجاهدین و مشروطه طلبان متدرجاً بفکر تسخیر تهران افتادند و تلگرافات متوالی احرار آذربایجان و سپهدار تنکابنی نیز روحیه آنها را تقویت میکرد تا اینکه تلگرافی از طرف سردار اسعد مخابره شد مبنی بر اینکه فعلاً مجاهدین بختیاری دست بکاری نزنند تا نامبرده ازاروپا باصفهان برسد .

چند روز بعد از فتح اصفهان و تسلط آزادیخواهان سه نفر از فرستادگان محمد علیشاه که یکی از آنها هم بختیاری بود وارد اصفهان شدند تا بهر تیبی ممکن باشد صمصام السلطنه و زرغام را وادار بمراجعت به بختیاری نمایند .

آزادیخواهان تهران هم که مراقب اوضاع بودند مجدالاسلام کرمانی را که بابختیارها مناسبات نزدیکی داشت با دو نفر دیگر باصفهان فرستادند تا از فعالیت فرستادگان محمدعلیشاه جلوگیری بعمل آورده عملیات آنها را خنثی نمایند.

مجدالاسلام و همراهان در محله قصر منشی منزل میرزا محمدخان مشرف وارد شدند و بلافاصله پس از ورود با خوانین بختیاری تماس گرفته شروع با اقدامات لازم نمودند. فعالیت فرستادگان محمدعلی میرزا در نتیجه اقدامات متقابل مجدالاسلام کرمانی بجائی نرسید و آنها ناگزیر دست خالی بدون اخذ نتیجه بمرکز مراجعت کردند.



صف نشسته نفر اول از سمت راست : سردار اشجع ، امیر مقخم ، حاج علیقی
 خان سردار اسعد ، نجفقلی خان صمصام السلطنه ، حاج خسرو خان سردار ظفر ، نصیر خان
 سردار جنگ - ایستاده نفر اول از راست محمد خان سالار اعظم ، سهام السلطنه ،
 مرتضی قلیخان صمصام ، سردار فائق و یوسف خان امیر مجاهد

دوماه بعد سردار اسعد از طریق جنوب به بختیاری رفت و از آنجا

باعده‌ای از خوانین از قبیل یوسف‌خان امیر مجاهد و مرتضی قلی‌خان صمصام و سلطان محمدخان سردار اشجع و غلامحسین‌خان سردار محتشم و موسی‌خان بهادر السلطنه و سلطانعلی‌خان شهاب‌السلطنه وارد اصفهان شد.

در همین اوقات لطفعلی‌خان امیر مفخم و نصیرخان سردار جنگ پسرهای مرحوم حاج امامقلی‌خان در تهران بودند و بصورت ظاهر از محمدعلیشاه پشتیبانی میکردند ولی در باطن با اصفهان و چهارمحال ارتباط داشتند و با برادرها و عموزاده‌ها مکاتبه میکردند.

محمدعلیشاه که از ورود خوانین بختیاری اطلاع حاصل کرد هراسان گردیده برای تسکین و آرامش مردم مملکت دستخط دیگری که ذیلا از نظر خوانندگان میگذرد صادر کرد :

«از روزیکه باقتضا و اراده خداوند متعال ولایت عهد

دولت ابد مدت ایران مخصوص وجود مسعود همایون ما

گردید پیوسته مشهود حضور عاطفت ظهور شاهنشاه بود که

رفع مفاسد و معایب و دفع پریشانی و بدبختیهای موجوده

این مملکت شش هزار ساله را که بمنزله خانه مسکونی و

وطن عزیز ماست جز به نیروی امتزاج قوای ملیه باقوای دولتی

و سلطنتی چاره‌ای نه و بغیر از معاونت و چاره جوئی عمومی

اهل این خاک پاک در پرستاری و خدمت باین مادر مهربان

تدبیری نیست همانا شب و روز در این مشروع مقدس پای

کوبان بوده اندیشه‌ها بر سر و خیالات در نظر داشتند تا اینکه

خود ملت غیرتمند ایران و فرزندان عزیز ما از نیات معنویه

شاه پیروی نموده و از پیشگاه مبارک شاهنشاه مرحوم البسه
 الله تعالی من حلال النور استدعای سلطنت مشروطه نموده و ما
 را وسیلهٔ بروز مقاصد مکنونهٔ خود قراردادند تلگرافات و
 عرایض کتبی ما به پیشگاه شاهنشاه مرحوم در تلگرافخانه و
 غیره حاضر و گواه همدردی ما با ملت خودمان میباشد بعد
 از اعطای مشروطیت که بطهران آمدیم در امضای قانون
 اساسی چه رنجها بردیم و چه زحمات متحمل شدیم تا آنرا
 بامضای مقدس آن شاهنشاه دل آگاه رسانیدیم و همینکه نوبت
 تاجداری و سلطنت مخصوص شخص خودمان شد دقیقه‌ای از
 دقائق نسبت به پیشرفت امور مشروطیت فروگذار ننموده و
 تمام قوای خود را صرف عظمت مجلس شورای ملی نمودیم
 ولی در از دستی مغرضین و فساد مفسدین در این اواخر بطوریکه
 همه کار آگاهان میدانند بکلی خاطر ما را مکدر ساخت و
 تا حدی مأیوس داشت که با آن اوضاع ناگوار مجلس را
 ناجی گرفتاریهای گوناگون ایران ندیده و محیی این آب و
 خاک ندانسته چندی موافق قانون عموم دول، مجلس را توقیف
 نموده و در نوزدهم شوال که خواستیم افتتاح فرمائیم پاره‌ای
 موانع موجود بود که همه عقلای قوم تصویب نمودند که
 هرگاه در آن موقع شروع بانعقاد پارلمان میشد نتیجه‌ای
 جز سفک دماء و ائتلاف نفوس نمی‌بخشید این بود که چندی
 بتدایر عملیه آن موانع را مرتفع داشت تا امروز که مقتضی
 را موجود و مانع را موقوف دیدیم با نهایت اشتیاق و میل قلبی

بموجب صدور این دستخط مبارك موافق همان قانون اساسی بدون ذره‌ای کسر و نقصان امر بانعقاد پارلمان داده امر و مقرر فرمودیم يك عده از اشخاص عالم و مشروطه خواه که طرف اطمینان دولت و ملت باشند بمجلس شورای مملکتی ملحق گردیده و نظامنامه انتخابات را عاجلاً آماده نموده و منتشر سازند و بمحض اینکه نظامنامه انتخابات انتشار یافت شروع بانتخابات میشود و همچنین دوئلت منتخبین که حاضر شدند مجلس شورایملی در بهارستان افتتاح خواهد شد بتاریخ هیجدهم شهر ربیع الاول ۱۳۲۷ مطابق نوزدهم برج ثور در قصر سلطنتی باغ شاه سال سوم سلطنت ما توشیح شد .
محمدعلیشاه قاجار

(قتل احرار و آزادیخواهان صدر مشروطیت بقدری مردم ایران را به هیجان در آورده بود که انتشار این قبیل اعلامیه‌ها در تسکین و آرامش آنها مؤثر واقع نمیگردید از طرفی چون محمدعلیشاه مکرر نقض عهد نموده و بوعده‌های خود عمل نکرده بود محمدولی خان تنکابنی و مجاهدین تبریز و آزادیخواهان غیور اصفهان جداً کمر بخلع او بستند و در همین هنگام عده ای از روحانیون هم از قبیل مرحوم سید محمد علی داعی - الاسلام مؤسس صفاخانه اصفهان لباس رزم دربر کرده و با اسلحه و تفنگ آماده جانبازی در راه استعراار مشروطیت شدند .

بیست و یک روز بعد از صدور اعلامیه بالاردوی مجاهدین اصفهان و بختیاری به سرکردگی حاج علیقلی خان سردار اسعد عازم تهران شد و آقایان صمصام -



مرحوم سید محمد علی داعی الاسلام وچند نفر از مجاهدین

السلطنه و يوسف خان امير مجاهد و جعفر قلی خان سردار بهادر و محمد خان سالار اعظم و ناصر قلی خان منظم الملك و محمد تقی خان ضياء السلطان (امير جنگ) و عزيز الله خان ايل بیگی برادر ضرغام السلطنه و امان الله خان سردار حشمت و مرتضی قلی خان صمصام و چراغعلی خان سردار صولت و فتح الله خان ضیغم السلطنه و سهراب خان ضیغم و حاج سیداحمد نوربخش و سیدعلی آقا جهاد اکبر و دکتر نورالله خان با اردو بسمت تهران عزیمت کردند .

سوارهای بختیاری در بین راه به اشعار مهیج فردوسی مترنم گردیده تظاهر میکردند و خوب بخاطر دارم که وکیل باشی اردوی بختیاری این اشعار را با آهنگ محلی لری خطاب به محمد علی میرزا میخواند و ابراز احساسات میکرد :

چنانست بکوبم بگرزگران

که فولاد کوبند آهنگران

سواران جنگی کجا دیده‌ای

صدای پی اسب نشنیده‌ای

اردوی مجاهدین از اصفهان و سواران جنگی سپهدار تنکابنی از رشت در یک روز بسمت تهران حرکت کردند و پس از اینکه محمدعلیشاه از حرکت مجاهدین رشت بسمت کرج اطلاع حاصل کرد تلگرافی بشرح زیر بسپهدار مخابره نمود :

« محمد ولی: محض فوق نمک بهرامی تو بدولت، ترا

از شئون دولتی خارج و املاک ترا خالصه نمودیم . »

« از باغشاه محمدعلیشاه »

محمد ولی خان تنکابنی هم در جواب تلگرافی بشرح زیر به محمد
علیشاه مخابره کرد :

«باغشاه - الحمدلله که از این ننگ خارج شدم و در املاک
من هم هیچکس قدرت دخالت نخواهد داشت .»

محمد علیشاه برای جلو گیری اردوی اصفهان، امیرمفخم و سردار
جنگ و خسرو خان سردار ظفر را مأموریت داد که با عده ای سرباز و



قزاق و سوار و پیاده و توپخانه
بطرف قم حرکت نمایند .
اردوی مجاهدین بمورچه
خورت نه فرسخی اصفهان
که رسید محرمانه با خوانین
بختیاری که ظاهراً در رکاب
محمدعلیشاه خدمت میکردند
مکاتبه نمودند و قرار شد
برای اینکه اردوی دولتی و
ملی با یکدیگر تصادف نکرده
متعرض هم نشوند امیرمفخم
و همراهان از راه کاشان بسمت
اصفهان حرکت و سردار اسعد

شادروان حاج خسرو خان سردار
ظفر بختیاری

و همراهان از راه دلیجان بطرف تهران عزیمت نمایند .

امیرمفخم خیلی بآرامی و تأنی حرکت میکرد تا به ناگهان رسید
و پس از ورود بدانجا نیز بعنوان رفع خستگی چند روزی سوارها را

متوقف ساخت ولی اردوی مجاهدین بدون توقف بحرکت ادامه داده برای رسیدن به مقصد تسریع بعمل میآورد و قرار بود اردوی مجاهدین شمال که بسرکردگی پیرم خان ارمنی و سردار محیی رشتی عازم تهران بود و عده‌ای دیگر، درروز معین در شهریار تهران با یکدیگر تلاقی نموده باتفاق وارد تهران شوند ولی بعضی حوادث غیرمنتظره بوقوع پیوست و این منظور عملی نشد.

اردوی مجاهدین بختیاری از دلجان نامه‌ای بوسیله سید محمد سقا برای امیر مفخم بکاشان فرستاد و نامبرده در جواب نوشت که بختیارها درحرکت عجله ننمایند تا او ازطریق قم بطهران مراجعت کند. مجاهدین بختیاری سه روز در دلجان توقف کردند و در این گیر و دار امیر مفخم تلگرافی به محمدعلیشاه گزارش داد که چون متجاسرین از جلوی اردو فرار کرده و از بیراهه عازم تهران شده‌اند لذا اردوی دولتی نیز برای محافظت پایتخت بطهران مراجعت خواهد کرد.

امیرمفخم پس از مخابره این تلگراف بلافاصله از کاشان حرکت نمود و بدون اینکه در قم معطل شود بطرف علی آباد رفت و در آنجا متوقف شد.

خبر حرکت امیرمفخم از قم که باردوی ملی رسید مجاهدین براه افتاده با شکوه و جلال وارد قم شدند. امیر مفخم با دویست و پنجاه سوار در علی آباد مانده بقیه را برای حفظ و حراست پایتخت بطهران فرستاد.

دوروز بعد مسترچرچیل و مسیورمانفسکی با چند نفر قزاق روس و سوارهندی وارد قم شدند و امیرمفخم نیز بطور خصوصی با آنها بقم رفت

تا از نزدیک با خوانین بختیاری تماس بگیرد .

نمایندگان دولتی روس و انگلیس ضمن مذاکره با خوانین بختیاری متذکر شدند که هرگاه اردوی مجاهدین از راهی که آمده مراجعت نماید آنها متعهد خواهند شد که محمد علی میرزا را به همراهی جدی با برقراری رژیم مشروطیت و ادار نمایند و انجام این مسئله را تضمین خواهند کرد ولی صمصام السلطنه و سردار اسعد در جواب گفتند که چون عرایض ملت به خاکپای مبارک اعلیحضرت همایونی نرسیده و درباریان خائن شکاف عمیقی بین شاه و ملت ایجاد کرده اند لذا ناگزیر ما برای تقدیم تقاضای حضوری خود بطهران خواهیم رفت و مسلم است که در غیر این صورت باز هم شاه بتحریر درباریان بقول خود وفان خواهد کرد و به حیثیت دولتی نیز لطمه وارد خواهد شد .



بهشتی روان سید محمد طباطبائی
پیشوای بزرگ مشروطه

چون نمایندگان روس و انگلیس از مذاکرات خود نتیجه ای نگرفتند ناگزیر بطهران مراجعت کردند و فردای آن روز مجلسی با حضور رؤسای ایل بختیاری و وجوه مجاهدین و جمعی از آزادیخواهان غیور مرکز که در همین هنگام از طهران بقم رفته بودند تشکیل گردید و برای اتخاذ تصمیم مقتضی بمذاکره پرداختند و بالاخره قرار شد تلگرافی توسط وزیر مختار اطریش بمعوم

سفرای خارجه مخابره و به آنها اطلاع داده شود که اردوی بختیاری برای استیفای حقوق حقه ملت باکمال نظم و آرامش وارد تهران خواهد شد و تازمانی که از طرف مأمورین دولت تیراندازی نشود مجاهدین مشروطه دست به تفنگ نخواهند برد.

تلگراف مورد گفتگو را میرزا فتح الله خان فریدنی منشی صمصام- السلطنه بشرح زیر تنظیم نمود و رونوشت آن عیناً در نزد نگارنده موجود می باشد :-

توسط جناب مستطاب اجل اکرم وزیرمختار وایلچی
مخصوص دولت اطیش و مجارستان و شیخ السفرا، خدمت
جنابان مستطابان سفرای دول متحابه مقیمین دربار ایران
دام اقبالهم چنانکه بر خاطر آن جنابان مستطابان واضح است
در چهاردهم جمادی الثانی ۱۳۲۴ نظر باستدعای عموم ملت
ایران شاهنشاه مغفور مظفرالدین شاه دولت را کنستیتوسیون
و دارای پارلمان قرارداد قانون اساسی را با امضای خود و دستخط
مبارک اعلیحضرت همایون که رتبه ولایت عهد را داشت صادر
و امر با اجرا فرمودند ولی بجای اینکه اهتمام و دقت صرف
بیشرفت و اصلاح امور و حسن ترتیب مجلس شود بدبختانه
پارلمان جوان ایران را بتحریر مفسدین و بقوه جبریه
بی رحمانه منفصل و دستخط ملوکانه صادر گردید که بعد از
سه ماه از تاریخ انفصال که بیست و سوم جمادی الاول ۱۳۲۴
بود باتخاب وکیل شروع خواهد شد چون این وعده وفا
نشد همه روزه کار فتنه و فساد در مملکت بالا گرفت ورشته

تجارت مقطوع و آسایش عمومی مرفوع گردید و مناسبات دول در مخاطره افتاد لذا از تمام ولایات با کمال عجز و انکسار، وفای بعهد و امر بانتخابات و رفع تعطیل موقتی مجلس را از خاک پای مبارک پادشاه خود دام ظلّه و سلطانه درخواست نمودند و بطوریکه از يك ملت نجیب شاه پرست شایسته است مستدعیات خود را متواتراً بمرکز ابلاغ داشتند از آنجائیکه در این مدت بهیچ وجه من الوجوه بصدور جوابی از ولی النعم سرافراز نیامدیم یقین حاصل گردید که عرایض دولتخواهانه ملت را به پیشگاه مقدس همایونی نمیرسانند و از این معنی گذشته مفسدین و خائنین درباری باسم اصلاح ملک چنان آتشی در آذربایجان برافروختند که دولّین انگلیس و روس را دل بحال ضعفا و ساکنین شهر بسوخت و برای حمایت مظلومین و رسانیدن آذوقه بسوق استعداد نظامی مجبور شدند و برخلاف معاهده رسمی خود عمل نمودند . در اینوقت مردم ایران را غیرت ملی و عرق وطن پرستی بجوش آمده برای اداره ملک خود و حفظ مناسبات قدیمه و روابط قویمه که بادول متحابه دارند باتمام قوای خود حاضر شده اند که از هر طرف روی بمرکز سلطنت آورند و بلاواسطه عرایض دولتخواهانه خود را بعرض پیشگاه مع دلت پناه همایونی برسانند و بتصور اینکه مبدا اشرار و مفسدین که حفظ و بقای خود را در خرابی و فتنای دیگران دیده با قوه جنگی از مظلومین جلوگیری کنند و ایشان را از ورود بطهران

و تشریف بآستان مقدس پادشاه معظم متبوع خود ممنوع دارند
 بناچار هریک بقدر استعداد خود قوه‌ای برای مدافعه حاضر
 کرده مهیای آمدن بطهران شده‌اند تا با مال و جان خود در
 راه حفظ استقلال مملکت ایران بکوشند و راضی نشدند
 بهراسم و رسمی که باشد پای یک نفر سپاه خارجی بایران
 باز شود و زحمتی بر آنان وارد آید، اینست که از عموم
 نمایندگان بیغرض دولتهای معظم خواہش میکنیم مقرر فرمایند
 هیچ قوه نظامی در خاک ایران داخل نشود و موافق مسلك
 بی طرفی که پیشنهاد فرموده اند هیچ نوع مداخله را جایز
 ندانسته باشند و باز برای مزید استحضار توضیح میدہیم
 کہ ما بدون اندک تردیدی بطرف تهران حرکت خواهیم
 کرد و این نکته را مسلم بدانند کہ ہر اقدامی ملت میکند
 بمنظور استرداد حقوق حقہ خود و حفظ استقلال مملکت
 است . علیقلی سردار اسعد - نجفقلی صمصام السلطنہ .

پس از مخابرہ این تلگراف سواران بختیاری از قم از راه غیر معمول
 بسمت شہریار حرکت نمودند . اردو شب را در رباط کریم توقف کرد و
 صبح عازم قاسم آباد شد و شب مجدداً مجلسی از خوانین و رؤسای بختیاری
 و چند نفر از کسانی کہ محرمانہ از تهران بہ قاسم آباد رفته بودند تشکیل
 گردید و تصمیم گرفته شد سردار اسعد بلاد رنگ بہ «ینگی امام» برود و برای
 حملہ بطهران با سپہدار تنکابنی تبادل نظر نماید .

گفتار ششم

فتح تهران و خلع محمد علی میرزا

طبق تصمیم متخذه سردار اسعد بملاقات سپهدار رفت و پس از



مرحوم لطفعلی خان امیرمفخم

مراجعت او معلوم شد اردوی سپهدار از کرج گذشته و از راه بادامک وارد شهریار شده است.

محمد علیشاه اردویی مرکب از قزاق و توپخانه و سواران امیرمفخم به بادامک فرستاد و قوای طرفین در آنجا مشغول زد و خورد شدند. در این جنگ از همراهان امیرمفخم که بطرفداری محمد علیشاه با قوای ملی زد و خورد میکردند قاسم خان بهداروند

و فرج الله احمد خسروی و امان الله خان پسر عبدالله خان احمد خسروی و عباس بابادی و محمد تقی حاج سید نظام و چند نفر قزاق بقتل رسیدند و بقیه بطرف پایتخت هزیمت نمودند .

دولتی هامواضع مهم شهر تهران را سنگربندی کرده تمام دروازه ها را بستند و هیچکس بدون جواز مخصوص نمیتوانست داخل و خارج شود . از آنجائیکه ورود مجاهدین بطهران بدون خونریزی و کشتار آسان بنظر نمیرسید لذا خوانین بختیاری سید محمد سقا را برای رساندن نامه محرمانه بآزادیخواهان مرکز مناسب تشخیص دادند و چون نامبرده بیرق سبز حضرت عباس را در دست داشت کسی باو سوء ظن حاصل نمیکرد و مأمورین دولت متوجه نمیشدند که او با سران انقلاب ارتباط دارد . سید محمد نامبرده پس از يك روز از شهر مراجعت کرده نامه ای از طرف بعضی مقامات همراه داشت مبنی بر اینکه تمام حصارها و خندق ها سنگربندی شده و مجاهدین بهتر است از دروازه یوسف آباد وارد پایتخت شوند زیرا مأمورین آن دروازه طبق دستور مزاحم نخواهند شد .

خبر حرکت اردوی بختیاری که بطهران رسید عده ای از سر دسته های محلات و پهلوانهای پایتخت ظاهراً بنام حفظ امنیت و جلوگیری از تعرض و تجاوز مجاهدین مقداری تفنگ و فشنگ از قورخانه دولتی گرفته در اطراف دروازه یوسف آباد متمرکز شدند این عده در باطن بآزادیخواهان در تماس بودند و در معنی برای پیشرفت منظور مقدس مشروطه طلبان فعالیت میکردند و از مأمورین دولتی هم که از مقاصد باطنی نگهبانان دروازه یوسف آباد بی اطلاع بودند فقط ده نفر قزاق با آنها همکاری مینمودند .

شب حرکت فرار رسید و در این موقع پیشقراولان اردوی سپهدار هم

نزدیک شدند و چون سوارهای سپهدار و پیرم خان کلاه پوستی که بترکی
پاپاخ میگویند بر سر داشتند و مجاهدین بختیاری و اصفهانی کلاه نمدی
سفید سر می گذاشتند پیشقراولان اردوی سپهدار بتصور اینکه مجاهدین
از سوارهای امیرمفخم بختیاری هستند و مجاهدین هم بخیال اینکه آنها
از قزاقهای لیاخوف میباشند بی اختیار بطرف هم شلیک کردند و در این
زد و خود متأسفانه عزیزالله خان برادر ضرغام السلطنه و اسدالله خان
بهداروند و غلامحسین خان بهداروند و اسکندر خان زراسوند و
فرامرز زراسوند و امانالله خان احمد خسروی و اسدخان شربت شهادت
نوشیدند .

تنها چیزی که باین زد و خورد خونین و بی نتیجه خاتمه داد غریو
نعره مجاهدین اصفهانی بود که «زنده باد مجاهدین مشروطه» و «مرده باد
محمدعلیشاه» کشیدند و در اثر صدای زنده باد و مرده باد پیشقراولان اردوی
سپهدار دست از تیراندازی برداشتند و معلوم شد طرفین برای انجام يك
منظور آماده فداکاری گردیده و عبث برویهم تیراندازی کرده اند . اقوام
و بستگان مقتولین که بهیجان آمده بودند از خونخواهی افراد خانواده
خود منصرف نمیگردیدند و نزدیک بود کار بجای باریک برسد که کمترین
قوم بهرزبانی بود آنها را ساکت کردند و چند نفر از مجاهدین گیلانی
و بختیاری برادر وار صورت هم را بوسیده به این غائله ناگوار خاتمه
دادند .

سردار اسعد به پیرم خان ارمنی سردرسته مجاهدین گیلان گفت
برای اینکه پیش آمد سوئی رخ ندهد و مجدداً احساسات اقوام و بستگان
مقتولین بغلیان نیاید بهتر این است مجاهدین رشت يك فرسخ عقب تر از

بختیارپا حرکت کنند.

مقارن طلوع آفتاب روز اول رجب ۱۳۲۷ قمری بود که بدروازه
یوسف آباد رسیدیم. در این موقع ده نفر قزاقی که مستحفظ دروازه



شادروان حاج علیقلی خان سردار اسعد بختیاری

بودند بنای شلیک را گذاشتند ولی مجاهدین طهرانی که ظاهراً با آنها
همکاری میکردند بلافاصله هرده نفر را خلع سلاح نمودند. دروازه
یوسف آباد گشوده شد و مجاهدین تهرانی بار دوی بختیاری شاد باش و

خوش آمد گفتند و ما براهنمائی مجاهدین تهرانی از خیابان شاه آباد گذشته وارد میدان بهارستان شدیم .

در همین موقع مجاهدین تهران و آزادیخواهان درسرتاسر شهر بدون فوت وقت سربازها را در خیابانها و سنگرها خلع سلاح کردند و در اجرای این نقشه بقدری جانفشانی و مهارت بخرج دادند که سواران جنگ دیده بآنها آفرین گفتند .

مجاهدین بختیاری، بهارستان و مسجد سپهسالار و عمارت مسعودیه و منزل نظام‌الملک را اشغال کردند و بنده نگارنده هم جز و دسته‌ای بود که در منزل نظام‌الملک مستقر گردیدند .

در این موقع دولتی‌ها از اطراف شهر که مرکز بریگاد قزاق بود بنای تیراندازی را گذاشتند و زدو خورد خونینی آغاز گردید . سربازان سیلاخوری از طرف سرچشمه شروع به پیشروی نموده در صدد تسخیر مسجد سپهسالار و سایر پایگاه‌های مجاهدین برآمدند و چندین مرتبه هم تا نزدیکی مسجد سپهسالار رسیدند ولی با دادن تلفات سنگین عقب نشستند .

این زد و خورد همچنان ادامه داشت تا اینکه دسته‌های مختلف تهران از عقب قوای دولتی را مورد حمله قرار دادند و مجاهدین تازه وارد بکرمک آنها میدان مشق و قزاقخانه را محاصره نمودند . در این گیر و دار چند نفر سرباز و قزاق بقتل رسیدند ولی ازانصاف نباید گذشت که سربازها و قزاقها مخصوصاً این دسته اخیر دلیرانه به پیکار ادامه میدادند و شاید اگر خبر تحصن محمدعلی میرزا بسفارت روس منتشر نشده بود باین زودپها دست از جنگ نمیکشیدند .

اطرافیان محمدعلیشاه مخصوصاً امیرمفخم بختیاری باو خاطر نشان کردند که با این ترتیب مقاومت بیهوده است و از زد و خورد نتیجه مطلوب عاید نخواهد شد و اگر جنگ ادامه پیدا کند بیم آن میرود که مجاهدین به پشتیبانی اهالی شهر که همگی از عهد شکنیهای مقام سلطنت بخشم در آمده اند شاه را دستگیر نموده عواقب و خیمی بار آورند. شاه که از مشاهده اوضاع، آشفته خاطر گردیده بود از این سخنان ترس بر او مستولی شد و باتفاق احمد میرزا و محمد حسن میرزا فرزندان خود راه سفارت روس را که در زرگنده بود در پیش گرفت.

امیرمفخم تمام اثاثیه منزل شاه و اسلحه و ذخایر دولتی را که عبارت از تعداد زیادی تفنگ سه تیر کوتاه و بلند و پنج تیر روسی و چند عراده توپ شنیدر بود ضبط نموده تحویل مجاهدین داد. مجاهدین تا آنروز تفنگ سه تیر و پنج تیر ندیده بودند و فقط با تفنگهایی که از ذخیره اصفهان گرفته بودند جنگ میکردند.

پس از فتح تهران تعداد زیادی تفنگ علاوه بر تفنگهایی که امیر مفخم تحویل داده بود بدست مجاهدین افتاد ولی اسلحه و مهماتی که در ذخیره قزاقخانه بود در تصرف قزاقها باقی ماند. محاصره قزاقخانه سه روز ادامه پیدا کرد و در این بین جمعی از مرتجعین و طرفداران استبداد که طرف اطمینان محمدعلی میرزا بودند بسفارت روس رفتند و در ضمن صحبت باو خاطر نشان کردند که هر گاه از تحصن خارج شود قزاقها تشجیع شدند و سر انجام دولت پیروز خواهد شد.

محمدعلی میرزا تصمیم گرفت از سفارت خارج شود ولی نمایندگان انگلیس و روس برای ارباب و اخافه او گفتند که هر گاه حزم و احتیاط را

از دست بدهد عواقب سوئی در انتظار او خواهد بود و علاوه پناهنده شدن او به سفارت روس دلیل کناره گیری از مقام سلطنت میباشد و تاتعین تکلیف از طرف ملت ، مقتضی نیست بی مطالعه دست با اقدامی بزنند .
روز چهارم محاصره قزاقخانه ، لیاخوف روسی فرمانده بریگاد قزاق شخصاً به عمارت مسعودیه رفت و شمشیر خود را از کمر باز کرده



کلنل لیاخوف روسی فرمانده بریگاد قزاق

بعنوان تسلیم مقابل سردار اسعد و سپهدار بر زمین نهاد . سردار اسعد مجدداً شمشیر را بر کمر لیاخوف بست و گفت : «او بوظیفه سربازی خود عمل کرده و ایرادی بوی نخواهد بود» .

لیاخوف پس از مراجعت دستور داد درهای میدان مشق را باز کردند و مجاهدین وارد شدند و با این ترتیب البته دست به اقدامات خصمانه زدند و با قزاق ها بطور محبت رفتار و از برادرکشی اجتناب نمودند .

پس از رفع این غائله مجاهدین در صدد دستگیری شیخ فضل الله نوری مجتهد بزرگ تهران برآمدند و تصمیم گرفتند که او را بعنوان همراهی با محمدعلی میرزا اعدام نمایند تا بدین وسیله هم قدرت خود را بمنصه ظهور رسانیده و هم از سایر دشمنان مشروطه و طرفداران ارتجاع زهرچشم بگیرند .

سفیر روس که از این جریان اطلاع حاصل کرد برای شیخ پیغام فرستاد که هرگاه مایل است فوراً بسفارت روس پناهنده شود و اگرهم خواسته باشد ممکن است چند نفر سالدات روس بمنزل او بروند و او را درپناه خود بگیرند تا مشروطه خواهان از تعرض او منصرف شوند . شیخ با هیچیک از این دو پیشنهاد موافقت ننمود و گفت : «درمقابل مشیت و اراده الهی تسلیم صرف است» .

مخالفین صنفی شیخ هم موقع را مغتنم شمرده نزد سران مجاهدین وسوسه کردند که هرگاه شیخ زنده بماند سایر ایالات و عشایر را وادار بمخالفت خواهد ساخت و اگر فرصت از دست برود بیم وقوع همه گونه حوادث مخاطره آمیز خواهد رفت .

سران مجاهدین نیز بیرم خان ارمنی را که دو روز بود بریاست کل شهربانی منصوب گردیده بود احضار نموده مطلب را با او در میان گذاشتند . بیرم خان گفت اگر خیال اعدام شیخ را دارند باید هرچه

زودتر این فکر را تا مردم دستخوش احساسات هیجان آمیز میباشند



مرحوم شیخ فضل الله نوری و شادروان سید عبدالله بهبهانی
بموقع اجراء بگذارند زیرا بعداً احساسات آتشین مردم تخفیف حاصل

میکند و اجرای این نقشه بلااشکال نخواهد بود. مخالفین شیخ هم البته بیکار ننشستند و با اقدامات تحریک آمیز خود ادامه می دادند تا بالاخره زعمای مجاهدین انجام این مأموریت را بخود پیرم محول کردند. پیرم نیز شبانه با چند نفر مجاهد اردنی شیخ را دستگیر نموده صبح روز بعد در میدان توپخانه بدار آویختند.

عجب در این است که در موقع اجرای مراسم اعدام شیخ فضل الله یکی از پسرهای او بنام آقاضیا، الدین خطبه ای خواند و از این پیش آمد اظهار خوشوقتی کرد. هنگامیکه شیخ را بالای دار میکشیدند عده ای از طرفداران دو آتشه مشروطه کف میزدند و جمعی از مسلمانهای متعصب هم زیر لب بمجاهدین لعنت میفرستادند.

در همان روز سردار اسعد بوزارت داخله و سپهدار بوزارت جنگ منصوب شدند و صمصام السلطنه راهم بحکومت اصفهان فرستادند.

پس از آرام شدن شهر و اطراف، مجلسی مرکب از سران آزادخواه و زعمای قوم تشکیل گردید و راجع به تعیین جانشین شاه مذاکرات مفصلی بعمل آمد و سرانجام تصمیم گرفته شد احمد میرزا ولیعهد را بسلطنت انتخاب نمایند و ضمناً سید حسن تقی زاده متذکر شد که برای حفظ و حراست جواهرات سلطنتی باید اقدامات فوری بعمل بیاید. چند نفر از نمایندگان اظهار داشتند که پس از سقوط تهران محمدعلی میرزا با کالسکه بانفاق زن و فرزندان خود از قصر گلستان بیاغشاه رفته و جواهرات سلطنتی راهم با عجله در صندوق ریخته و از کاخ گلستان بیاغشاه انتقال داده است و وقتی از بیاغشاه بسفارت روس رفته صندوق جواهرات را نیز با خود همراه برده و اولین مسئله ای که پس از تعیین شاه جدید باید مورد

رسیدگی "دقیق" قرار بگیرد همین مسئله جواهرات سلطنتی است .

در سال ۱۳۲۷ ه. ق که احمدشاه بتخت سلطنت جلوس کرد. دوازده سال بیشتر نداشت و وقتی روی صندلی نشست پاهای او بزمین نمی‌رسید و کسانی که در این موقع عقب صندلی صف بستند و عکس گرفتند عبارت بودند از عضدالملک در وسط و سپهدار دست راست و سردار اسعد دست چپ و عقب آنها بترتیب علاءالدوله و معین‌الدوله و امیراعظم و در صف عقب‌تر جعفرقلیخان سردار بهادر پسر سردار اسعد و محمدرضاخان سردار فاتح و محمدخان سالاراعظم و چراغعلیخان سردار صولت و محمدتقیخان ضیاءالسلطان (امیر جنگ) و پیرمخان و دکتر سهرابخان و دکتر عیسی‌خان، در این موقع موزیک سلام نواخته شد و حاج علی‌قلیخان سردار اسعد دستش را روی شانه احمد شاه گذاشت و این شعر را خواند :

ز توران بایران ز ایران به تور

ز بهر تو پیمودم این راه دور

بعد از فریادهای زنده باد «پادشاه جوان مشروطه خواه و پاینده باد قرآن مجید»- هر کس پی کار خود رفت و سپس تقی‌زاده و سپهدار و سردار اسعد و صنیع‌الدوله و حسینقلی خان نواب و مشارالسلطنه جمعاً بمنزل سردار اسعد رفتند تا راجع باسترداد جواهرات سلطنتی از محمدعلیمیرزا، تصمیم مقتضی اتخاذ نمایند .

پس از مدتی مذاکره بالاخره تصمیم گرفته شد که هیئت حاضر فردای همان روز بسفارت روس رفته باحضور نمایندگان روس و انگلیس جواهرات سلطنتی را از محمدعلی‌میرزا مطالبه و دریافت نمایند . روز بعد انجمنی از اعضای هیئت روز قبل در محل سفارت روس تشکیل گردید و این بندء

نگارنده جزو مستحفظین هیئت و ناظر جریان امر بود .

درابتدا سر دارا سعد رشته سخن را بدست گرفت و گفت: «از هنگامی که محمد علی میرزا بسفارت روس متحصن گردیده از سلطنت معزل است و باید بی عذر و بهانه جواهرات سلطنتی را تمام و کمال تحویل دهد تا تحت نظر مسئولین امر در خزانه دولتی نگاهداری شود» سپس سید حسن تقی زاده شروع بصحبت کرد و طوری داد فضاحت داد که تمام نمایندگان خارجی را مات و متحیر ساخت. تقی زاده ضمن صحبت به قتل فجیع ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل اشاره و از تعدیات و مظالم



شادروان میرزا جهانگیر خان

شیرازی مدیر روزنامه

صور اسرافیل

محمد علی میرزا و اعوان و انصار او مذمت کرد. شاردن دافر روس گفت باید برای شاه مخلوع حقوق و مستمری مکفی تعیین شود تا او بتواند با آبرومندی در خارج مملکت بزندگی خود ادامه دهد. تقی زاده از این سخن بر آشفت و با عصبانیت گفت «تعیین حقوق و مستمری برای محمد علی میرزا مثل این است که گرگ درنده ای به گوسفندان دهی حمله کند و چند رأس بره مظلوم را بی رحمانه بدرد و بعد با دهان خون آلود از مردم ده اجرت سلاخی مطالبه کند».

این اظهارات را مترجمین برای شاپلین شاردن دافر روس و بارکلی سفیر انگلیس ترجمه کردند و ناطق طوری از حال طبیعی خارج شده بود که به صنیع الدوله و سپهدار و سر دارا سعد مجال صحبت نمیداد تا بالاخره

باید مبلغی بعنوان مستمری در ماه دریافت کند و شایسته نیست نمایندهٔ ملیون بیش از این سخت گیری نماید .

تقی زاده گفت: حال که نمایندگان روس و انگلیس استرداد جواهرات را موکول بتعین مستمری میکنند هر مبلغ بنظر آنان عادلانه میرسد پیشنهاد کنند تا ملت ستمدیده ایران از عرق جبین و کد یمین پردازد ولی مشروط بر اینکه پس از امضای قرار داد شاه مخلوع را بدست ملت بسپارند تا مردم بهر ترتیب خودشان مقتضی می دانند جواهرات را از او مسترد بدارند .

پس از ترجمهٔ این مطالب سفرای روس و انگلیس چون محمد علی میرزا را در پناه خود گرفته بودند تغییر وضع دادند و نزدیک بود مجلس بدون اخذ نتیجه خاتمه پذیرد ولی صنیع الدوله گفت « در تعیین مبلغ مستمری باید توانائی و بنیهٔ مالی ملت ایران در نظر گرفته شود و عصبانیت تقی زاده از این جهت است که چرا محمد علی میرزا در جواهرات سلطنتی مثل اموال شخصی دخل و تصرف کرده و آنها را از کاخ سلطنتی بمحل دیگری انتقال داده است » .

سپهدار تنکابنی گفت: با وجود اینکه بنیهٔ مالی ملت ضعیف است دولت حاضر است سالی پنجاه هزار تومان مستمری بشاه سابق پردازد مشروط بر اینکه اموال خود را بدولت واگذار نموده جواهرات را نیز فوراً بدون کم و کسر تحویل دهد . شازدۀ افر روس اظهار داشت قبلاً با محمد علی میرزا مذاکره شده و او حاضر نیست سالی کمتر از یکصد هزار تومان قبول کند زیرا هم اکنون مبلغ هنگفتی به بانک روس و سایر مؤسسات

مقرض است. حسینقلی خان نواب و تقی زاده گفتند ملت قوه و قدرت پرداخت چنین مبلغی را نخواهد داشت. ولی سرانجام توافق نظر حاصل شد و قرارداد لازم تنظیم گردید که دولت ایران سالی یکصد هزار تومان توسط سفارت روس به محمدعلی میرزا بپردازد مشروط بر اینکه جواهرات سلطنتی را بلافاصله تحویل دهد و از املاک خود در ایران نیز صرفنظر نماید و ضمناً شرط شد که هرگاه محمدعلی میرزا بعداً بخاک ایران وارد شود قرارداد مزبور کان لم یکن خواهد بود و دولتین روس و انگلیس نیز از او حمایت نخواهند کرد.

حسن اجرای قرار داد مزبور بوسیله طرفین، از جانب نمایندگان دو دولت تضمین گردید و نمایندگان دولت جواهرات را ضمن صورت مجلس تحویل گرفتند و کماکان در محل مخصوص کاخ سلطنتی نگاهداری نمودند ولی بعداً شایع شد که چند دانه از الماسهای خزانه را محمد علیشاه قبلاً تصاحب کرده است.

پس از امضای قرارداد، محمد علی میرزا آماده حرکت بخارج از ایران شد و در موقع حرکت حسین بیگ تبریزی که از مجاهدین آذربایجان بود فریاد زد «دیدی بالاخره مشهدی باقر بقال اجازه نهار خوردن نمی دهد». پس از حرکت محمدعلیمیرزا دولت بواسطه کسر بودجه مرتباً نتوانست مستمری شاه مخلوع را برساند و او نیز ناگزیر شکایت بسفارت روس برد و در آن موقع بارونفسکی سفیر روس در تهران بود و وزارت خارجه را حسینقلی خان نواب داشت. چون سفیر روس مرد لجوج و گردنکشی بود بچند نفر قزاق مأموریت داد دنبال وزیر خارجه افتاده هر کجا میرود او را تعقیب کنند و تا حواله حقوق عقب افتاده محمدعلی میرزا را از وزیر خارجه

نگرفته‌اند از ادامه این وضع دست بردارند .

با مشاهده این اوضاع ناگوار و بیمزگی قزاقهای روس مردم تهران بهیجان آمدند و بیم آن میرفت که بین وطن پرستان مرکز و فرستادگان سفارت زد و خورد واقع شود .

دولت برای جلوگیری از این پیش آمد دستور داد وزارت مالیه بهر ترتیبی که هست مبلغی تهیه نموده بسفارت بپردازد ولی متأسفانه خزانه دولت خالی و وزارت مالیه فاقد اعتبار بود و بالاخره تصمیم گرفته شد که دست کمک به تجار و بازرگانان دراز واز آنها مبلغی قرض گرفته شود .

در این هنگام چنانکه گفتیم خزانه دولت خالی بود و تهیه و نگاهداری قشون بواسطه بی‌پولی، مشکلات فراوان داشت لذا بعضی ایلات و عشایر در اطراف و اکناف مملکت موقع را مغتنم شمرده بعنوان حمایت از شاه مخلوع سربط‌نویان برداشتند. از جمله ایلاتی که متحد شدند و قرآن مهر کردند ایل شاهسون بریاست بهرام‌خان قجه‌بیکلو و سردار خان قجه‌بیکلو و ایل چلبیانلو بریاست رحیم‌خان بودند که هر کدام محلی را در دست گرفته ظاهراً باسم حمایت شاه مخلوع ولی باطناً برای تأمین منافع مادی و مقاصد پلید خود شروع بشرارت کردند .

در این خونریزیها و قتل و غارتها دست عمال تزاری روس هم در کار بود و محمد علی میرزا باشاره روسها و باتکای ایلات شرور وارد اردبیل شد و پس از شکست باز بخارج کشور رفت . دولت نیز بهمین دستاویز مشروع قرارداد منعقدہ را لغو و مستمری او را قطع کرد .

ابوالقاسم خان ناصر المملک همدانی پس از فوت عضد المملک به نیابت

سلطنت منصوب گردید و چون اعتدالیون از نایب السلطنه جدید پشتیبانی میکردند دموکراتها از قبیل حسینیقلی خان نواب و تقی زاده و سلیمان میرزا با او مخالف بودند و از طرفی چون در دوره زمامداری او اوضاع کشور از هر جهت رو به رج و مرج

گذاشت و دولت روسیه بعنوان اینکه بواسطه طغیان ایلات و عشایر امنیت از ناحیه شمال رخت بر بسته قشون وارد خاک ایران کرد و انگلیسها هم متقابلاً در جنوب به تحکیم بنیان نفوذ خود میپرداختند، دموکراتها علناً از ناصر الملک شروع بانقاد کردند و اوضاع بشدت رو بوخامت نهاد. در همین هنگام دولت تزاری روسیه برای خروج شوستر و سایر مستشاران امریکائی



شوستر آمریکائی
خزانه داری

بدولت ایران اولتیماتوم فرستاد و چون مجلس با اولتیماتوم روس مخالفت کرد ناصر الملک فرمان انحلال مجلس را صادر نمود و مجلس شورایملی توسط پیرم خان رئیس نظامیه وقت تعطیل گردید.

وقوع این اتفاقات رنجش و اعتراض دموکراتها را شدیدتر ساخت و در همین اوان بود که سلطان محمد خان سردار اشجع بحکمرانی اصفهان منصوب گردید و مصمصام السلطنه بطهران رفت و بعداً بریاست وزرا انتخاب شد.

رئیس الوزرای جدید با وجود فعالیت و کوشش فراوان نتوانست
 اختلاف دموکراتها و نایب السلطنه را مرتفع نماید حتی کار بجائی رسید
 که دموکراتها تصمیم گرفتند ناصر الملک را بقتل برسانند. در این گیرودار
 عارف قزوینی که متمایل بحزب دموکرات بود تصنیف معروف خود را که
 با این دویت شروع میشود :

«گریه را بمستی بهانه کردم

شکوه هاز دست زمانه کردم»



عارف شاعر ملی ایران

ساخت و منتشر کرد . پس از انتشار
 این تصنیف مأمورین نظمیه بدستور
 ناصر الملک در صدد دستگیری عارف
 برآمدند ولی او از معرکه گریخت
 و کار آگاهان شهربانی نتوانستند
 محل اختفای او را پیدا کنند .

سرجنبانان حزب دموکرات
 که عبارت بودند از سلیمان میرزا
 و وحید الملک و حسینقلی خان نواب
 و سردار محبی و میرزا کریم خان
 رشتی و منتصر السلطان و سید جلیل

اردبیلی و حمید السلطان و ناصر الاسلام و یمین السلطان ، چند نفر رامعین
 کردند تا از دیوار باغ نایب السلطنه که در کوچه بران بود بالا رفته کار
 او را بسازند .

ناصر الملک قبلا از این توطئه اطلاع حاصل کرد و چند نفر از

مأمورین زبردست پلیس در باغ مخفی شدند و بمحض اینکه تروریستها قدم بباغ گذاشتند شروع به تیراندازی کردند و تروریستها که سردهشته آنها کریم دواتگر بود بدون اخذ نتیجه مراجعت نمودند .

چون از مطلب دور افتادیم و بذکر حوادث سالهای بعد پرداختیم اینک باز بعقب برگشته دنباله مطالب اساسی این یادداشت ها را که همان فداکاری مجاهدین اصفهان و بختیاری است بعرض خوانندگان عزیز میرسانیم .

رؤسای ایلات

که بهواخواهی محمد

علی میرزا قیام کردند

او هم به سالارالدوله

و ارشادالدوله (علیخان

کاردی) مأموریت داد

که اولی ازطرف غرب

ودومی از راه خراسان

بسمت تهران پیشروی

کنند و بکرمک ایلات

و عشایر تاج و تخت

از دست رفته را برای

اوبازستانند. خبر این

موضوع که بطهران



صف اول نشسته از راست : چراغعلی خان سردار

صوات - محمد رضاخان سردار فاتح - محمدخان

سالاراعظم و دکتر عیسی خان

رسید دولت فوراً اردوئی بسرکردگی جعفر قلی خان سردار بهادر ویرم

خان و سردار فاتح و بهادر السلطنه و محمد خان سالار اعظم و چراغعلیخان
سردار صولت تجهیز و تکمیل نمود و برای مقابله با مهاجمین یاغی آماده
و مهیا ساخت .

گفتار هفتم

طغیان ارشدالدوله معروف به ولیخان گاردی

وقتی که سالارالدوله در سمت غرب ادعای تاج و تخت کرد و با



مشروطه خواهان در افتاد، ارشدالدوله هم بدستور محمدعلی میرزا از طرف آخوند خراسان عازم تهران گردید و خود را به بلوک و رامین رسانید. حکومت مرکزی، یوسف خان امیر مجاهد و فتح الله خان ضیفم السلطنه را با عده ای سوار بختیاری مأمور جلوگیری او کرد و هنگامیکه بختیارها بپورامین رسیدند ارشدالدوله شبانه آنها را محاصره نمود و در تنگنا قرار داد.

یوسف خان امیر مجاهد بختیاری

بختیارها دلیرانه بدفاع پرداختند و از تهران جعفرقلی خان سردار بهادر

و مرتضی قلی خان صمصام و پیرمخان با عده ای مجهز و مکمل بکمک امیر

مجاهد شتافتند و بختیارها را از محاصره نجات دادند .
در این زد و خورد چهارده نفر از سران اردوی ارشدالدوله بقتل



لایحه ۱۰۹۱

مرحوم جعفر قلیخان سردار بهادر
(که بعد به سردار اسعد ملقب شد)

رسیدند و سایر افراد که وخامت وضع را مشاهده کردند رو بهزیمت نهادند.
ارشدالدوله از بالای تپه مرتفعی شخصاً پشت توپ نشسته بود و سواران

بختیاری را هدف قرار میداد که ناگهان گلوله‌ای بران او اصابت کرد و ویرا مجروح ساخت. اطرافیان او چاره‌ای جز فرار نداشتند و هریک بطرفی گریزان شدند.

ارشدالدوله جلودار خود را که پای تپه اسبش را نگاه داشته بود صدا کرد ولی از او خبری نشد و معلوم گردید نوکریوفا اسب را برداشته و فرار کرده است.

چون صدای گلوله توپ ارشدالدوله خاموش شد مجاهدین بختیاری و سواران پیرم با يك يورش تپه را اشغال نمودند. در این هنگام بنده نگارنده زودتر بالای تپه رسیدم و دیدم يك نفر مرد تنومند که آثار صلابت از ناصیه او هویدا است با سرولباس مرتب به پهلو، کنار توپ افتاده است. مجاهدین او را که همان ارشدالدوله بود دستگیر نمودند و امیر مجاهد و سایر خوانین باو محبت بسیار کردند و وقتی اینجانب خواستم زخم او را پانسمان کنم معلوم شد گلوله استخوان او را سوارخ کرده و از طرف دیگر خارج شده است.

سرداران بختیاری ارشدالدوله را پس از پانسمان با کمال احترام بقریه امامزاده جعفر فرستادند تا در آنجا استراحت کند و ضمناً چگونگی را بطهران گزارش داده از مرکز کسب دستور نمودند. پس از چهارروز از تهران دستور رسید که ویرا فوراً تیرباران کنند و جنازه او را بمرکز بفرستند.

چون ارشدالدوله مرد شجاع و متهوری بود هیچیک از خوانین بختیاری راضی بقتل او نبودند ولی چون دستور مرکز لازم الاجراء بود چاره‌ای جز اطاعت نداشتند.

امیر مجاهد و پیرم ضمن ابراز کمال تأسف حکم مرکز را بارشالدوله
ابلاغ نمودند و متذکر شدند هر گونه خواهش و تمنائی دارد بنویسد و
وصیت کند تا آنها با کمال صمیمیت بموقع اجرا گذارند .
ارشالدوله شرح مختصری باین مضمون خطاب بخانم خود که در
تهران بود نوشت :

« همسر عزیزم از راه دور عازم دیدار تو بودم ولی
مشیت الهی نبود که تجدید دیدار شود مهدی^۱ برادرم رامحبت
کن و از او چیزی دریغ مدار . »

و آنرا بامیر مجاهد تسلیم نموده گفت دو برادر در تهران دارم
و خواهش من این است که آنها را در پناه خود بگیری تا دچار مزاحمت
نشوند و خواهش دیگر آنکه زنجیر و مدال طلائی که در گردن دارم بعد
از مرگ هم بهمان حال باقی گذارید .

در کنار قریه امامزاده جعفر ، فلکه بزرگی بود که درختان کهن
اطراف آنرا احاطه کرده بود و هریک جلوه مخصوصی داشت و قرار شد
ارشالدوله در همین میدانگاه تیرباران شود . پیرم خان پیشنهاد کرد
پنج نفر از بختیارها و پنج نفر از مجاهدین ارمنی محکوم را تیرباران
کنند ولی خوانین بعنوان اینکه در میان ایل بختیاری معمول نیست زندانی
و اسیر را اعدام نمایند از اجرای این عمل امتناع کردند . ناچار اجرای
حکم به پنج نفر از مجاهدین مسلمان قفقاز و پنج نفر از مجاهدین ارمنه
محول گردید .

ارشالدوله را بدرختی تکیه دادند و یکی از مجاهدین ارمنه

۱- مهدی برادر ارشالدوله همان سدیدالملک معروف است

چشمان او را بست و سایرین شلیک کردند . محکوم بیچاره در دم جان

داد و جسد تا شب در همان محل اعدام باقی بود صبح روز بعد جنازه را باگاری يك اسبه بطرف تهران فرستادند و دو روز بعد سواران بختیاری بحضرت عبدالعظیم رسیدند . چون هوا گرم بود واحتمال میرفت جسد متعفن شود جنازه را با چند نفر سوار جلوتر بطهران فرستادند وباهمان گاری در میدان توپخانه مقابل نظمیة طوری قرار دادند که صورت وزنجیر و مدال طلا بهان ترتیب که ارشدالدوله وصیت کرده بود نمایان باشد . صبح روز بعد جنازه بدفن



مرحوم محمد رضاخان
سردار فاتح

رسید و مرد دلیری که عموم از شهامت و رشادت او توصیف میکردند با يك دنیا آرزو زیر خاك رفت وجان خود را فدای هوسرانی محمد علی میرزا وطرفداران استبداد کرد .

چند روز بعد از رفع غائله ورامین که در نیمه رمضان ۱۳۲۹ هجری قمری اتفاق افتاد بافتخار پیروزی مجاهدین و سرکوبی قوای استبداد مجلس جشنی برپا گردید و فتح الله خان ضیغم بلقب «سردار ارشد» ملقب شد . بقراریکه بعداً اطلاع حاصل گردید مقامات مرکزی بیم آن داشتند

که هرگاه ارشادالدوله زنده بطهران بیاید بوساطت بیگانگان از مرگ نجات پیدا کند و بعداً باز مشکلاتی ایجاد نماید لذا مصلحت مملکت را در این تشخیص دادند که بلافاصله او را در ورامین اعدام نمایند .

گفتار هشتم

شکست سالارالدوله بوسیله اردوی بختیاری

و جانفشانیهای فتحعلیخان سردار معظم

سالارالدوله بدون اینکه از دستگیری و کشته شدن ارشد الدوله اطلاع حاصل کند با اردوی مفصلی بلرستان رفت و در آنجا جمع کثیری را باخود همراه نمود و عازم تهران شد. چون خطسیر اردو از راه بروجرد و همدان بود عده زیادی متدرجاً بسالارالدوله ملحق گردید و جمعیت آنها بدوازده هزار نفر رسید.

در این تاریخ قوای کارآمد دولت را منحصرأ سواران بختیاری و مجاهدین پیرمخان تشکیل می دادند و عده ای از بختیارها بواسطه بی پولی و نرسیدن جیره و علیق مرخص شده بودند ولی چون خبر طغیان سالارالدوله بطهران رسید تلگرافاً سواران بختیاری را احضار کردند و به آنها دستور داده شد بمحض ورود به اصفهان توقف را جایز ندانسته از آنجا به قم و سپس به ساوه حرکت کنند و منتظر دستور باشند.

پس از چند روز هزار و سیصد سوار بختیاری که مقدمه الجیش اردو را تشکیل می دادند وارد قم شده از آنجا راه ساوه را پیش گرفتند. نگارنده هم چون جزو سواران بختیاری در اصفهان بودم بنا



شادروان سلطان محمدخان سردار اشجع

بدستور سلطان محمدخان سردار اشجع حکمران اصفهان همراه اردوی ساوه حرکت کردم.

سالارالدوله در دامنه کوه نیل ساوه خیمه و خرگاه سلطنتی برپا کرده بود و خوانین بختیاری چون عده دشمن را خیلی بیشتر از عده خود دیدند بمشورت نشستند و پس از تبادل نظر تصمیم گرفتند صبح روز بعد بیک جنگ کوچک آزمایشی مبادرت نمایند تا از نحوه عملیات حریف اطلاع حاصل کنند و ضمناً اردوی اعزامی تهران و سایر سوارهای بختیاری هم از اصفهان برسند صبح زد و خورد شروع شد و جنگ تا مقارن غروب ادامه داشت .

اول شب موقتاً طرفین دست از جنگ کشیدند ولی پاسی که از شب گذشت عده ای از بختیارها بطرف کوه نیل حمله و یکی از باغات دامنه کوه را اشغال کردند .

مجدداً اول آفتاب جنگ شروع شد ولی چون جمعیت سالارالدوله مواضع مرتفع کوهستانی را در دست داشتند بختیارها در دشت کاری از پیش نبردند .

سران اردوی بختیاری که عبارت بودند از حاج خسروخان سردار ظفر و نصیرخان سردار جنگ و مرتضی قلیخان صمصام و موسی خان بهادر السلطنه و سلطان علیخان شهاب السلطنه و فتحعلیخان



مرحوم نصیرخان سردار جنگ

سالار مؤید و مهدیقلی خان سالار مسعود و ناصرقلیخان منظم‌الملک شب دوم بازانجمن کردند و در بین مذاکره خبر رسید که نیروی کمکی تهران وارد آسیابک شده و صبح بساوه خواهد آمد.

طبق تصمیم متخذه صبح روز بعد بختیارها بیک حمله دسته‌جمعی مبادرت نمودند و یک‌هزار و دویست نفر بختیاری بدوازه هزارنفر سوار و پیاده سالارالدوله یورش آوردند. جنگ شدیدی در گرفت و نزدیک بود بختیارها عقب نشینی کنند که خوانین هریک بوسایل مقتضی آنها را تشجیع نموده ابتکار عملیات را در دست گرفتند. بختیارها مجدداً حمله کردند و در این هنگام موسی‌خان بهادر السلطنه پیشاپیش مهاجمین در حرکت بود که ناگاه اسب او مورد اصابت گلوله واقع شده و در غلطید ولی همراهان بسرعت اسب دیگری باو رساندند و طولی نکشید که اسب اسمعیل‌خان زراسوند هم بسر نوشت اسب بهادر السلطنه دچار شد منتها باین تفاوت که پای راست اسمعیل‌خان زیر لاشه اسب ماند و نامبرده آنچه تقلا کرد نتوانست پای خود را آزاد کند.

در همین هنگام نگارنده از اسب پیاده شدم و پای اسمعیل‌خان را آزاد کردم و موسی‌خان بهادر السلطنه که هنوز در قید حیات است حاضر و ناظر بود در این گیر و دار یکی از سواران سالارالدوله بخیال دستگیری بطرف ما نزدیک شد که اسمعیل‌خان زراسوند در همان حال او را هدف گلوله قرار داد و از اسب سرنگونش ساخت و بدون اینکه فرصت را از دست بدهد اسب او را سوار شد. تفنگ مقتول هم که از نوع تفنگهای گلوله سربی بنام تفنگ مکنز بود نصیب اینجانب گردید.

عده سالارالدوله کاملاً متوجه دامنه کوه نیل بودند که اردوی

کمکی تهران بسرکردگی غلامحسین خان سردار محتشم و جعفرقلیخان
سردار بهادر و پیرمخان درهمین موقع رسیدند و ازطرف دیگر دشمن را
بیاد کلوله شصت تیر گرفتند.



موسی خان بهادر السلطنه

چون اردوی سالارالدوله از دوطرف محاصره و مورد حمله واقع شد
و عده زیادی از افرادش بقتل رسیدند بقیه روحیه خود را از دست داده

رو بهزیمت نهادند .

خوانین بختیاری، که عموماً پیشاپیش مهاجمین در حرکت بودند زودتر خود را بچادرهای سالارالدوله رسانیدند و با اینوصف دیگر جای توقف برای دشمن باقی نمانده بود. هر کس از هر طرف که امکان داشت از آن محل میگریخت .

سالارالدوله هم برای این که بدست خوانین نیفتد تقدینده و جواهرات و اوراق و اسناد خود را باقی گذاشت و فرار کرد . کیف کاغذ و کمر بند مرصع و شمشیر جواهر نشان سالارالدوله که مکرر بچند دانه الماس و فیروزه بود بدست اسمعیل خان زراسوند افتاد .

در این جنگ از خوانین معتبر و سرشناس بختیاری تنها کسیکه مختصر آسیبی دید غلامحسین خان سردار محتشم بود که گلوله بزیر گلولی او اصابت کرده و آنرا خراش داده بود . صبح روز بعد که قرار شد مقتولین را به دفن برسانند معلوم شد که کشته از بس که فزون است کفن نتوان کرد «زیرا آنچه پارچه سفید در شهر ساوه موجود بود حتی عمامه و شال اشخاص معمم را مورد استفاده قرار دادند و باز هم کفایت نکرد و ناگزیر عده ای را بدون کفن با همان لباس خون آلود بخاک سپردند .

اردوی بختیاری سه روز در شهرستان ساوه توقف کرد و سرانجام تصمیم گرفته شد چند نفر از خوانین با قوای مکفی به تعقیب دشمن پردازند .

سردار محتشم و سردار جنگ و مرتضی قلی خان بتهران مراجعت کردند و سایرین برای تعقیب سالارالدوله از راه نوبران عازم همدان شدند . در قریه نوبران دکتر مسیح خان حافظ الصحه و سیدمرتضی خان



مرحوم سید جمال الدین واعظ اصفهانی

علوی (اکرم الممالک) که از تهران داوطلبانه برای معالجه مجروحین حرکت کرده بودند باردو پیوستند.

همینکه اردوی بختیاری وارد نوبران شد و خبر سالارالدوله رسید بی‌درنگ همدان را تخلیه کرد و عازم بروجرد شد و در آنجا از روی سیاست با خواهرزاده نظرعلیخان لرستانی ازدواج کرد.

مجاهدین در نزدیکی همدان بدو قسمت شدند و یک دسته بطرف شهر همدان و دسته دیگر بسمت قریه شورین که ارمنی‌نشین و محل سکونت امیر افخم همدانی داماد مظفرالدین شاه بود عزیمت نمودند. امیر افخم نفوذ زیادی در این حدود داشت و صمیمانه از سالارالدوله حمایت و پشتیبانی میکرد و او همان کسی است که در قتل سیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی دخیل بوده و بهمین مناسبت هم مجاهدین اصفهانی نسبت باو کینه و خصومت داشتند و وی همینکه خبر ورود مجاهدین را بقریه بیوک آباد و فرار سالارالدوله را از همدان شنید با خانواده خود از شورین گریخت.

مجاهدین وارد شورین شدند و بدون زحمت پارك امیر افخم را بتصرف درآوردند و تمام اثاثیه و مقدار زیادی تفنگهای پنج‌تیر او را تصاحب کردند و پس از یکی دو روز اطلاع حاصل شد که امیر افخم قبل از حرکت از پارك مقدار زیادی از اسلحه و مهمات خود را در استخر بزرگ پارك ریخته است لذا استخر را تخلیه کردند ولی جز دو توپ كوچك كه هستانی زرد رنگ چیز دیگری بدست نیاوردند.

قسمت دوم مجاهدین بختیاری وارد همدان شدند و هر دسته‌ای در محل مناسبی سکنی گرفتند. در ابتدای ورود بهمدان اعلانی که

سالارالدوله منتشر و در ذیل آن «ابوالفتح شاه قاجار» امضا کرده بود توجه اینجانب را جلب نمود. يك نسخه آنرا بنظر مرحوم جعفر قلیخان سردار بهادر که بعداً سردار اسعد ملقب گردید رسانیدم.

این اعلان مفصل و مشروح بود و خلاصه آن بقراریست که ذیلاً بنظر خوانندگان عزیز میرسد :

باطلاع عموم میرسانیم

چون بین سران اردوی سلطنتی اختلافاتی بوجود آمد که رفع آنها اهمیت و فوریت داشت بهمدان مراجعت فرمودیم تا انشاءالله پس از رفع اختلافات بطرف مقرر سلطنت یعنی تهران حرکت فرمائیم.

ابوالفتح شاه قاجار

چون مجاهدین بختیاری يك ماه متوالی در جنگ و حرکت



بودند و بسیار خسته و کوفته بنظر میرسیدند و باستراحت نیاز میرداشتند توقف همدان بطول انجامید. سالارالدوله از این فرصت استفاده کرد و با نظر علی خان لرستانی و دادود خان کلهر تجدید عهد و میثاق نمود این دو نفر نیز صمیمانه مشغول جمع آوری قوای پراکنده شدند تا باز باردوی سالارالدوله سر و صورتی داده با او برای رسیدن بتاج و تخت سلطنت کمک نمایند.

بهشتی روان جعفر قلیخان

سردار اسعد

پیرم خان و دکنر مسیح خان و دکنر

مرتضی خان علوی از همدان، بطهران مراجعت

کردند و مجاهدین بختیاری عازم بروجرد شدند تا باز با حریف دست و پنجه‌ای نرم نموده فتنه سالارالدوله را مرتفع سازند. در بین راه حادثه مهمی اتفاق نیفتاد تا بقریه اشترینان رسیدیم. این قریه دارای چند قلعه محکم و معتبر بود که عده‌ای از اتباع سالارالدوله در آن موضع گرفته و سنگربندی کرده بودند یعقوب خان گودرزی سرکرده این عده خود را از هر جهت آماده دفاع کرده بود.

مجاهدین بختیاری بدون اطلاع قبلی وارد کوچه اول کنه شدند شلیک گلوله شروع گردید و بختیارها برای ادامه حرکت بشک و تردید افتادند.

فتحعلیخان سالارمؤید که وضع را چنین دید سواران را نهیب کرد تا بلا درنگ بحمله متقابل مبادرت نمایند و شخصاً دست بیک حمله شدید زده چند گلوله پیاپی بطرف دشمن رها نمود و به تنهایی یکی از پیچهای معبر را بتصرف در آورد. تصرف پیچ اول نسبت به تسهیل پیشرفت قوا مؤثر بود ولی تصرف و تسخیر قلاع بالای قریه ساده و آسان بنظر نمی‌رسید.

جنگ اشترینان بشدت ادامه یافت و مجاهدین بختیاری پیاده بقلعه اول حمله کردند و چون تصمیم داشتند از دیوارهای بلند قلعه بالا بروند هیچکس نفر تلفات دادند و سرانجام قلعه را متصرف شدند. محمدتقیخان امیر جنگ که تا آن تاریخ ضیاءالسلطان لقب داشت و موسی‌خان بهادر السلطنه و محمدخان سالار اعظم بیرق نصر من الله و فتح قریب را بالای برج برافراشتند.

سلطان صادقخان سالار نظام (سر لشکر کوپال) نیز به توپچی‌ها

فرمان شلیک داد و قلاع اشترنیا از طرف توپخانه بمباران شد و بختیاریهام از زیر آتش توپ بحمله ادامه دادند و طولی نکشید که تمام قلعه‌ها را بتصرف در آورده عده زیادی اسیر گرفتند .

خبر فتح اشترنیا که بسالارالدوله رسید نظر علیخان لرستانی را با عده زیادی سوار بکمک یعقوبخان گودرزی فرستاد و چون همراهان نظر علیخان از گردنه بین بروجرد و اشترنیا سر ازیر شدند سلطان صادقخان سالار نظام آنها را هدف گلوله توپ شربل قرار داد . نظر علی خان و همراهان رو بفرار نهادند و جعفر قلی خان سردار بهادر و ناصر قلی خان منظم‌الملک و موسی خان بهادر السلطنه تا مقداری راه آنها را تعقیب و سپس مراجعت نمودند .

پس از اینکه مجاهدین در اشترنیا مستقر گردیدند و مواضع مهم را در دست گرفتند شروع به تفتیش خانه‌ها کردند و عده‌ای از تفنگچیهای مسلح، یعقوبخان گودرزی را در سردابها و پستوی خانه‌ها دستگیر نمودند و وقتی خواستند خانه حاج میرزا علی را که دارای نفوذ زیادی در آنجا بود مورد تفتیش قرار دهند یکنفر زن رو بسته باقر آن جلو آمد و با کمال وحشت گفت بغیر از ما زنها، دیگری در این خانه نیست . ناصر قلی خان منظم‌الملک و فتحعلی خان سالار مؤید گفتند بختیاریه‌ها هیچگاه بنا موس کسی تعرض نکرده‌اند و نخواهند کرد. شما زنها یکنفر یکنفر از جلوی ما عبور کنید و عقب کار خود بروید. زنها چنین کردند و ناگاه ناصر قلی خان که جوان زیرک و هوشیاری بود یکی از زنها را نشان داد و گفت نگذارید برود زیرا از طرز راه رفتن او مسلم است که یکی از مردها چادر بسر کرده و با این حيله می‌خواهد از خطر بگریزد .

دو نفر از بختیارها زن مورد اشاره را متوقف ساختند و با دستور دادند صورت خود را باز کند ولی او بدون تکلم بخود پیچیده از اجرای دستور امتناع میورزید .

استنکاف او حاضرین را بیشتر دچار تردید ساخت و وقتی بالاچار



چادر او را عقب زدند معلوم شد حدس ناصر قلیخان صائب بوده و یعقوبخان گودرزی فرمانده قوای اشترنیان با این حيله میخواست است از چنگال مجازات بگریزد. فی الفور چند نفر دستهای او را بسته بزندان فرستادند و ظفر السلطان نهانندی را هم در خانه دیگری دستگیر نمودند. پس از اینکه مقتولین بدفن

آقای ناصر قلیخان منظم الملك

رسیدند اردو در کمال نظم و

آرامش باتفاق سلطان صادق خان سالار نظام و افراد ابواب جمعی عازم بروجرد گردید

چون خبر فتح مجاهدین بختیاری و شرح جریان اشترنیان بسالار الدوله رسید نامبرده و همراهان بلا درنگ بروجرد را تخلیه کردند و سواران بختیاری طرف عصر در میان استقبال شایان و هلهله و شاد باش بی سابقه ای وارد بروجرد شدند. خوانین در عمارت دولتی و سایرین هریک بفراخور شأن و مرتبه خود در محلهای مناسبی سکونت اختیار

کردند. یکی از اهالی بروجرد بنگارنده گفت: «در این چند روز که اردوی بختیاری در اشترینان بود نظر علی خان، محترمین شهر و بازرگانان را دستگیر و از هر یک مبلغ هنگفتی مطالبه می کرد و هر کس حاضر پرداخت وجه مورد مطالبه نبود او را در حوض آب می انداخت و فراسها او را کتک می زدند و از هر طرف که میخواست خارج شود با چوب و چماق او را بدرون آب میفرستادند و این یکی از شکنجه های ساده و مختصر نظر علی خان و سالار الدوله بود.»

چند روز بعد یعقوب خان گودرزی را محاکمه و محکوم باعدام کردند و سپس او را در میدان شهر بدار آویختند و عده ای هم که بیگناه بودند مرخص شدند و ظفر السلطان نهاوندی از آن جمله بود.

چون ناحیه غرب بواسطه طغیان ایلات و عشایر نا امن و راهها مسدود بود خوانین مدتی را برای اعاده نظم و آرامش در بروجرد توقف نمودند و طوری از خود دفاع کاری و خود گذشته گی بروز دادند که در فاصله کوتاهی اتباع نظر علی خان و یعقوب خان سرکوب و منکوب شدند و تا مدتی دیگر بفکر آشوب نیفتادند.

پس از اینکه امنیت از هر جهت حکمفرما گردید اردوی بختیاری بیست روزه از خط ملایر و اراک وارد تهران شدند و دو ماه بعد دکتر عیسی خان افتخار الحکماء روز بیستم صفر ۱۳۳۰ قمری بر حمت ایزدی پیوست و در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم در ایوان ناصرالدین شاه بدفن رسید و ماده تاریخ وفاتش این است:

پوشید سیه چو شارق اندر تاریخ

سوسن ز عزای میرزا عیسی خان

در ماه جمادی الاول ۱۳۳۰ قمری سالارالدوله از طرف کردستان
 باتفاق داود خان کلهر و رؤسای ایلات غرب بشهر سنندج که حکومت
 آن با عبدالحسین میرزا فرمانفرما بود حمله برد . چون فرمانفرما قوای
 مکفی نداشت سنندج را تخلیه کرد و عازم کرمانشاه شد و فقط دوعراده



فتحعلیخان بختیار (سردار معظم)

توب شنیدر که حرکت دادن آنها خالی از اشکال نبود در سنندج باقی
 گذاشت . متمرکبین توبها را متصرف و از این پیروزی تشجیع شدند و

عده کثیری بویژه کلیه افراد جنگجوی ایل کلهر و بایروند کردستان که در حدود سه هزار نفر بودند تمام خطه غرب را تحت استیلا درآوردند . سالارالدوله برای تعقیب و دستگیری فرمانفرما عازم کرمانشاه شد و چون فرمانفرما بیش از پنجاه نفر قزاق و توپچی نداشت از کرمانشاه به کنگاور رفت .

دولت مرکزی که از این اوضاع ناگوار اطلاع حاصل کرد مجدداً در صدد فرستادن قوا برآمد تا سالارالدوله را بشدت سرکوب نموده بشرایط او خاتمه دهد .

در نیمه رجب ۱۳۳۰ فتحعلیخان سالار مؤید پیاس خدماتی که در جنگهای بروجرده انجام داده بود از طرف احمد شاه قاجار بدرجه سرداری و بلقب سردار معظم مفتخر گردید و فرمان سرداری او را توسط حاج شهاب السلطنه فرستادند و مرحوم فرخی یزدی که در موقع رسیدن فرمان حضور داشت بالبداهه قطعه ذیل را بنظم درآورد .

بسال یک هزار و سیصد و سی

که از ماه رجب بد نیمه ای کم

شهاب السلطنه آورد فرمان

چه فرمانی؟ متین و نغز و محکم

که سالار مؤید گشت امروز

بحکم شاه « سردار معظم »

گفتار نهم

چگونه پیرم خان در قلعه شوربچه بقتل رسید

در ماه شعبان ۱۳۳۰ قمری اردوی بختیاری بسرداری سلطانعلیخان شهابالسلطنه و محمد تقی خان ضیاءالسلطان و پیرم خان بعزم سرکوبی قوچعلیخان و سالارالدوله از طهران آماده حرکت شد. پیرم خان دارای ده نفر سرکرده بود که هریک از آنها یکصد نفر مجاهد زیر فرمان داشت و اسامی آن ده نفر بقرار زیر است :

گریش، گیکو و آشوت ارمنی - یار محمد خان کرمانشاهی - حسینقلی خان - مسیب خان - سالار قزوینی - مشهدی حسین آذربایجانی - سید کاظم طهرانی و احمد آقا مجاهد تبریزی

اردو از راه قزوین بزنجان رفت و پس از شش روز توقف خبر رسید که قوچعلیخان در چهار فرسخی مشغول شرارت و چپاول و تاراج است لذا خوانین توقف را جایز ندانسته بلافاصله برای دستگیری قوچعلیخان از زنجان حرکت کردند و فردای آنروز با سواران او روبرو شدند. جنگ سختی درگیر شد و سرانجام قوچعلیخان و شش نفر از

همراهانش بقتل رسیدند و بقیه کُریختند .

پس از رفع غائله قوجعلیخان اردو بزنجان مراجعت نمود و پس از دو روز توقف بطرف قروه و از آنجا به بیوک آباد و سپس بسمت همدان رفت . خوانین بختیاری و سایر رؤسای اردو در عمارت دولتی که در منزل مظفرالملک حاکم همدان بود توقف نمودند . شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما هم در همین اوقات از کنگاور به صحنه آمده بود . خوانین پس از شش روز توقف در همدان و تهیه مقدمات کار بقریه حصار بك فرسخی همدان رفتند و مقارن غروب روز دوم در آنجا کمسیون با حضور ضیاء السلطان و شهاب السلطنه از خوانین و پیرم خان و سرکردگان مجاهدین تشکیل گردید و پس از چهار ساعت مذاکره و تبادل نظر تصمیم گرفتند صبح روز بعد برای تعقیب سالارالدوله و قلع و قمع اردوی او آماده حرکت باشند .

چون بعد از فوت مرحوم دکتر عیسی خان اینجانب بسرپرستی امور بهداشتی سواران بختیاری انتخاب شده بودم لذا همان شب باعجله بهمدان مراجعت نمودم و از داروخانه اکباتان که متصدی آن یک نفر پزشک آلمانی بود مقدار لازم دارو خریداری و بحصار مراجعت کردم . طبق تصمیم متخذه در کمسیون قرار بود صبح روز بعد اول آفتاب سواران بختیاری در خارج قریه حصار صف کشیده منتظر پیرم و مجاهدین او باشند که خبر آوردند پیرم و سرکردگان و سایر اتباع او همان شبانه پس از خاتمه کمسیون از حصار حرکت کرده اند . این خبر که برخلاف تصمیمات و قراردادهای قبلی بود خوانین بختیاری را بحیرت انداخت و ناگزیر دستور حرکت داده شد و همگی براه افتادند . اردو بآرامی



یہرم خان

تنہائی شروع و فتح آنرا باسم خود تمام کند و چگونگی را با دکترا

ابوالقاسم خان شیخ در میان گذاشته . حوادث بعدی صحت این پیش بینی را باثبات رسانید. خلاصه پس از طی پنج فرسخ راه چادر سفیدی از دور بالای تپه بلندی نمودار شد . خوانین که پیشاپیش اردو در حرکت بودند توقف و یکی دو گلوله برای امتحان بطرف چادر شلیک نمودند و چون این تیراندازی عکس العملی نبخشید چند نفر سوار برای کسب اطلاع بالای تپه فرستادند .

سوارها در مراجعت خبر آوردند که مقداری خاکسترو آتش و چند دانه فشنگ خالی در چادر دیده میشود و ظاهراً شب پیش در این حوالی جنگی واقع شده است .

از اینجا پیشقراولی اردو بعهده اسمعیل خان زراسوند و مهدیقلی خان صارم السلطان (والی پور) و نگارنده و یکی دو نفر دیگر واگذار شد و پس از طی مسافتی چند چون از دور صدای گلوله توپ بگوش رسید جریان را با اطلاع خوانین بختیاری رسانیدیم .

از آنجائی که معمول مجاهدین بختیاری این بود که در موقع جنگ بفرمان رئیس اردو پرده بیرق را باز کنند بنابراین پرده بیرق را باز کردند و باهتزاز در آوردند تا سوارانی که از عقب میآمدند از وقوع جنگ اطلاع حاصل کنند .

در اینجا غلغله ای میان سواران بختیاری برپا شد و خوانین با لحنی هیجان آمیز باشعار مهیج فردوسی مترنم شدند و بتدریج هر چه جلوتر میرفتیم صدای گلوله توپ ما گریم و شلیکهای متوالی تفنگ بیشتر بگوش میرسید .

سرانجام چند تپه مرتفع که عده ای بر فراز آنها قرار داشتند از دور

نمایان گردید و اردو ناگزیر متوقف شد. کسانی که دورین داشتند مشغول تشخیص دوست با دشمن شدند و معلوم شد کسانی که تپه ها را اشغال نموده اند مجاهدین پیرم خان میباشند که با دشمن در زد و خوردند .

فرمان خوانین بختیاری اردو بیک حمله تپه ها را اشغال کرد و معلوم شد میان تپه ها قلعه کوچکی است بنام قلعه شوربچه که مجاهدین پیرم آنرا محاصره کرده اند و سردسته محصورین نیز عبدالباقی خان پیشقراول اردوی سالارالدوله است که بشدت ایستادگی و از خود دفاع میکند .

چون پیرم خان قبلا اطلاع حاصل کرده بود که جلو داران اردوی سالارالدوله در قلعه شوربچه موضع گرفته اند همانطور که پیش بینی شده بود شبانه بدون اطلاع خوانین بختیاری با افراد خود باین حدود رفت تا با دستگیری عبدالباقی خان فتح این جنگ را باسم خود خاتمه دهد . در این هنگام پیرم خان و گریش واسدالله خان مصفی پسر محاسب الدوله بالای تپه ایستاده بودند و بایوان ارمنی که توپچی شصت تیر بود فرمان می دادند .

شهاب السلطنه و ضیاء السلطان با پیرم بر سر بعضی مسائل تاکتیکی جنگ اختلاف داشتند. خوانین معتقد بودند که تنها تیراندازی بطرف قلعه و نگاه داشتن آنها در حال محاصره نتیجه ای نخواهد داشت و قبل از اینکه سواران سالارالدوله بكمك محاصره شدگان بشتابند باید کار آنها را یکسره ساخت و با يك حمله قلعه را بتصرف در آورد در حالی که پیرم میگفت تصرف قلعه با حمله مستلزم تلفات زیاد میباشد و بایستی با تیر اندازی روحیه دشمن را ضعیف کرد تا خود بخود تسلیم شود .

بالاخره قرار شد مجاهدین پیرم با توپ و تفنگ و شصت تیر
برجهای قلعه را گلوله باران کنند و فرصت ندهند کسی سرازیرجا بیرون
کمند و سواران بختیاری هم با يك يورش خود را پیاپی قلعه برسانند .
گلوله توپ بدر قلعه اصابت و آنرا خراب کرد و مجاهدین بختیاری
وارد هشتی قلعه شدند .

تعداد زیادی از نفرات عبدالباقی خان در هشتی و دالان بودند که
جنگ تن بتن شروع گردید و عده کثیری از دشمن کشته و چند تن هم
دستگیر شدند .

مجاهدین پیرم بهمان ترتیب بالای تپه ها قرارداشتند و چون دوست
و دشمن مخلوط شده بودند دست از تیراندازی کشیدند . در هشتی قلعه
دو در بود که از یکی بطرف بهار بند و طویلہ میرفتند و از دیگری بعمارت
مسکونی وارد میشدند . کسانی که در عمارت و دالان بودند همگی
دستگیر شدند و فقط يك برج باقی مانده بود که عبدالباقی خان و چند
نفر بشدت از آن دفاع میکردند و چون از سوراخهای برج کف بهار بند
دیده میشد کسی جرئت نمیکرد وارد بهار بند شود و جان خود را بخطر
بیندازد .

در اطاقهای عمارت مسکونی صندوقهای متعدد چای و کیسه های
قند و عدلای قماش رو بهم چیده شده و معلوم بود عبدالباقی خان و سوارانش
قافله مفصلی را غارت کرده اند .

در همین اثنا خبر آوردند که فرمانفرما بهمین حدود رسیده و پشت
تپه ها پیاده شده و منتظر نتیجه است . سواران بختیاری در هشتی مشغول
گفتگو برای تصرف برج بودند که ناگاه پیرم خان و دکتر سهرابخان

پزشک مخصوص او و اسدالله خان محاسب السلطان (مصفی) با چند نفر ارمنی وارد شدند و مستقیم بطرف بهاربند رفتند. نگارنده به پیرم گفت که هرگاه قدم به محوطه بهاربند بگذارد بلافاصله هدف گلوله واقع



اسدالله مصفی (محاسب السلطان)

خواهد شد ولی نامبرده چون فوق العاده عصبانی بود با آرنج دست مرا عقب زد و بزبان ترکی گفت ییلیم یعنی میدانم و وارد بهاربند شد. يك

نفر بختیاری بنام آقا اسدالله و دکتر سهراب خان همراه او وارد بهار بند شدند که بلا درنگ هر سه نفر از طرف برج هدف گلوله واقع شدند و در دم جان سپردند .

چون دیگر از بالای برج هم گلوله ای شلیک نکردید معلوم شد که دست قضا کار خود را کرده و همین سه گلوله فشنگ باقی بوده که پیرم و آن دو نفر را از پای در آورده است.

بختیارها برای تصرف برج وارد محوطه بهار بند شدند و خبر کشته شدن پیرم خان و دکتر سهراب خان که بخارج قلعه رسید مجاهدین ارمنی و اتباع پیرم بقلعه هجوم آوردند و جمعی از اسرا را بقتل رسانیدند. بختیاری ها بعنوان اینکه کشتن اسرا دور از مروت و مردانگی است عصبانی گردیدند و نزدیک بود با مجاهدین ارمنی وارد زد و خورد شوند که شهاب السلطنه و ضیاء السلطان با نصیحت و اندرز طرفین را ساکت و آرام کردند .

چند نفر از مجاهدین بختیاری و ارمنی بالای برج رفتند و عبدالباقی خان را که يك دستش تیر خورده بود دستگیر نمودند و جنگ قلعه شور بچه باین ترتیب و با قتل پیرم خان خاتمه پذیرفت .

گفتار دهم

عقب نشینی قوای سالارالدوله و فتح کرمانشاه بدست مجاهدین بختیاری

پس از خاتمه فتح قلعه شوربچه کنارجوی مقابل قلعه رافرش انداختند و فرمانفرما و خوانین بختیاری و کریش ارمنی معاون پیرم و اسدالله خان نشستند که ناگاه از دور در شکه‌ای در خط همدان پیدا شد. درشکه نزدیک که رسید معلوم شد محمد ولی میرزا پسر فرمانفرماست که تحصیلات خود را باتمام رسانیده و از فرنگ عازم تهران است. بعد از رفع خستگی اسبهای درشکه، جنازه پیرم خان را بوسیله آن بهمدان فرستادند تا مظفرالملک حاکم همدان از آنجا بتهران بفرستد. چون در اثنای این جنگ دکتر ابوالقاسم خان شیخ ناخوش احوال شده بود او نیز با همان درشکه بهمدان رفت تا از آنجا روانه تهران شود.

در غیاب دکتر شیخ و بعد از کشته شدن دکتر سهراب خان رسیدگی بحال بیماران و مراقبت از وضع بهداشت اردوی بختیاری و مجاهدین ارمنی باینجانب محول گردید تا یک نفر پزشک آزموده دیگر هم از تهران برسد.

هنگامی که عبدالباقی خان را بحضور فرمانفرما بردند باو گفت سالارالدوله و متمردين ديگر و کسانی که هواخواه او میباشند عث بخيال طغیان افتاده و جان خود را بمخاطره انداخته اند و در این ضمن باو گفت ترا بخشیدم و بمحض اینکه عبدالباقی خان خواست بعقب برگردد و حرکت کند یکنفر از مجاهدین ارمنی با اشاره فرمانفرما او را هدف گلوله قرارداد که آنآ جان بجان آفرین تسلیم کرد.

پس از اینکه عبدالباقی خان را باین ترتیب بقتل رسانیدند چند نفر را برای نگهبانی بالای تپه ها گماشتند و مقارن غروب نگهبانان مزبور اطلاع دادند عده ای سوار بسرعت بطرف قلعه می آیند. سواران بختیاری بعجله برای مقابله جلو مهاجمین رفتند و جنگ سختی درگیر شد. در این زد و خورد چند نفر مقتول و معدودی مجروح و دستگیر شدند و بقیه زو بهزیمت نهادند. ضمن بازجویی از مجروحین و دستگیر شدگان معلوم شد عده ای بسرکردگی موقر نامی از اتباع سالارالدوله در قریه يك فرسخی اقامت داشته اند و هنگامی که از محصور شدن عبدالباقی خان اطلاع حاصل میکنند بكمك او می شتابند که خوشبختانه دیر میسرند و آنها نیز شکست میخورند.

چون تعداد کشته در قلعه و اطراف زیاد بود فرمانفرما و خوانین، او را در مسافتی دور از قلعه بسر بردند و همان شبانه بتصویب سران مجاهدین، کرایش را بجای پیرم بریاست مجاهدین ارمنی انتخاب کردند. بامدادان، اردو بطرف صحنه حرکت کرد و مجاهدین ارمنی که از قتل پیرم خان بهیجان آمده بودند باولین قریه که رسیدند بی جهت همه جا را آتش زدند و اینجانب واسدالله خان مصفی و چند نفر دیگر جمعی از

اهالی ده را که گرفتار حریق شده بودند مداوا نموده از خطر مرگ نجات دادیم و خوانین بارامنه خاطر نشان ساختند که بعداً از مبادرت باین گونه اقدامات بیمورد خودداری نمایند.



دکتر نورالله دانشور علوی (مجاهد السلطان)

تا هنگامیکه بصره رسیدیم حادثه مهمی اتفاق نیفتاد و بعد از ورود بآنجا، بختیارها در باغات صحنه و دامنه کوه، و مجاهدین ارمنی هم در محل

جداگانه، و فرمانفرما و اردوی قزاق هم در دشت، خیمه و خرگاه زدند .
در این ایام سالارالدوله و داود خان کلهر در کرمانشاه بودند و پس از چند
روز توقف در صحنه، علی اکبر خان رئیس ایل سنجایی با برادرش و سواران
گوران بارو ملحق شدند .

چون ایل بایرونند با سالارالدوله همراه بودند فرمانفرما دستور
داد ایل نامبرده را سرکوب نمایند . برای اجرای این منظور عده ای به
اقامتگاه ایل حرکت کردند ولی چون همه مردان ایل باردوی سالارالدوله
پیوسته بودند مهاجمین بدون دغدغه خاطر چادرهای آنها را غارت کرده
مراجعت نمودند .

سه روز بعد از این مقدمه نگهبانان اردو خبر دادند که عده کثیری
از طرف بیستون در حرکت است ، با شنیدن این خبر همه در اردو افتاد
و مجاهدین سوار شدند و فرمانفرما هم از دشت بمناطق مرتفع نقل مکان
کرد و جنگ سختی در گیر شد .

این پیکار خونین تا حوالی عصر بطول انجامید و سپس نفرات دشمن
شروع بعقب نشینی کردند .

از وقایع جالب توجه این بود که در موقع عقب نشینی سه نفر سوار
از اسب پیاده شده بشدت تیراندازی میکردند و پس از اینکه سوارها
دور میشدند آن سه نفر نیز سوار شده خود را بآنها میرسانیدند و مجدداً
پیاده شده کماکان به تیراندازی ادامه میدادند . در نزدیکی بیستون
یکی از این سه نفر هدف گلوله ماگزیم واقع شد و دو نفر دیگر از معرکه
جان بدر بردند .

سنگرهای کوه بیستون برای دفاع ، محل مناسبی بود ولی با این

وجود اتباع سالارالدوله ، مواضع دفاعی را تخلیه کرده بسمت کرمانشاه رفتند. سواران بختیاری شب را درقریه بیستون توقف کردند و به فرمانفرما اطلاع دادند تا با بقیه السیف اردو حرکت کند و صبح روز بعد بقیه اردو به بیستون رسیدند .

هنگام دفن مقتولین دشمن ، جوانی خوش سیما با لباس محلی نسبتاً فاخر که دستمالهای ابریشمی رنگا رنگ دور کلاه خود پیچیده بود جزو کشته شدگان مشاهده گردید و مهری در جیب داشت که علی اکبر بن داود کلهر روی آن نقش شده بود و پس از مختصر تحقیق معلوم شد علی اکبر خان پسر داود خان رئیس ایل کلهر است . از بختیارها در این زد و خورد فقط شش نفر کشته شدند که پس از انجام تشریفات و مراسم مذهبی بدفن رسیدند .

اردو صبح روز بعد عازم کرمانشاه شد و پس از طی سه فرسخ به قهوه خانه حاجی آباد رسید که فراریان کلهر قبلا دار و ندار و تمام اثاثیه آنرا غارت کرده بودند . ضمن تحقیق از قهوه چی معلوم شد که روز قبل داود خان کلهر را در حالی که يك پایش تیر خورده بوده باین محل انتقال داده اند و چون قدرت حرکت نداشته چند قطعه چوب از درخت بریده و چهار چوبی ساخته و او را با چهار چوب به کرمانشاه برده اند .

سالارالدوله خبر شکست داود خان را که میشوند بعجله کرمانشاه را تخلیه نموده بسندج میرود .

اردو بدون مواجهه با کوچکترین پیش آمد سوئی وارد کرمانشاه شد و هر دسته ای در محل مناسبی سکنی گرفتند. فرمانفرما بعمارت دولتی

واقع در میدان وسط شهر رفت و خوانین بختیاری طرف سر قبر آقا که از سمت مغرب اولین قسمت شهر را تشکیل می دهد زیر بلندیهای معروف به « تپه چاه سرخ » در عمارت آبرومندی سکونت اختیار کردند .

برای رفع خستگی اردو و معالجه مجروحین قرار شد يك ماه در کرمانشاه توقف شود بعد از سه هفته یکنفر پزشك بنام دكتر موسس خان بجای دكتر سهرابخان برای اردوی مجاهدین ارمنی از طهران وارد شد . در ایام اقامت کرمانشاه نگارنده گاهی برای تفریح بعد از فراغ از کار روزانه، باطراف شهر مخصوصاً به طاق بستان میرفتم و یکی از روزها که باتفاق یار محمدخان از طاق بستان مراجعت میکردیم چون او را بیش از اندازه درهم و گرفته دیدم در مقام کنجکاو برآمده از او علت را جویا شدم و وی فقط اظهار کسالت کرد .

چندروز بعد شایع شد که یار محمدخان با پنج نفر از سواران خود مفقود الاثر گردیده ولی بقیه سوارهای او در شهر هستند . چون یار محمد خان اهل محل بود احتمال میرفت برای انجام کاری باطراف رفته است خاصه اینکه توقف سوارهای او در کرمانشاه، از بروز هر گونه بدگمانی و سوء ظن جلوگیری میکرد .

بیست و چهار روز از توقف در کرمانشاه میگذشت و افراد اردو سرگرم عیش و نوش بودند و فرمانفرما با کمال قدرت حکومت مینمود که وقوع اتفاق ناگواری که شرح آن خواهد آمد چرت همه را پاره کرد . معمول سواران کلهر این است که در موقع جنگ نقاره کوچکی جلوی زین اسب می بندند و هنگام حمله ، نقاره را بوسیله دو قطعه چرم بصدا در می آورند .

آمد در میان مجاهدین بختیاری و ارمنی نیز ولولۀ عجیبی ایجاد کرد و از صدای گلوله و هلهله سواران غوغائی بر پا شد و در تاریکی شب تنها وسیله تشخیص دوست و دشمن دستمالهایی بود که بعضی از مجاهدین دور کلاه خود پیچیده بودند .

نویسنده این سطور و میرزا حسن خان متین (دبیر خاقان) منشی ضیاء السلطان و میرزا یحیی خان معتمد خونساری منشی شهاب السلطنه در يك جا منزل داشتیم و سوارهای شخصی ما در خانه های اطراف سکونت داشتند و فاصله میان منزل ما با منزل خوانین بختیاری يك رودخانه خشك بی آب بود . با دو نفر رفیق و هم منزل بمشورت پرداختیم تا چاره ای اندیشیده خود را بخوانین برسانیم . سرانجام تصمیم گرفته شد که نگارنده به ترتیبی هست خود را به «تپۀ چاه سرخ» رسانیده از وضع خوانین اطلاع حاصل نماید .

در این هنگام صدای گلولۀ تفنگ بیشتر از اطراف منزل خوانین بگوش میرسید و معلوم بود عده ای برای دستگیری بزرگان بختیاری در صدد حمله و تیراندازی برآمده اند .

چون «تپۀ چاه سرخ» از چهار طرف محاصره شده بود این جانب نتوانستم خود را بخوانین برسانم ، ناگزیر بمنزل مراجعت و با دوستان تبادل نظر کردم و سپیده صبح خود را بنحوی از انحاء به تپۀ چاه سرخ رسانیدم . خوانین با کمال رشادت دفاع میکردند و سه ساعت بعد از طلوع آفتاب از محاصره دشمن نجات یافتند . در این هنگام خبر آوردند که میرزا محمد هاشم گلپایگانی یکی از سر دسته های اردوی خوانین را در برج

میدان کاهفروشها محاصره کرده اند و چون فشنگ افراد باتمام رسیده اگر کمکی بآنها نرسد همگی تسلیم خواهند شد .

خوانین بختیاری یکهزار عدد فشنگ سفید تحویل اینجانب دادند تا هرچه زودتر با افراد محاصره شده برسانم . فشنگها را در کوله پشتی عابدین نام بختیاری ریخته با اتفاق چند نفر از سواران شخصی و یکی دو نفر از جملو دارهای خوانین حرکت نمودم. نزدیک میدان کاهفروشها مقابل مسجد عمادالدوله با عده ای از افراد مسلح دشمن مصادف گردیده مشغول زد و خورد شدیم. از این عده سه نفر مقتول و بقیه فراری شدند و پس از شکستن محاصره محمد هاشم گلپایگانی، فشنگها را تحویل داده دو نفر از همراهان خود یعنی عباس و جعفر قلی را که در این زد و خورد مجروح شده بودند بمرکز اردو فرستادم .

چون در میدان کاهفروشها بخیال افتادیم که از وضع فرمانفرما اطلاع حاصل کنیم لذا بطرف ارك حكومتی حرکت کردیم و نزدیک میدان کاخ، با جمعی از اتباع یار محمد خان که کلاه بر سر نداشتند و بخوبی آنها را میشناختیم مصادف شدیم و از آنجائی که گمان دشمنی از طرف آنها نمیرفت بخیال در حرکت بودیم که ناگاه از طرف آنها شلیک و تیراندازی شد. چون خصوصت اتباع یار محمد خان با این اقدام با ثبات رسید بیدرنگ ما نیز در صدد دفاع برآمده مشغول زد و خورد شدیم و ناگهان خبر آوردند یار محمد خان در این گیرودار بقتل رسیده است .

اتباع یار محمد خان با شنیدن این خبر روحیه خود را باخته به محاصره افتادند و هنگامیکه ما خود را بمیدان کاخ رسانیدیم جسد یار محمد خان را که گلوله بدهان او خورده بود مشاهده نمودیم و تفصیل

مخالفت او بقراریست که اینک برای خوانندگان عزیز شرح داده میشود :
پس از قتل پیرم خان و برقراری گریش بجای او متدرجاً نظم



مرحوم حاج سلطانعلیخان شهاب السطنه بختیاری

اردوی مجاهدین ارامنه مختل گردیده بود و سر کرده ها آنطور که از پیرم
تبعیت میکردند از گریش شنوائی نداشتند و او هم متأسفانه نمیتوانست
سران اردو را با حسن تدبیر راضی نگاه دارد .

بعد از فتح کرمانشاه شبی یارمحمدخان و گیکوی ارمنی مشاجره میکنند و گریش بجای اینکه از حدود بیطرفی خارج نشود جانب گیکو را میگیرد، یارمحمدخان هم از این موضوع رنجیده خاطر گردیده بخیال می افتد که با ایل کلهر و بایروند که طرفدار سالارالدوله بودند سازش و اردوی مجاهدین ارمنی را از هم متلاشی کند .

این خیال متدرجاً در یارمحمدخان قوت گرفته درخفا با معین-الکتاب که یکی از اشخاص متنفذ کرمانشاه بود تماس میگیرد و بوسیله او با مخالفین شروع بمکاتبه میکند و پس از جلب اطمینان آنها قرار ملاقات میگذارد .

بعد معلوم شد چند روزی که یارمحمد خان ناپدید بوده در خارج شهر بسر می برده و با مخالفین ، مشغول زد و بند و اتخاذ تصمیم لازم بوده است . دو روز قبل از اینکه قضیه علنی و برملا شود نفرات ایل ، محرمانه و بطور ناشناس بشهر رفته در خانه طرفداران سالارالدوله سکونت اختیار میکنند . یارمحمدخان ضمناً به اتباع و سواران خود دستور میدهد که در موقع جنگ کلاه بر سر نگذارند تا مهاجمین آنها را از سایر مجاهدین تشخیص دهند و با آنها تیراندازی نکنند .

بمحض اینکه افراد ایلات طرفدار سالارالدوله بشهر حمله میکنند اتباع یارمحمدخان و کسانی که قبلاً وارد شهر شده بودند از کمینگاه بیرون آمده با مجاهدین شروع بجنگ مینمایند . یارمحمد خان هم شبانه وارد شهر شده برای دستگیری فرمانفرمای کسر بارک حکومتی میرود و هنگامی که با قزاقان مستحفظ ارك مصادف میشود خود را معرفی میکند و بطرف در دوم ارك می رود .

مستحفظین در دوم با وجود اینکه او خود را معرفی میکند از ورود وی جلوگیری نموده باو ایست می دهند. یار محمدخان ناگزیر ده تیر کمری خود را از جلد در آورده در صدد تیراندازی برمی آید که یکی از افراد قزاق پیشدستی و بطرف او شلیک می کند. گلوله بدهان یار محمدخان خورده بزمین در میغلطد. همراهان یار محمدخان درنگ را جایز ندانسته بفکر فرار می افتند ولی قزاقها مجال نداده آنها را دستگیر و خلع اسلحه می کنند.

خلاصه پس از مشاهده جنازه یار محمد خان، با کسب اجازه وارد



عبدالحمید میرزا فرمانفرما

و معلوم نشد این بینوایان شور بخت با پرداخت چه مبالغ هنگفتی بعدها از زندان فرمانفرما مستخلص شدند.

ارک شده جریان امر را بفرمانفرما گزارش دادیم. فرمانفرما بوسیله نگارنده برای ضیاءالسلطان و شهاب السلطنه پیغام فرستاد که اشرار را بلا استثنا دستگیر و با افراد اردو ابلاغ کنند که در مقابل هر یک نفر زندانی مبلغ بیست تومان به مجاهدین جایزه و پاداش داده خواهد شد. با صدور این دستور متدرجاً کار بجائی رسید که بعضی از مجاهدین، اشخاص ییگانه را از منزل ها بیرون کشیده تحویل مأمورین فرمانفرما میدادند

پس از برقراری نظم و امنیت بدستور فرمانفرما، خانه معین‌الکتاب و بعضی محترمین دیگر را که با او همدست بودند غارت کردند و بعد از حصول اطمینان از فرار کردن اشرار، ما وقع را بتفصیل به تهران گزارش دادند و فرمانفرما رشادت و زحمات و استقامت مجاهدین را باطلاع حکومت مرکزی رسانید و از دولت تقاضا کرد از خوانین تشویق لازم بعمل بیاید.

چند روز بعد ضیاءالسلطان بلقب امیر جنگ و شهاب‌السلطنه بلقب امیر اکرم از طرف احمدشاه مفتخر گردیدند و ضمناً نویسنده این سطور نیز به لقب مجاهدالسلطان مباحی شد ولی شهاب‌السلطنه بهمان لقب سابق اکتفا نمود و تقاضا کرد علیرضا خان پسر غلامحسین خان سردار محتشم برادر مادری او بلقب امیر اکرم مفتخر شود.

گفتار یازدهم

فرمانفرما و مجازاتهای قرون وسطائی.

انتخابات قلابی بم

پس از اینکه اهالی کردستان بحمايت سالارالدوله عليه حکومت مرکزی قیام نمودند و در سنندج و اطراف غوغای عجیب و ناامنی شدیدی برپا شد. شاهزاده فرمانفرما حسب الامر دولت با تمام قوا عازم سنندج گردید. اردو بعد از یازده روز با طی راههای سخت و صعب العبور به کامیاران و جعفرآباد رسید و سالارالدوله حسبالمعمول فرار را برقرار ترجیح داد و سنندج را تخلیه کرد. اردوی مرکزی ضمن استقبال شایان و تجلیل و احترامات فوق العاده ای که از طرف اهالی سنندج ابراز گردید وارد سنندج شد و رؤسای مجاهدین درکنار شهر چادر زده در همانجا سکونت اختیار کردند و فرمانفرما با حول و حوش ستاد فرماندهی خود بمقر حکومت رفت.

روزی خبر آوردند که فرمانفرما تصمیم گرفته است یکی از متمردين و اشرا را بيدترين وضع فجيعی مجازات نماید و ضمناً از رؤسای مجاهدین

دعوت بعمل آوردند تا برای تماشای اجرای مراسم مجازات در عمارت دولتی شهر حضور بهم رسانند .

عده‌ای از رؤسای مجاهدین ارمنی، طبق دعوت، در محل معین حضور



یافتند ولی خوانین بختیاری بعنوان اینکه اعدام اسرا برخلاف اصول مردی و مردانگی است از شرکت در این مراسم خودداری نمودند. نگارنده باتفاق چند نفر از دوستان و همکاران خود بمنظور کسب اطلاع از چگونگی امر در عمارت حکومتی حاضر شدیم و در ساعت مقرر، دو نفر جلاد با يك تخته نسبتاً کوتاه و ضخیم و يك بتك وزین آهنگری در محل معین قرار گرفتند .

مرحوم سلطان احمد شاه قاجار

چند دقیقه بعد فرمانفرما آرام و خونسرد در صف حضار

و در صدر مجلس قرار گرفت و با صدای بلند امر با حضار اللهیار نامی داد . در اجرای این دستور مردی را که در حدود چهل سال داشت با غل و زنجیر و دستهای بسته بحضور آوردند و با اشاره فرمانفرما او را روی زمین خوابانیدند بطوریکه سر او روی تخته قرار گرفت . سپس يك نفر از جلادان خون

آشام با پتک وزینی که در دست داشت پاها را عقب و جلو گذارد و پتک را بالا برد و با قوت تمام بر سر اللہیار فرود آورد و چون ضربه اول کله او را متلاشی نکرد با عصبانیت، ضربت شدیدتری بر سر او نواخت که جمجمه آن بدبخت متلاشی و باطراف پراکنده شد.

نویسنده پس از مشاهده این وضع ناهنجار و فجیع طاقت توقف نیاورده در حالیکه درد دل بفرمانفرما و دودمان او لعنت و نفرین میکردم از عمارت حکومتی خارج شدم.

پس از این واقعه، وابستگان اللہیار که در کلیائی بودند طغیان نموده بنای شرارت را گذاشتند و متدرجاً سایر اشرار و عناصر ماجراجو و ناراضی هم که در گوشه و کنار پراکنده بودند به بستگان اللہیار پیوسته جمعیت کثیری را تشکیل دادند. ماجراجویان نامبرده انتقام خون اللہیار را دستاویز قرار داده در دهات و آبادیهای اطراف بقتل و تاراج و چپاول و خونریزی پرداختند.

سندج اشخاص ثروتمند و متنفذ زیاد داشت ولی نفوذ و تمول دو برادر یکی بنام مشیر دیوان و دیگری آصف دیوان از متمکنین دیوگر بیشتر بود. این دو برادر بدون جهت نسبت بهم کینه و عداوت میورزیدند و مشیر دیوان طرفدار سالارالدوله و آصف دیوان طرفدار دولت بود. آصف دیوان در این اوقات که طرفداران سالارالدوله مخفی بودند موقع را مغتنم شمرده از برادر خود پیش فرمانفرما که برای سوءاستفاده و اخاذی دنبال همین بازارهای آشفته بود، سعایت و نمایی می کرد.

يك روز جمعه امیر جنگ و شهاب السلطنه در چادرهای خود مشغول

بازی تخته نرد بودند که یکنفر از طرف فرمانفرما با خوانین تقاضای ملاقات محرمانه کرد. شهاب السلطنه با فرستاده فرمانفرما چند دقیقه‌ای بمذاکره پرداخت و بلافاصله دستور داد چادر کوچکی در میان سایر چادرها برپا کنند و چون امیر جنگ چگونگی را سؤال کرد معلوم شد فرمانفرما پیغام فرستاده است که مشیردیوان را وادار کردم از خوانین، ملاقات کند و بمحض اینکه در محل اردو حضور یافت باید بازداشت شود.

جریان قضیه از این قرار است که صبح همان روز جمعه فرمانفرما مشیردیوان را به ناهار دعوت میکند و سرسفره ضمن سایر مذاکرات باو میگوید: «چرا تاکنون از خوانین بختیاری دیدن نکرده و بی جهت آنها را از خود رنجانیده ای؟» و مؤکداً توصیه میکند که همان روز عصر از خوانین ملاقات کند.

پس از اینکه مشیردیوان بار دو گاه آمد و از اسب پیاده شد اسمعیل خان زراسوند و عبدالله خان بهادرالدوله او را بچادری که قبلاً آماده شده بود هدایت کردند و از او پذیرائی بعمل آوردند ولی ضمناً پنج نفر از همراهان او را خلع سلاح و در چادر قراقخانه بازداشت نمودند. یکی دو ساعت بعد مشیردیوان جویای حال خوانین شد و چون از آنها خبری نرسید مشکوک گردید و تصمیم گرفت بشهر مراجعت و ملاقات را بروز بعد موکول کند ولی بهادرالدوله گفت امشب را مهمان هستید و ممکن است صبح فردا بشهر مراجعت کنید. مشیردیوان که از این جریان پریشان حال گردیده بود گفت معلوم میشود زندانی هستم اسمعیل خان گفت محبوس نیستید ولی حرکت شما هم بدون اجازه خوانین میسر نخواهد بود و چون تقاضا کرد یکنفر از سوارهای او برای آوردن لوازم بشهر

برود و بهادرالدوله گفت به دیگری ممکن است این مأموریت داده شود متوجه شد که سواران مسلح او نیز خلع سلاح و بازداشت شده‌اند .
يك هفته بدین ترتیب گذشت و مشیردیوان نتوانست از خوانین بختیاری ملاقات کند و در این اوقات چون شنیده شد که بستگان و اقوام اللهیار شرارت را بسرحد کمال رسانیده اند فرمانفرما در صدد سرکوبی اشرار برآمد و دستور داد مشیردیوان را به گریش رئیس اردوی مجاهدین ارامنه تحویل دهند و خوانین برای سرکوبی اشرار بکلیائی بروند . دو روز بعد اردو بسرکردگی امیر جنگ و شهاب السلطنه بکلیائی و سنقر رفت ولی اشرار قبل از ورود اردو با غنائمی که بدست آورده بودند باطراف پراکنده شدند .

خوانین بختیاری پس از تمشیت سنقر و کلیائی بسندج مراجعت کردند و در بازگشت اردو معلوم شد که گریش در غیاب خوانین مبلغ هفت هزار تومان (که بیول پنجاه سال پیش مبلغ هنگفتی میشد) بعنوان مخارج اردو بزور از مشیردیوان گرفته است . بهر حال استرداد پول از گریش ارمنی که شاید بیشتر آنرا تحویل فرمانفرما داده بود از محالات و ممتنع بشمار میرفت .

پس از هیجده روز چون در کردستان و اطراف، امنیت برقرار گردید و سالارالدوله هم بروسیه فرار کرد از طرف دولت دستور داده شد که اردو با مشیردیوان بطهران حرکت کند . در همدان مدارکی بدست آمد که سید کاظم یکی از سرکرده‌های مجاهدین بیرم با یار محمد خان همدست بوده و با او مکاتبه داشته است . مجاهدین گریش، سید کاظم را تیرباران و سوارهای او را خلع سلاح و مرخص کردند .

اردو از راه قزوین بطهران رفت و مشیر دیوان محکوم بتأدیه ده هزار تومان وجه گردید که نقداً پرداخت و مرخص شد. چون در تهران دیگر احتیاجی بسوار و تفنگچی نبود و از طرفی جیره و علیق سوار هاهم بواسطه بی پولی، مرتباً از طرف



دولت داده نمی شده اند ایرا مرخص کردند که باوطن خود بروند.

در همین گیرودار اینجانب نیز برای سرکشی بکارهای شخصی خود باصفهان رفتم و دو ماه بعد یعنی در ماه رجب ۱۳۳۱ قمری غلامحسین خان سردار محتشم والی ایالت کرمان شد و وقتی از تهران باصفهان رسید معلوم شد شهاب السلطنه هم بمعاونت او منصوب گردیده است. سردار محتشم در اصفهان دو هفته توقف

مرحوم غلامحسین خان
سردار محتشم بختیاری

و پس از احضار عده ای سوار از بختیاری، بطرف کرمان حرکت کرد. اینجانب نیز باتفاق والی و معاون او عازم کرمان شدم و پس از بیست و چهار روز بکرمان رسیدم. يك هفته بعد سردار محتشم، عبدالحسین خان سالار اکرم پسر خود را بحکمرانی بم و نرماشیر و اینجانب را بمعاونت او منصوب کرد.

در ماه شوال همان سال انتخابات دوره دوم مجلس شورای ملی شروع و از طرف حکومت بم و نرماشیر اعلان انتخابات منتشر گردید.

پس از تعیین انجمن نظار و پخش تعرفه، معلوم شد که اهالی بم و نرماشیر تا نزدیک خاک بلوچستان بلا استثناء طرفدار ناظم التجار کرمانی میباشند و مسلماً باو رأی خواهند داد در صورتی که از تهران مهدیخان نامی را بسر دارمحتشم معرفی و تأکید کرده اند که حتماً باید او از صندوق انتخابات سر در آورد.

مفاد دستور دولت بحکمران بم ابلاغ گردید و چون اینجانب انجام این دستور را برخلاف عقیده و وجدان خود میدانستم از نمایندگی حکومت در انجمن استعفا دادم. جانشین اینجانب شبانه آراء صندوق را تعویض نمود و اتفاقاً قریب سیصد برگ رأی اضافه بر تعرفه های توزیع شده از صندوق خارج گردید که همین مسئله را اهالی بم دستاویز قلابی بودن آراء صندوق قرار دادند و برای ابطال انتخابات بحکومت شکایت کردند. چون حکومت بشکایت مردم ترتیب اثر نداد کسبه و اصناف شهر داکین و مغازه ها را تعطیل نمودند و در تلگرافخانه هندواروپ که سابق آنرا تلگرافخانه انگلیسیها میگفتند و در خارج شهر بود متحصن گردیدند. والی کرمان محرمانه دستور داد چون ناظم التجار نظم عمومی را مختل کرده است دستگیر و بکرمان فرستاده شود. این خبر که به ناظم التجار رسید بلافاصله در تلگرافخانه متحصن گردید و سپس چند نفر از مأمورین دولت بعنف در صدد دستگیری او برآمدند ولی متحصنین تلگرافخانه، چون مسلح بودند ایستادگی و از جلب ناظم التجار جلوگیری بعمل آوردند چند روز بعد یک نفر افسر سوئدی با یکصد نفر ژاندارم از کرمان وارد شد و متحصنین را متفرق و ناظم التجار و چند نفر دیگر را توقیف کرد و سپس طبق دستور واصله از کرمان، پاهای

ناظم التجار را کند کرده باده نفر سوار ژاندارم و بختیاری با کمال خفت
و خواری بمرکز ایالت فرستادند .

اینجانب از این جریان بحدی متأثر شدم که نزدیک بود در نتیجه



دکتر نورالله خان مجاهد السلطان

تفوه پیاره ای مطالب و در اثر بعضی تظاهرات بزحمت بیفتم .

روزی در يك مجلس ضیافت در خانه یکی از خوانین بم که اسعد

نظام و اسعد السلطنه و اکرم نظام و حاجی خان معروف بسلطان و افتخار نظام از خوانین درجه اول و اعضای انجمن انتخابات حضور داشتند. موضوع انتخابات و پیش آمد ناگواری که برای ناظم التجار اتفاق افتاده بود مطرح گردید .

نویسنده خطاب بخوانین و محترمین بم گفتم: «شما که میدانستید ناظم التجار وکیل حقیقی محل است و مردم از روی عقیده و ایمان باو رأی داده اند چرا باین افتضاحات تن دردادید؟» اسعد نظام گفت «حکم حاکم است و مرك مفاجات». البته این مطلب در حکومت های فردی و دیکتاتوری واقعیت خواهد داشت ولی در رژیم مشروطیت تنها قانون است که باید در همه جا اجرا شود و حاکم، مجری قانون خواهد بود .

در همین اوقات زمزمه جنگ بین المللی اول بلند گردید و خبر فتوحات پی در پی آلمان در همه جا شایع شد . بعد از شش ماه سردار محتشم بحکمرانی اصفهان و سردار ظفر بحکمرانی کرمان منصوب گردیدند. در آن ایام حکام هر محل رؤسای نظمیه و عدلیه و بلدییه را بدخواه خود تعیین و بمرکز پیشنهاد میکردند و از طرف مرکز هم احکام آنها صادر میگردد .

در زمان حکومت سردار محتشم نیز اینجانب بمعاونت نظمیه اصفهان انتخاب شدم و لزوماً متذکر میشود که در آن تاریخ رئیس نظمیه اصفهان دارای درجه سرهنگی و معاون او درجه نایب سرهنگی داشت .

گفتار دوازدهم

تشکیل کمیته دفاع ملی قم و جنگ مجاهدین اصفهان با سربازان تزاری

حکومت تزاری از دیرباز چشم طمع بخاک ایران دوخته بود و مأمورین
نیکلا بمنظور رسیدن بآبهای گرم خلیج فارس همواره در مقام بسط و
توسعه نفوذ خود بودند.



حسن مستوفی الممالک

عمال روسیه هر قرضیه جزئی
بی اهمیتی را دستاویز و آزادیخواهان
و دولت وقت را در معرض تهدید
قرار میدادند. در زمان تصدی شوستر
امریکائی چون وضع مالیه مملکت
سر و صورتی پیدا کرد و مالیاتهای
قانونی بحیطهٔ وصول درآمد مأمورین
روسیه تزاری منتهز فرصت بودند
که مستمسک و بهانه‌ای بدست آورده
موجبات انفصال شوستر مستشار

امریکائی مالیه ایران را فراهم نمایند .

اختلاف مأمورین شوستر و شعاع السلطنه برسر پرداخت مالیات و استنکاف شخص اخیر الذکر از تادیه مالیاتهای عقب افتاده و دیون معوقه فرصتی بدست مأمورین روسیه تزاری داد تا بعنوان پوچ اینسکه شعاع - السلطنه تبعه روسیه است در این موضوع مداخله نمایند و این اختلافات بجائی رسید که روسها بایران اولتیماتوم دادند و عزل شوستر را خواستار شدند . دولت وقت بالاچار با تقاضای روسها موافقت بعمل آورد ولی آزادیخواهان اقدامات دولت تزاری روسیه را بعنوان مداخله در امور داخلی مملکت و مخالف با استقلال و حاکمیت خود تلقی نمودند و کینه روسها را بدل گرفتند .

درموقع جنگ، آزادیخواهان ایران که همواره از مظالم و تعدیات روس و انگلیس در عذاب بودند نه از لحاظ همراهی و مساعدت با آلمان بلکه بواسطه اینسکه شخصاً قادر بگرفتن انتقام از روسیه تزاری نبودند ظاهراً جانب آلمان را گرفتند تا با جلب مساعدت آن دولت از تعدیات بی رویه روسها جلوگیری بعمل آورند .

در سال ۱۳۳۳ قمری يك عده از افراد قشون روسیه تزاری که در شهر قزوین متمرکز بودند بعنوان اینسکه طرفداران آلمان در تهران دست از تحریک و اغتشاش بر نمی دارند بسمت مرکز عزیمت نمودند . خبر حرکت یکهزار نفر از سپاهیان روس بسمت کرج، ولوله ای در شهر تهران انداخت و جمعی از آزادیخواهان به بلده طیبه قم مهاجرت کردند .

مهاجرین که اغلب آنها از اعضای حزب دموکرات بودند جمعیتی بنام کمیته دفاع ملی در شهر قم تشکیل دادند که سلیمان میرزا ، سید حسن

مدرس اسفه‌ای ، ادیب السلطنه سمیعی ، میرزا قاسم خان صور اسرافیل
میرزا محمد علی خان فرزین ، ابوالحسن خان معاضد السلطنه پیرنیا ،



سایمان میرزا اسکندری

علیخان سیاه کوهی ، میرزا سلیمان
خان میکده ، خانبابا خان شیرازی
سردار محیی ، علی اکبر خان دهخدا ،
سردار سعید پسر سردار کل ، حاج
محمد تقی شاهرودی ، میرزا طاهر
تنکابنی و میرزا علی اکبر ساعت ساز
از افراد سرشناس آن بودند .

اطرافیان احمد شاه او را از
حرکت قوای روس مستحضر و چنان
او را هراسان کردند که بلافاصله

مستوفی الممالک رئیس الوزراء و چند نفر از رجال را احضار و از آنها چاره
جوئی نمود و پس از تبادل افکار تصمیم گرفته شد که شاه با جواهرات
سلطنتی و اشیاء گران بها باصفهان حرکت نماید .

تصمیم شاه با اطلاع سفارتخانه های خارجی که رسید نمایندگان
آلمان و اتریش و عثمانی در اندک مدتی خود را آماده حرکت باصفهان
کردند .

حاج آقا نورالله ثقة الاسلام و سران دموکرات که از این جریان
اطلاع حاصل نمودند بلافاصله از اصفهان بجمع آوری مجاهدین سابق
پرداختند و تصمیم گرفتند عده ای مسلح بمرکز بفرستند تا احمد شاه را
باصفهان بیاورند . در فاصله کوتاهی قوای از مجاهدین و آزادیخواهان

آماده حرکت شدند و حاج آقا نورالله ضمناً شرح لازم برضا جوزدانی و جعفرقلی چرمینی و سردار صولت و نایب حسین کاشی نوشت و دستور داد با قوایی که در اختیار دارند بی درنگ بقم بروند و منتظر دستور کمیته دفاع ملی باشند .

اینجانب بسائقه وطن پرستی از معاونت نظمیه مستعفی و باتفاق اردو عازم قم شدم . جمع آوری نفرات در اصفهان در حدود بیست روز بطول انجامید و اعضای کمیته دفاع ملی پیش از حرکت شاه، بقم رفتند و سفیر آلمان هم زودتر از سایر نمایندگان متحدین از طهران خارج شده بود . اردوی اصفهان پس از هشت روز به قم رسید و نایب حسین کاشی و رضا و جعفرقلی نیز با سوارهای مسلح خود به مهاجرین ملحق شدند .

دو روز بعد شارژدافر آلمان در قم سواران مسلح را سان دید و جیره هر سوار را يك لیره عثمانی که در آن تاریخ بیست و هشت ریال ارزش داشت تعیین کردند و بهر سوار مبلغ ده لیره از بابت جیره ده روزه تقدماً پرداخته شد . دوسه روز بعد عده سردار صولت و رضا و جعفرقلی بهمراهی سردار محیی رشتی عازم علی آباد گردیدند و اینجانب نیز باتفاق همین اردو حرکت نمودم .

کاروانسرای منظریه، سه فرسخی قم، دارای یکمنفرقهوهچی و علاف بود و سواران آنچه گاه و جو و آذوقه موجود داشت تصرف کردند و علاف بیچاره هم راه قم را در پیش گرفت . صبح بطرف علی آباد حرکت کردیم و صد و پنجاه نفر ژاندارم بسرکردگی یکمنفر سلطان تهرانی با قورخانه و مهمات زیاد و گاریهای چهاراسبه که مقدمه الجیش موکب احمد

شاه بود وارد علی آباد شدند . دو روز در علی آباد توقف کردیم و صبح روز سوم تاریخ حرکت اردو بحسن آباد بوسیله تلفون به کمیته دفاع ملی قم اطلاع داده شد ولی در جواب دستور رسید که تا اطلاع ثانوی اردو در علی آباد توقف کند .

پس از یک شبانه روز دستور رسید که اردو هر چه زودتر بقم مراجعت نماید و اردوی علی آباد طبق دستور بمنظریه رفت و از آنجائیکه از لحاظ آذوقه و خواربار در مضیقه بود چگونگی را به قم اطلاع داد و بنا شد چهارگاری آذوقه و علیق از آنجا سریعاً بفرستند و چون تا اوایل شب خبری نرسید و افراد فوق العاده بزحمت بودند سردار صولت و سردار محیی و رضا جوزدانی و میرزا علی اکبر ساعت ساز با هم مشورت کردند و قرار شد از منظریه به عسکر آباد واقع در کنار خط اصلی تهران بروند .

پاسی از شب گذشته خبر آوردند که يك نفر ایتالیائی بنام فاسترلی از قم وارد شده و عازم تهران است اینجانب و چند نفر سوار برای دستگیری او حرکت کردیم و وقتی به پل عسکر آباد که در نزدیکی مهمانخانه ای بود رسیدیم با دو نفر ژاندارم مسلح مصادف شدیم که برای حفاظت فاسترلی از قم فرستاده بودند . ژاندارمها از برخورد با سواران مسلح بوحشت افتادند ولی نگارنده بآنها متذکر شد که مزاحمتی برای ژاندارمها نخواهد بود .

فاسترلی در یکی از اطاقهای مهمانخانه بخواب عمیقی فرو رفته بود . رضاخان جوزدانی پشت در اطاق رفت و دق الباب کرد پس از چند دقیقه و ضربات پی در پی فاسترلی از داخل اطاق با زبان فارسی شکسته بسته گفت حالا موقع خواب است و در باز نخواهد شد و سرانجام چون رضا

خان با تشدد و تهدید گفت اگر در را باز نکنی در را خواهم شکست
 در را باز کرد و چون با چند نفر مسلح مواجه گردید هراسان شد. رضا
 خان اثنایه او را تفتیش کرد
 و دستور داد هر چه زود تر
 بطرف تهران حرکت کند.



چراغعلیخان سردار صولت

فاسترلی يك اسب يموتی
 نارنجی رنگ داشت که رضاخان
 تصاحب کرد و در عوض يك
 اسب کندرو نحیف باو داد و
 بعد تصمیم گرفت او را شبانه
 بمنظریه ببرد. در منظریه
 سردار محیی و سردار صولت
 با فاسترلی کمال محبت را
 کردند و بامدادان روز بعد
 او را با گاری پستی که از قم
 بطهران میرفت بمقصد فرستادند.

چون بالاخره از آذوقه های معموله قم خبری نرسید قرار شد
 اینجانب و چند نفر سوار باتفاق سلطان ژاندارمری بعسکر آباد رفته
 پس از تهیه محل مناسب و آذوقه کافی مراتب را اطلاع دهیم تا اردو از
 منظریه به عسکر آباد نقل مکان کند. از مقابل تپه های بالای کاروانسرای
 منظریه که گذشتیم ناگهان در جاده سازه که طرف دست راست ما بود
 کرد و خاک زیادی از دور برخاست و معلوم شد يك دسته كوچك در جلو

و دسته بزرگی عقب تر در حرکت است. اینجانب بدون تردید متوجه شدم که اردویی از این سمت در حرکت میباشد و دسته كوچك قاعدتاً پیشقراول اردوی بزرگی است که از عقب حرکت میکند. سواران طبق دستور بعسکر آباد رفتند و اینجانب معجلاً برای دادن گزارش بمنظریه مراجعت نمودم.

سردار محیی و سردار صولت و میرزا علی اکبر ساعت ساز و رضا خان مقابل عمارت اتاییکی منظریه ایستاده بودند و از مراجعت من اظهار تعجب کردند. وقتی چگونگی را گفتم سردار محیی سوار اسب سفیدی شد و با عجله بالای تپه رفت و با دورین بتماشا پرداخت. پس از اندك مدتی با خونسردی مراجعت نمود و تمسخرکنان گفت مجاهدین رشید اصفهان قافله شتر را با اردوی مسلح اشتباه کرده اند. اینجانب از اظهارات سردار محیی خجل و شرمنده شدم و ناگزیر چیزی نگفتم و چند لحظه بعد اردو بعزم عسکر آباد از منظریه حرکت کرد.

پس از طی مسافتی از راه، ناگاه عده نسبتاً زیادی سواره نظام روس از جلو تپه ها نمایان شدند و معلوم شد حدس اینجانب صائب بوده است. طرفین چون هیچکدام منتظر چنین پیش آمدی نبودند بفوریت خود را جمع و جور نمودند و پس از چند دقیقه صدای سوت شدیدی بلند شد و قزاقهای روس شمشیر کش بطرف مجاهدین حمله کردند. رضاخان روی قاطری که تشك و پالان داشت نشسته بود که یکی از قزاقها شمشیر را حواله سراو کرد ولی اتفاقاً شمشیر بر سراو اصابت نمود و تشك و پالان را از هم درید. رضا خان بلادرنگ با هفت تیرکمری سوار روس را از اسب بزیر انداخت.

رضا جوزدانی بتشویق شیخ محمدعلی کلباسی که اوایل همین کتاب
ضمن فعالیت‌های مشروطه طلبان اصفهان از او نام برده شده در جنگ با
روسها شرکت کرده بود .

در این جنگ شدید تن بتن عده ای از طرفین بقتل رسیدند و

شیخ محمدعلی کلباسی



حاج شیخ محمد علی کلباسی

چون مجاهدین با اسلحه گرم از خود دفاع میکردند کمتر تلفات دادند .
وقتی اردوی بزرگ روسها رسید مجاهدین لاعلاج بکاروانسرای منظریه
پناه بردند و کاروانسرا از طرف روسها بمحاصره درآمد . زد و خورد تا
اوایل شب ادامه داشت و سلطان ژاندار مری با چند نفر ژاندارم و دو

ماکزیم در يك برج و رضا خان و سردار محیی و سردارصولت و چند نفر در برج دیگر بودند که ناگهان نوری عظیم تمام صحن کاروانسرا و برجها را روشن کرد .

در این هنگام سلطان ژاندار مری فریاد کشید که روسها بوسیله نور افکن میخواهند وضع را تشخیص و افراد را هدف گلوله قرار دهند و افراد باید فوراً برای اینکه هدف گلوله واقع نشوند خود را پنهان کنند . طولی نکشید که غرش شدید توپ بگوش رسید و گلوله توپ از بالای کاروانسرا گذشت . روسها مجدداً با نور افکن همه جا را روشن کردند و بدنبال آن گلوله دیگری وسط کاروانسرا منفجر گردید . گلوله سوم ببرجی که ژاندارمها در آن موضع گرفته بودند اصابت نمود و سر برج را خراب کرد .

چون دیگر جای درنگ و توقف نبود و روسها درازکش با سینه بطرف قلعه پیش میامدند و مسافت زیادی باقلعه نداشتند ماکزیم ژاندارمها بکار افتاد .

روسها که وضع را چنین دیدند از زمین برخاسته عقب گرد کردند . در همین حال هردو ماکزیم ژاندارمها بکار افتاد و نفرات دشمن که بزمین میفتادند بخوبی دیده میشدند . در نتیجه انفجار گلوله توپ روسها ، دواسب گاری ژاندارمری سقط گردید و يك گاری هم از حیز انتفاع افتاد .

پس از عقب گرد روسها مجاهدین بلا درنگ از کاروانسرا خارج شدند و شتابان راه قم را درپیش گرفتند و میرزا علی اکبر ساعت سازه هم پس از این قضیه از مهاجرت پشیمان گردید و بعد از خروج از کاروانسرا پیاده بطرف تهران فرار کرد .

مجاهدین از کاروانسرا که دور شدند کنار راه قم مورد هجوم روسها واقع و در این زد و خورد هفت نفر ژاندارم کشته شدند و بقیه بهر ترتیبی بود خود را به پل عسگر آباد رسانیدند. در عسگر آباد بعد از اینکه یقین حاصل شد روسها شبانه بتعقیب مجاهدین نخواهند آمد موضوع دفن ژاندارمهای مقتول مطرح گردید و تصمیم گرفته شد جنازه‌ها را بهر ترتیبی که هست برای کفن و دفن بعسکر آباد انتقال دهند زیرا میگفتند روسها بمردۀ دشمن نیز اکتفا نکرده جنازه‌ها را با شمشیر قطعه قطعه مینمایند.

اینجانب داوطلب شدم که اجساد ژاندارمها را بعسکر آباد انتقال دهم و برای انجام این منظور يك گاری دوچرخه بايك رأس اسب ازطویلۀ ارباب علی عسکر متصدی چاپار خانه دولتی برداشته باتفاق علی خان مشکوتی و پهلوان رضا کاشانی و صوات خالد آبادی ویست نفر سوار با کمال حزم و احتیاط عازم محل زد و خورد شدم. نزدیکی محل از اسب پیاده شدیم و چند نفر را برای نگاهداری اسب‌ها گذاشته بقیه بطرف اجساد حرکت کردیم و جنازه‌ها را بدوش کشیده بگاری دو چرخ که همراه برده بودیم انتقال دادیم.

بعد از مراجعت به عسگر آباد چند نفر روی پل منتظر ما بودند و از این که ما مأموریت خود را بدون مقابله با خطر انجام داده‌ایم اظهار مسرت کردند.

سردار محیی از قهوه‌چی عسگر آباد تقاضا کرد که اجساد مقتولین را بخاك بسپارد ولی وی گفت که چون صبح نزدیک است و بیم آن میرود که قزاقهای روس رسیده خودم را هم بکشند بهتر این است که اجساد

را از بالای پل برود خانه بیندازید تا پس از اینکه اردوی روس از محل دور شد نسبت به کفن و دفن آنها اقدام شود . سردار محیی با پرداخت هفت لیره عثمانی به قهوه‌چی او را بحضرت معصومه قسم داد که نسبت بدفن کشته شدگان کوتاهی و مسامحه نکند و مجاهدین بعد از حصول اطمینان باینکه در موقع فرصت مقتولین بدفن خواهند رسید بطرف قم رهسپار شدند .

گفتار سیزدهم

اشغال قم از طرف اردوی روس و زندانی شدن

مؤلف

چون دو شبانه روز بود که افراد اردو غذای حسابی نخورده و اسبها هم از کمی علیق از کار افتاده بودند لذا مجاهدین پس از ورود بقم قبل از هر چیزی بفکر غذای خود و خوراک اسبها افتادند .

نگارنده در اثر مسافرتهاى متوالی با دو نفر در قم خصوصیت و دوستی زیاد پیدا کرده بودم و این دو نفر یکی صمصام بود که سالها ریاست نظمیة آن شهرستان را داشت و دیگری سید محمد معروف بامام که دارای دو دستگاه عمارت زواری در خیابان حضرتی بود . لدی‌الورود بمنزل سید محمد امام رفتم و پس از تهیه جا و مکان شبانه برای کسب اطلاع بعمارت اتابیکی که محل تشکیل کمیته دفاع ملی بود رهسپار گردیدم . معلوم شد اعضای کمیته پس از اطلاع از انصراف حرکت شاه در روز قبل از قم به کاشان رفته‌اند تا از آنجا عازم اصفهان شوند .

خواربار فروشان قم شبها را جلوی دکانین خود پرده‌ای میکشند که آنرا تجیر میگویند تا اثنایه دکان باینوسیله از دستبرد و دله دزدی

محفوظ بماند . پس از عبور از بازار شنیده شد که سوارها چون از گرسنگی
بستوه آمده بودند. تجیرها را پاره کرده و حتی المقدور خواربار و خوراکیها
را غارت نموده اند.

اینجانب بهر زحمتی بود همان شبانه منزلی را که سردار صولت در
آنجا سکونت داشت پیدا کردم و چون خبر حرکت اعضای کمیته ملی را
باو دادم وی توقف در قم را باین ترتیب جایز ندانست و صلاح در این دید که
بلادرنگ مجاهدین از قم حرکت نمایند .

اینجانب با سوارهای سردار صولت از قم حرکت و سه روز
در پاسبانان چهارفرسخی قم که در کنار راه کاشان واقع شده است توقف
کردیم و ضمن تحقیقاتی که از مسافرین بعمل آمد معلوم گردید روسها وارد قم
شده و تصمیم گرفته اند هفت روز در آنجا توقف نمایند. چون اطمینان
حاصل شد که روسها تا يك هفته به تعقیب مجاهدین نخواهند رفت سران
اردو بمشورت نشستند و قرار شد یکنفر بطور ناشناس بقم رفته پس از
اطلاع از تعدا دنفرات قزاق و میزان مهمات و ساز و برگ جزگی آنها
مراجعت کند .

چون قرعه فال بنام نویسنده این سطور افتاد بین الطلوعین با يك
نفر از سوارهای شخصی بطرف قم حرکت کردم و در قریه گز دو فرسخی
شهر اسلحه خود را که عبارت از يك تفنگ سه تیر و يك قبضه ده تیر کمری
بود با پنج لیره بگماشته خود تحویل و دستور دادم که هر گاه تا پنج روز
مراجعت نکردم اسب و اسلحه را برداشته بکاشان یا هر کجا که اعضای
کمیته ملی هستند روانه شود .

مقارن غروب بود که وارد قم شدم و طبق معمول بهمارت زواری

سید محمد امام رستم . اردوی روسها در کاروانسراهای کنار رودخانه منزل داشتند و صبح روز بعد با کمال دقت مشغول کنجکاو و تفتیش شدم و حوالی عصر بر این جانب معلوم شد که اردوی روسها از دوهزار سوار و چهار ارابه توپ بزرگ و چندین ماگزیم تشکیل گردیده است . روز بعد مقابل صحن قدم میزدیم که ناگاه دو نفر سالدات روس و یکنفر پلیس جلو آمده پرسیدند از کجا آمده اید و عازم کجا هستید .

در جواب گفتم از اصفهان برای زیارت آمده و در عمارت زواری سید محمد امام منزل دارم و پس از یکی دو روز عازم مراجعت باصفهانم . پلیس با زبان ترکی شکسته با سالداتها مختصر گفتگویی کرد و بعد بمن گفت برای پاره ای تحقیقات، شما باید با ما بنظمیه بیایید .

چون صمصام رئیس نظمیه با این جانب دوستی دیرینه داشت از این پیش آمد بیمی بدل راه ندادم و با سالداتها راه اداره نظمیه را پیش گرفتم . در اطاق رئیس نظمیه بجای صمصام یکنفر صاحب منصب روس و پهلوی او میرزا صادقخان اتاییکی نشسته بود .

یکی از سالداتها بزبان روسی گزارش داد و صاحب منصب روس بعد با میرزا صادقخان مشغول مذاکره شد . در این اثنا صمصام رئیس نظمیه وارد شد و در يك گوشه اطاق روی صندلی فرسوده ای نشست و چون مرا بآن حال دید متقلب گردید و سر را بزیر انداخت . از قیافه ای که صمصام با مشاهده این وضع بخود گرفت بوخامت کار پی بردم ولی خونسردی خود را از دست ندادم .

میرزا صادقخان پرسید اهل کجا هستید و شغلتان چیست و برای چه کاری بقم آمده اید وقتی گفتم فقط برای زیارت حضرت

معصومه به قم مشرف شده‌ام قهقهه خنده را سرداد و گفت شما و عده‌ای
جهال خیال میکنید میتوانید با دولت مقتدر تزاری روس مخالفت کنید؟
و وقتی گفتم من یکنفر طیبم که بمنظور زیارت به قم آمده‌ام و مقصود از
این اظهارات را نمی‌دانم چیست، باز خنده مفصلی کرد و بعد با صاحب‌منصبان
روس مشغول مذاکره شد.

در این هنگام چون من متوجه شدم که صمصام بیچاره از این بیش
آمد سخت نگران و هراسان شده‌است با اشاره سر عدم اهمیت موضوع را
خاطر نشان کردم و میرزا صادق‌خان گفت جناب پالکونیک میفرماید شما
جزو سواران چریک بوده‌اید و بمحض اینکه من گفتم اشتباه کرده‌اند با
کمال وقاحت بنای هتاک را گذاشت.

وقتی دیدم میرزا صادق‌خان در فحاشی زیاده‌روی میکند با ملایمت
گفتم جناب‌عالی ایرانی و مسلمان هستید و شایسته نیست يك نفر سید
مسلمان ایرانی را که هموطن شما میباشد برای رضایت اجنبی اینطور
بی‌محابا بیاد فحش و دشنام بگیرد. این سخن بجای اینکه در میرزا صادق
خان مؤثر واقع شود بیشتر او را عصبانی کرد و معلوم شد این مرد اجنبی
پرست کاسه گرمتر از آتش میباشد.

یکی از سالداتهای روس که مثل مجسمه جلوی میز ایستاده بود
طبق دستور میرزا صادق‌خان دست مرا گرفت و از اطاق خارج کرد و در
جوار یکی از اطاقها در درگاهی کوچکی که يك متر و نیم در يك متر
وسعت داشت و از خاکه‌های سیاه رنگ کف آن معلوم بود که انبار زغال
بوده زندانی کرد.

این باز داشتگاه بقدری تاریک بود که جای دیده نمیشد و پس

از چند ساعت چشم به تاریکی آشنا گردید. بعد از مدتی، از مذاکرات پاسبانهای پشت زندان معلوم شد شب فرا رسیده و مسلماً تا صبح روز بعد در این زندان خواهم بود. یکی دو ساعت بعد یکی از سالدانهای روس در را باز کرد و از لای در يك قطعه نان سیاه که معلوم نبود در چه عصر و زمانی پخته شده و يك کاسه سفالین آب روی زمین گذاشت و مجدداً در را بست و بی کار خود رفت. چون گرسنگی متدرجاً مستولی شد نان را برداشتم تا بهر تریبی هست با آن سد جوع کنم ولی متأسفانه بقدری خشک و غیر مأکول بود که از خوردن آن صرف نظر کردم و عطای سرباز تزاری را بلباقش بخشیدم و در نتیجه خستگی بخواب عمیقی فرو رفتم.

بامدادان که از خواب بیدار شدم اتفاق شرم آوری افتاد که شرح آن خارج از ادب است ولی برای اینکه خوانندگان عزیز کاملاً از وحشیگریهای سربازان تزاری اطلاع حاصل کنند ناگزیر چگونگی جریان اجمالاً توضیح داده خواهد شد:

صبحگاهان یکی از سالدانها در را باز کرد و بدون توجه باینکه موجود بیگناهی در نتیجه مظالم حکومت تزاری در گوشه این بیغوله افتاده و با سرنوشت شوم خود در جنگ و پیکار میباشد سر تا سر کف محوطه را خیس و آلوده کرد

در ابتدا اینجانب بخیال اینکه او از وجود یکنفر دیگر در این محل بی اطلاع است بنای داد و فریاد را گذاشتم ولی او بدون اعتنا باین سر و صداها مثل حیوان بکار خود ادامه داد و وقتی این عمل بوسیله سربازان دیگر هم تجدید گردید معلوم شد فرزندان نیکالاً عالمأ عامداً

این عمل ناهنجار را مرتکب میشوند .

چند ساعت بعد که مرا به دفتر رئیس نظمیه احضار کردند بی اختیار از حال طبیعی خارج و با این و آن گلاویز شدم .

صمصام رئیس نظمیه معلوم بود که از این پیش آمد فوق العاده ملول و دلتنگ گردیده و مخصوصاً چون کاری از دستش ساخته نیست بیشتر ناراحت و مکرر است .



سید رضا میرزاده عشقی

استنطاق شروع شد :

س- گفتی اسمت چیست ؟

ج- سید نورالله

س- شغل ؟

ج- طبابت

س- اهل کجا هستی ؟

ج- اصفهان

س- برای چه قم آمده ای ؟

ج- برای زیارت

س- چند مرتبه تا کنون بقم آمده اید ؟

ج- معمولاً هر شش ماه یک مرتبه برای زیارت میایم

س- کجا منزل میکنی ؟

ج- عمارت زواری سید محمد امام

س- سید محمد ترا میشناسد ؟

ج- بلی

س- چند روز است وارد شده اید ؟

ج- دو روز

س- جمعیت سبک (چریک) سوارها را کجا دیدید؟

ج- درین راه کسی را ندیدم

س- به چه وسیله بقم آمدید؟

ج- با مکاری

س- مکاری کجاست؟

ج- مکاری قهرودی بود و بار رشت داشت و پس از یکشب توقف
بآنجا حرکت کرد.

میرزا صادقخان از این سخن بخنده در آمد و گفت معلوم میشود
از آن کهنه اصفهانیهای ناقلان هستی و ضمناً بسالداها دستور داد مرا بهمان
زندان کذائی ببرند.

در موقع خروج گفتم ضعف دولت ما بجائی رسیده که سربازان
اجنبی بمقدرات و سرنوشت مردم ایران حکومت میکنند و شما قدرت
آنرا دارید که هر کاری خواسته باشید انجام دهید ولی تقاضا میکنم دستور
دهید این آقایان سالداها که بزعم شما نماینده یک کشور متمدن هستند
محل ادرار خود را تغییر دهند و زندان را بجای مستراح نگیرند. حضار
بخنده افتادند و دوستان بدل رنجیدند و از بیم دم برنیاوردند.

در موقع خروج از اطاق بهمان پاسبانی مصادف شدم که مرا به
اداره نظمیه جلب کرده بود. اضطراراً گفتم اگر ممکن است لقمه نانی
برای من فراهم کن که از دیروز تا بحال چیزی نخورده ام. پاسبان در
جواب گفت: اگر وجه لازم پردازید هرچه خواسته باشید برای شما
فراهم خواهد کرد.

من باو متذکر شدم که در موقع تفتیش فقط یازده لیره داشتم که سالداتهای مأمور زندان از جیب من در آوردند. پاسبان نامبرده اعتنائی ننمود و سالداتها مرا مجدداً بزندان بردند و بعد از یکی دو ساعت در را باز کردند. همان پاسبان يك نیمه نان سنگك با کمی پنیر بمن داد و گمت قراول زندان با من دوست است و با آوردن غذا از خارج زندان موافقت کرده ولی از این ماجرا دیگری نباید مطلع شود.

شب را در زندان بسر بردم و فردا صبح مجدداً مرا بدفتر رئیس نظمیہ بردند و همان اشخاص روز بعد بعلاوه سید محمد امام حضور داشتند.

میرزا صادقخان از سید امام پرسید این شخص را میشناسی؟ گفت بلی این آقا طبیب است و سالی دو مرتبه برای زیارت بقم میاید و در جواب اینکه در موقع توقف سوارهای مخالف در قم بوده یانه گفت خیر دو روز بعد از حرکت آنها وارد شد.

جلسه بازجوئی بهمین جا خاتمه یافت و مجدداً مرا بزندان بردند و تا طرف عصر در آنجا بودم و از جوابهای سید امام اطمینان قلب پیدا کردم.

حوالی غروب پالکنيك روس و صمصام رئیس نظمیہ و بعد سید محمد امام بعمارت شهربانی آمدند و مرا نیز بمحوطه اداره منتقل کردند. مذاکرات پالکنيك با سید امام و رئیس شهربانی بطول انجامید و پس از اینکه رئیس شهربانی از اطاق خارج شد یکی از پاسبانها گفت باین زندانی که پای دیوار نشسته خوراك داده اید یا خیر و پس از صدور دستور تهیه غذا در موقع خروج با کمال احتیاط لبخندی زد که من کاملاً دریافتم قضایا

بنحو دلخواه خاتمه یافته است .

شب را باز در نظمیه بسر بردم و صبح روز بعد مرا باطاق پالکنیک احضار کردند و میرزا صادق خان گفت شما باید کفیل بدهید که از قم خارج نشوید و چون پرسید آیا در قم آشنا دارید و من جواب منفی دادم از سید محمد امام ضمانت نامه ای گرفتند و مرا آزاد کردند . اینجانب باتفاق سید محمد امام از نظمیه بیرون رفتم و معلوم شد جریان بازجوئی مرا شب همان روز استنطاق، رئیس نظمیه باو اطلاع داده و تأکید کرده است که در صورت تحقیق بهمان ترتیب پاسخ بدهد تا با اظهارات من تناقض نداشته باشد .

دو سال بعد از این حادثه شوم یکروز در تهران هنگام عبور از خیابان میرزا صادق خان را بوضع اسفناکی در یکی از قهوه خانه های درجه سه تهران مشاهده کردم که در نتیجه خدمت به بیگانگان و خیانت بمادر وطن دچار عواقب وخیمی شده است .

خلاصه پاسی از نیمه شب که گذشت صمصام با لباس کشوری وارد منزل سید محمد امام شد و از آزادی من ابراز مسرت کرد و صبح روز بعد قبل از طلوع آفتاب با گاری پستی عازم کاشان شدم .

پس از ورود به پاسنگان معلوم شد گماشته اینجانب طبق قرار قبلی پنج روز در آنجا معطل و چون از بازگشت من مأیوس میشود عازم کاشان میگردد .

من وقتی به کاشان رسیدم که اعضای کمیته عازم اصفهان بودند و رؤسا و افراد عموماً از مراجعت من اظهار خوشوقتی نمودند . سردار صولت گفت بهتر این است باقای مدرس مراجعه و از او کسب تکلیف شود

که آیا همراهان باتفاق اعضای کمیته ملی باصفهان بروند یا مأموریت دیگری بعهده آنها محول خواهد شد .

من بلا فاصله خود را به مدرس که عازم حرکت بود رسانیده جریان را با او درمیان گذاشتم و چون وی از آشفتگی اوضاع نگران بود تکلیف صریحی معین نکرد و گفت فعلا چون کاشان در معرض تهدید قوای روس واقع شده باید هرچه زودتر اینجا را تخلیه کرد .

سردار صولت هم که اوضاع را چنین دید از کاشان بطرف مزد آباد اردستان ملکی سهام السلطنه عرب پدزن خود رفت و سایرین عازم اصفهان شدند .

گفتار چهاردهم

کشمکش آزادیخواهان با عمال روسیه و عملیات

فرزندان ظل السلطان در اصفهان

اعضای کمیته ملی که وارد اصفهان شدند حاج سید حبیب الله امین التجار از آنها پذیرائی کامل بعمل آورد و هر يك بفرخور شأن و مقام خود در منزل یکی از آزادیخواهان و معارف اصفهان سکونت اختیار کردند ولی بیشتر در منزل امین التجار وارد شدند.

امین التجار يك شب از شیخ الاسلام و دکتر مسیح خان حافظ الصحه و سید نعمت الله افتخار السادات و شکر الله خان لبنانی و شیخ محمد حسین قمشهای و سید نورالدین خان استوان و میرزا آقاخان لبنانی دعوت کرد و با حضور چند نفر از سران کمیته دفاع ملی در اطراف اوضاع مملکت مذاکرات لازم بعمل آمد و سرانجام قرارداد با اتخاذ تدابیر لازم موافقت مرتضی قلی خان پسر مصمصام السلطنه جلب شود و پس از تجهیز قوای مسلح مکفی بطرف کرمانشاه که مقر نظام السلطنه و اردوی مجاهدین ملی است حرکت کند.

اشخاص نامبرده بالا بفعالت پرداختند و بعضی از آنها پس از تکمیل
قوا عازم کرمانشاه شدند. پس از حرکت قوای مجاهدین کمیته ملی اصفهان



رضا قنیه خان نظام السلطنه

تصمیم گرفت ژاندارمهای
مقیم اصفهان را نیز بجهت
جنگ کرمانشاه بفرستد و
اجرای این تصمیم را با
صاحبمنصبان ارشد ژاندارمری
سرتیپ حیدرقلی خان پسیان
و مازر عبدالعلی خان اعتماد
مقدم و مازر فضل الله خان در
میان گذاشت و چون چناندر
فرمانده سوئدی تشکیلات
ژاندارمری با این امر مخالف
بود شبانه او را دستگیر و دو
روز در منزل حسن علیزاده

یکی از مجاهدین ملی توقیف کردند. سپس مبلغ پانصد تومان وجه نقد باو
پرداخته ویرا روانه شیراز نمودند.

قوای ژاندارمری اصفهان با مهمات کافی که در اختیار داشت باتفاق
محمد کریمخان گزی و میرزا آقا خان و شکرالله خان لبنانی و یکصد و
هشتاد نفر مجاهد اصفهانی عازم جبهه کرمانشاه شد. پس از حرکت قوا
حاج آقا نورالله نویسنده را احضار کرد و دستور داد فوراً بمزد آباد
بروم و سردار صولت را با کلیه سوارهای مسلح که در اختیار او بود

بقصبة قمشه (شهرضا) حرکت دهم.

آن عده از اعضای کمیته ملی هم که به شلمزار رفته بودند در آنجا تشکیل جلسه داده با مرتضی قلیخان صمصام وارد مذاکره شدند. مرتضی قلی خان پس از اندکی مطالعه گفته بود حرکت من مستلزم سه شرط است :

۱- دولتین آلمان و عثمانی که همعهد و هم پیمان ما هستند استقلال و تمامیت ایران را تضمین نمایند.



اعضای هیئت حکومت موقتی : از راست جناب آقای امان الله اردلان (حاج عز الممالک) - مرحوم محمد علی فرزین - مرحوم ادیب السلطنه (حسین سمیعی) - مرحوم رضاقلیخان نظام السلطنه - مرحوم سید حسن مدرس - جناب آقای محمد علی مافی (نظام السلطنه فعلی) - مرحوم قاسم صور اسرافیل.

۲- اسلحه و پول باندازه مکفی برای سواران بختیاری بفرستند.

۳- سید نعمت الله افتخارالسادات را همراه خود بکرمانشاه ببرند

و کمیته دفاع ملی قرارداد مربوط باستقلال و حاکمیت ایران را بامضای

نمایندگان مجاز و صلاحیتدار آلمان و عثمانی رسانیده با پول و مهمات تحویل او بدهند و وی چگونگی را بشلمزاراطلاع دهد تا من و سواران بختیاری بلادرنگ حرکت نمائیم .

اعضای کمیته دفاع ملی از شلمزار حرکت نموده از خط بروجرد عازم کرمانشاه شدند و دربروجرد وقتی خبردارشدند که روسها نهند و کرمانشاه را تصرف کرده اند تغییر مسیر دادند و بخرم آباد رفتند . از خرم آباد باکمک و همراهی نظرعلی خان امرائی از رود صیمره لرستان گذشته عازم قصر شیرین شدند و درهمین اوان شنیده شد که عارف قزوینی و عشقی دوشاعر ملی نیز بمهاجرین پیوسته اند . از قصر شیرین نیز عده ای از مهاجرین در اثر فشار روسهای تزاری به بغداد رفتند و مدتی درعراق عرب متوقف گردیدند .

پس از چندی انور پاشا از اسلامبول به بغداد رفت و با کمیته دفاع ملی قراردادی بست که نظام السلطنه و سران مجاهدین به اتفاق چهار هزار فرعسگر ترك بایران مراجعت و روسها را از ایران خارج کنند . بموجب قرارداد منعقدہ يك كردارمه قشون عثمانی از بغداد بایران وارد شد و باکمک مجاهدین ایرانی قوای روسیه تزاری را تاگردنه آوج همدان عقب نشانید .

جنگهای گردنه آوج چند روزی بطول انجامید و درهمین گیرودار ابوالقاسمخان ضرغام و محمدخان سالاراعظم و مهدیقلی خان سالارمسعود و بهادر السلطنه با عده ای باردوی مجاهدین ملحق گردیدند .

اما علت مراجعت مجاهدین اصفهان که به بلعی آباد رفته بودند و

و حرکت عده‌ای بسمت کرمانشاه و جمعی باصفهان طبق اظهارات آقای مدرس این بود که پس از حرکت قوای روس از کرج احمدشاه با جمعی از درباریان تصمیم گرفت باصفهان عزیمت و پایتخت را بآنجا منتقل نماید و حتی کلیه جواهرات سلطنتی و اشیاء نفیسه متعلق بشاه و دولت را جمع‌آوری کرده و آماده حرکت بودند که سفرای انگلیس و روس بلافاصله حضور شاه شرفیاب گردیده بالصراحه خاطر نشان کردند که هرگاه از این تصمیم که علیه منافع متفقین است انصراف حاصل نکند بسر نوشت محمدعلی میرزا دچار خواهد شد.

شاه جوان با درباریان و رجال سیاسی بمشورت پرداخت و باوجود اینکه مستوفی الممالک رئیس الوزرای وقت با انصراف شاه مخالف بود درباریان و معمرین قاجاریه عزیمت شاه را جایز ندانستند و سرانجام شاه را از اجرای این تصمیم منصرف نمودند.

مرحوم مدرس بنگارنده گفت وقتی خبر انصراف شاه از طهران به کمیته دفاع ملی قم رسید سران مهاجرین مصلحت چنین دیدند که اردوی مجاهدین از علی آباد مراجعت نموده پس از تکمیل قوا و تهیه مقدمات با سربازان روسیه که بی طرفی ایران را نقض نموده و وارد ایران شده‌اند بجنگ و جدال پردازند.

بطوریکه قبلا تذکر داده شد نگارنده بنا بدستور حاج آقا نورالله بمزدآباد اردستان رفتم و پس از چند روز توقف باتفاق سردار صولت و سهرابخان ارشد و عده‌ای سوار مسلح از راه رودشتین عازم جرقویه شهرضا شدیم.

قصبه قمشه در دو کیلو متری شاهرضا واقع شده و در آن تاریخ

دارای حصارى محكم و برجهاى متعددى بود . چون اهالى قمشه كه فعلا شهرضا ناميده ميشود بدستور عليرضا خان كلانتر تمام برج و باروها را سنگربندى نموده بدون اجازه كلانتر اجازه ورود نمى دادند و دهكده شاهرضا هم داراى چند خانوار بيشتر نبود و آذوقه كافى براى اردوى اردستان فراهم نمىگريد سردارصورت و رضاخان جوزدانى و سهرابخان ارشد بفرچاره جوئى افتادند و از آنجاى كه نويسنده با عليرضا خان، كلانتر قمشه، دوستى ديرينه داشت شخصاً داوطلب شدم كه عازم قمشه گرديده پس از جلب موافقت او به تهيه آذوقه پردازم .

اين پيشنهاد مورد پسند واقع گرديد و اينجانب اسب و اسلحه و ساير لوازمات شخصى خود را به ميرزا ابوطالب خان شيروانى منشى سردار صولت كه بعد ها روزنامه ميهن را انتشار داد و يكي دودوره هم بوكالت مجلس شورى ملي انتخاب شد تحويل داده به تنهائى راه قمشه را پيش گرفتم .

از نزديكى برج بوسيله يكي از تفنگچى هاى قمشه از عليرضا خان تقاضاى ملاقات كردم و پس از نيم ساعت نامبرده مراجعت و در قلعه را باز كرد و اينجانب را بمنزل عليرضا خان راهنمائى نمود . خوانين قمشه پس از احوالپرسى و تعارفات مقدماتى علت آمدن سردار صولت را جويبا شدند . اينجانب جريان را توضيح داده گفتم كه سردارصورت بنابدستور حاج آقان نورالله بآن حدود رفته و پس از ملاقات با او مراجعت خواهد كرد و مطلقاً خيال تجاوز و تعرض بسكنه قمشه را ندارد و فعلا از لحاظ آذوقه در مضيقه افتاده و حاضر است مايحتاج اردو را در مقابل

اهالی قمشه از سردار صولت کمال اطمینان را دارند و فقط از رضا خان جوزدانی که سابقه شرارت دارد متوحش و نگران میباشند. اینجانب چون از سابقه رضاخان اطلاع کامل داشتم نگرانی مردم را بيمورد ندانسته موضوع را دنبال نکردم و فقط مسئله تهیه و حمل آذوقه را تعقیب و از آنها چاره جوئی نمودم.

علیرضا خان گفت آذوقه م. ورد احتیاج را صورت بدهید تا بوسیله تفنگچی های قمشه بشاهرضا بفرستم و شما شخصاً تحویل گرفته رسید بدهید و بموقع حساب آنرا تصفیه کنید. مسئله تهیه آذوقه بهمین ترتیب حل و فیصله پذیرفت.

عصر روز دوم اسفند ۱۲۹۳ شمسی قاصدی از طرف آقا نورالله رسید و قرار شد سردار صولت و رضاخان جوزدانی به آسیاب يك فرسنگی قمشه روانه گردیده با آقا ملاقات کنند.

حاج آقا نورالله بسردار صولت و رضاخان دستور داد که چون روسها در کاشان متوقف گردیده و سردار اشجع حاکم اصفهان هم شهر را تخلیه نموده و با اتباع خود به بختیاری رفته است صلاح در این است که اردو باصفهان عزیزت و شهر را تصرف نماید و خود او نیز بقلعه نور آباد نزدیکی شهر رفته منتظر نتیجه خواهد بود.

پس از خانمه مذاکرات، سردار صولت و همراهان روانه شاهرضا گردیدند و اینجانب نیز برای پرداخت قیمت اجناسی که ه علیرضا خان فرستاده بود عازم قمشه شدم ولی آنچه کردم نامبرده از دریافت وجه امتناع نمود و گفت این جمعیت مهمان و وارد بر ما بودند و علت عدم پذیرائی سردار صولت و همراهان تنها همان وجود رضاخان بود که مردم

از او نگرانی داشتند.

روز سوم اسفند از شاهرضا حرکت و شب را در مهیار توقف کرده روز بعد وارد اصفهان شدیم. خوانین مستقیماً بعمارت حکومتی رفتند وعده‌ای نیز در باغ سردار ظفر واقع در چهارباغ که فعلاً محل اداره



مرحوم سید حسن مدرس

کاراست سکنی نمودند و سوارها نیز در کاروانسراهای اطراف میدان شاه

روز بعد از دروازه آهنگران تا گز سه فرسخی شهر و سایر دروازه ها قراول و دیده بان گذاشتند ولی ضمناً طرفداران متفقین هم از قییل محمود میرزا یمین السلطنه و اکبر میرزا صارم الدوله و همایون میرزا امیر ارفع فرزندان مسعود میرزا ظل السلطان در خفا بتهیه قوا میپرداختند.

چهارده روز بعد، از گز و برخوار خبر رسید که اردوی روس وارد مورچه خورت شده است. بشنیدن این خبر مجاهدین بتعداد قوای دروازه ها افزوده آماده دفاع شدند.

عصر روز سی ام اسفند ۱۲۹۳ شمسی روسها براهنمائی یمین السلطنه و صارم الدوله و همایون میرزا و احمدخان مفخم الملك (نیک بی) که طرفدار متفقین بودند بدروازه تهران آهنگران رسیدند.

قوای مجاهدین که بیرون دروازه سنگر بندی کرده بودند بدفاع پرداختند و تا چند ساعت روسها را متوقف نموده از پیشروی باز داشتند در همین گیرودار طرفداران روس از عقب بقوای ملی حمله نموده کار را بر آنها سخت گرفتند.

مجاهدین که وضع را چنین دیدند پس از دادن چند نفر تلفات از راه بید آباد باصفهان برگشته از پل چهار باغ از شهر خارج شدند. هنگام عبور مجاهدین از چهار باغ ژاندارمهای مالیه بدستور میرزا قاسم خان آصف الملك شیرازی پیشکار وقت به آنها تیراندازی نموده یک نفر را بقتل رسانیدند و همین عمل ناجوانمردانه باعث شد که او به پشتیبانی روسها دو سال بدوات حساب ندهد و وجوه دولتی را حیف و میل نماید.

سوارهای شکست خورده یکسره راه قریه مبارکه لنجان را پیش گرفتند غافل از اینکه همایون میرزا قبلا عده ایرا در آنجا مسلح و آماده کارزار کرده است .

هنگامیکه اردوی مجاهدین بنزدیکی مبارکه رسید تفنگچیهای آنجا شروع به تیراندازی کردند ولی در مقابل حملات مجاهدین تاب مقاومت نیاوردند و سواران ملی قریه را متصرف شدند .

پس از استقرار اردو در مبارکه نگارنده با ده نفر سوار مأور شد که بقریه کهنه رفته حاج آقا نورالله را از جریان امور مستحضر نماید لذا شبانه به محل مزبور عزیمت و بوسیله حاج محمد علی آقا کدخدای آنجا با سید مهدی پیشکار حاج آقا نورالله ملاقات کردم و سپس وارد منزل آقا شدم .

حاج آقا نورالله با شب کلاه در رختخواب نشسته بود و چون از جریان امر اطلاع حاصل کرد بفکر فرورفت . اینجانب از او تقاضا کردم که فی الفور آماده حرکت و بار دو که از مبارکه بحسن آباد رفته است ملحق شود .

حاج آقا نورالله با تسبیح استخاره کرد و بسید مهدی دستور داد بلا درنگ کالسکه او را حاضر کنند . پس از يك ساعت که وسایل حرکت از هر جهت آماده گردید رعد و برق و طوفان شدیدی شروع شد و باران بشدت باریدن گرفت ولی با این وصف حرکت بتأخیر نیفتاد و اول آفتاب عید نوروز وارد حسن آباد شدیم .

گفتار پانزدهم

عملیات ظالمانه یحیی السلطنه در اصفهان و تبعید

حاج آقا جمال بطهران

اردوی مجاهدین بسفید دشت چهار محال منزل ابوالقاسمخان



بختیاری پسر ضرغام السلطنه رفته بود و ما نیز پس از سه ساعت توقف از حسن آباد عازم سفیددشت شدیم. اردو بیست و یک روز در سفید دشت توقف کرد و کلیه افراد تمام این مدت را مهمان ابوالقاسمخان ضرغام بودند.

صبح روز بیست و دوم اردیبهشت ۱۳۳۴ قمری نامه‌ای از ضرغام - السلطنه رسید که تمام مجاهدین را به فرا دهنه دعوت کرده بود و بموجب این دعوت اردو بعد از ظهر بطرف

جناب آقای محمد علی مافی
(نظام السلطنه) مسئول خارجه
حکومت موقتی

فرا دهنه حرکت نمود و مقارن غروب وارد آنجا شد .

ضرغام السلطنه موجبات پذیرائی مجاهدین را از هر جهت فراهم کرده بود . این مرد شریف و بزرگوار برای هر دسته بفرار و حال منزل مناسبی آماده کرد و حتی باقوام و بستگان خود که دارای ساختمانهای نسبتاً آبرومندی بودند دستور داد منازل خود را تخلیه کرده به میهمانان تازه وارد تحویل دهند و تمام مخارج افراد از آشپزخانه و یا آبدارخانه مرتباً پرداخت میکردید .

چند روز بعد حاج خسروخان سردار ظفر که در قریه « ده چشمه » ملك شخصی خود اقامت داشت از سران مجاهدین دعوت بعمل آورد و سرکردگان اردو پس از صوابدید ضرغام السلطنه بمحل موعود رفتند و در آنجا هم از عموم با کمال احترام و محبت پذیرائی بعمل آمد .

یکی از روزها که وسایل ناهار در حوالی یکی از چشمه سارهای ده چشمه فراهم گردیده بود شاعر شهیر وحید دستگردی اشعاری چند در وصف الحال سران مهاجرین بنظم در آورد و قرائت کرد که از هر جهت مورد توجه عموم حضار واقع شد .

تمام این اشعار در یکی از تألیفات شاعر بنام « ره آورد وحید » بطبع رسیده و ذیلا يك قسمت از آنها برای سرگرمی خوانندگان عزیز درج میگردد و ضمناً توصیه میشود که علاقمندان برای استفاده از تمام ابیات این منظومه بکتاب ره آورد وحید مراجعه نمایند .

من و یاران مهاجر بتقاضای فلك

شب آدینه رسیدیم بصوب دزك

اعتماد است و مجاهد، صمد و مستوفی

جانب چهار محل تاخه با پویه و تك
خسته خاطر همه از بازی تقدیر قضا
بسته گردن همه را رشته تقدیر فلك
همه در بادیه رنج و عنا سرگشته
همه در زاویه فكر و فنا مستهلك
چار تكبیر زده هر يك بر هستی خویش
بتوانائی خود خواه فزون خواه اندك
همه را صورت از سیلی دشمن نیلی
همه را لشگری بگانه گریزانده بچك
تا به بغداد گریزند ز ترس ارشوند
سپه روس به زرگنده رود از قللك

☆☆☆

زبان حال سید حسین اعتمادالتجار

اعتماد است بدینگونه سخن سنج که کاش
بسماراهسپر میشدمی من ز سماء
آسمانا ز چه با مشت مرا کوبی بوز
روزگارا ز چه با اطمه مرا مالی پك
بخدا من نه مسلمانم و نه ایرانی
کیش من کفر و پدرهند و و مادر از بك
من نه در دام دموکرات بخود افتادم
که فکندند رفیقانم با دوز و کللك

گر چنین روز مرا بود مصور بخیال
از وطن نام نمیردم با چوب و فلک

زبانحال مجاهد السلطان

گوید اینگونه مجاهد که خدایا توبه
من طیبم نه مجاهد بهمه جن و ملک
بعد از این هر که مرا خواند مجاهد یکاش
نامش از دفتر ایجاد خدا سازد حک
جنگ با روس و من نسخه نویسی هیئات
صید عصفور مرا نیست میسر به پفک

زبانحال سردار معظم بختیاری

نیز سردار معظم به تبسم میگفت
کاین وطنخواهی بردامن 'یران زده لک
باچنین مایه هنرمندی و هوش و دانش
از طمع بود که در دام فتادید اینک
شد دچار تله روباه ز حرص دنبه
ماهی از خوردن نان گشت گرفتار تبک

زبانحال وحید

باچنین حال چنین گوید باخویش وحید
توبه از شاعری و شعر و شعور و مدرک

شعرارا سیاست چه وباملك چه كار
 بر سر خوان ادب باش نمكدان نمك
 گروطنخواهی اینستكه دونان راهست
 بر بریتانی و روس است وطن مستمسك
 ظل السلطان ز اروپا نتواند جنید
 ور كند جنبش، سر منزل او هست درك
 سببی ساز خدا یا كه ز ظل السلطان
 نخورد هیچ وطنخواه لگد یا جفتك
 حكران گشته در اصفهان محمودیمین
 تیغ زن گشته نوازنده تار و تنبك
 صارم الدوله وزیر است بملك ایران
 جای خربوزه گر گاب نشسته زردك
 باید این طایفه را كرد ازین كشور دور
 باید این طایفه را ساخت ز اسپاهان دك
 اینك ای حضرت سردار معظم برخیز
 تارهد كبك، بهم برشكن این سفت و د فك
 سپه آراسته كن زود بمیدان بگرای
 نیم و اندیشه ز دشمن ممكن الله معك
 سران مجاهدین چند شب در ده چشمه توقف نمودند و مجدداً
 بفرا دنبه رفتند و چند روز بعد «زایلر» شارژدافر آلمان با جعفرزاده منشی
 خود و صد و پنجاه نفر سوار وارد فرا دنبه شدند و ضرغام السلطنه از این
 عده نیز کمال پذیرائی را بعمل آورد.

بیست روز بعد مرتضی قلی خان، محرمانه بضرغام السلطنه خبر داد که سردار محتشم بسمت ایلخانی و امیر مجاهد بسمت ایلبگی منصوب گردیده و گویا مقامات انگلیسی با جلب رضایت سردار محتشم از او تعهد گرفته اند که بمحض ورود، سران مهاجرین و مجاهدین و زایلر آلمانی را دستگیر و بآنها تسلیم نماید.

چون شایع بود که سردار محتشم همین روزها وارد مرکز ایل بختیاری خواهد شد این خبر عموم مهاجرین را بو حشت انداخت و میرزا حبیب الله امین التجار و برادرش اعتماد التجار و معاضد السلطنه (ابوالحسن پیرنیا) و میرزا علی اکبر دهخدا و میرزا علی رضا مستوفی و صمدخان و مجاهد السلطان (نویسنده) کمسیونری ریاست معاضد السلطنه تشکیل داده بمشاوره پرداختند.

ضرغام السلطنه اظهار داشت تا یکنفر از بستگان و اقوام من در قید حیاتست محال است اجازه داده شود که دشمن بشما تعرض نماید و من تا جان در بدن دارم از شما دفاع خواهم کرد زیرا تا کنون سابقه نداشته است که مردم ایران بخصوص ایلات و عشایر میهمان و پناهنده خود را بدشمن تسلیم نمایند.

دهخدا ضمن تأیید اظهارات ضرغام السلطنه اظهار داشت در عین حال نیز از برادر کشی باید جلوگیری بعمل بیاید و سرانجام تصمیم گرفته شد که عموم در يك محل متمرکز نشوند و تك تك بآبادی های اطراف رفته در نقاط مختلف اقامت و ضمناً از حالات یکدیگر استحضار حاصل کنند.

ضرغام السلطنه با این تصمیم مخالفت میورزید ولی بالاخره امین التجار



و معاضد السلطنه بهر ترتیبی بود اورا متقاعد کردند .

در اجرای این تصمیم مرحوم علی اکبر دهخدا به محل معروف به قلعه تل
ملکی مرتضی قلی خان که در دامنه کوه عظیمی واقع شده رهسپار گردید
و امین التجار بایل قشقائی پناهنده شد . افتخار التجار و چند نفر دیگر عازم
دهکرد شدند و نویسنده این سطور به جو نقان منزل امیر جنگ رفت . در همین
اوقات حاج آقا نورالله در میان طایفه چهاراز که یکی از طوایف بختیارست
پنهان بود و ضرغام السلطنه شرحی به کدخدای چهاراز نوشت و دستور داد
ثقة الاسلام را با کمال احترام به فرادبنه روانه کنند که روز بعد نامبرده
وارد شد و پس از چند ساعت توقف باتفاق پنجاه سوار بختیاری و رضا
جوزدانی و هشتاد نفر از سوارهای او و معاضد السلطنه راه خونسار و اراك
را پیش گرفتند .

در همان اوقاتی که سردار محتشم و امیر مجاهد وارد شدند سوارانی
که حاج آقا نورالله را باراك برده بودند مراجعت نموده سلامتی آقا و
حرکت او را بسمت بغداد گزارش دادند و چون او از این مهلکه نجات
یافته بود سران مهاجرین اظهار خوشوقتی نمودند .

در این گیر و دار که سربازان روسیه تزاری باصفهان استیلا یافتند
بلوکات اطراف در میان فرزندان ظل السلطان که تحت الحمايه روس
بودند تقسیم گردید ، منجمله اداره امور حکومتی لبنان بعهده همایون میرزا
امیر ارفع واگذار شد و چون بر سر قصبه مبارکه میان او و حاج اسمعیل
یکی از محترمین محل اختلاف بود همایون میرزا موقع را مغتنم شمرد و
نامبرده را بیافتن گنج متهم کرد .

چند نفر از گماشتگان همایون میرزا باتفاق پنج تن از سادات های روس

برای دریافت نفایس مکشوفه روانه مبارکه شدند و منزل مسکونی حاج اسمعیل را مورد بازرسی قراردادند حتی زمین خانه را شکافته چون چیزی نیافتند بسیره قلّی چیهای قدیم مرغ و جوجه و گوسفند و بره صاحب خانه را بجای گنج گرفتند و سروسور مفصلی راه انداختند. صبح روز بعد هم پس از کتک زیادی که شبانه به حاج اسمعیل و اقوام او زده بودند تمام اثاثیه سبک وزن و سنگین قیمت او را غارت کرده عازم شهر شدند.

حاج اسمعیل ناچار باصفهان آمد و چگونگی را باطلاع حاج آقا جمال مسجد شاهی رسانید و نامبرده هم آنچه بهمایون میرزا و محمود میرزا یمین السلطنه حاکم وقت مراجعه کرد نتیجه‌ای نبخشید. احرار اصفهان و طرفداران کمیته دفاع ملی نیز همگی در این هنگام بکرمانشاه رفته بودند و یمین السلطنه و سایر فرزندان ظل السلطان و ماجرا جویان دیگر هم باتکای روسهای تزاری مثل ایلغاریان مغول بظلم و تعدی اشتغال داشتند.

چون حاج آقا جمال نسبت باحقاق حق حاج اسمعیل اصرار میورزید چند نفر سالدات روس شبانه بدستور یمین السلطنه بخانه حاج آقا جمال رفتند و او را با شب کلاه و لباس خواب بدون عبا و عمامه بکنسولگری روس جلاب و در آنجا زندانی کردند و چند روز بعد هم ویرا بطهران تبعید نمودند.

بعد از وقوع این حادثه چون مردم اصفهان از ترس سر نیزه قزاقهای روس عکس العملی ابراز ننمودند یمین السلطنه و دیگران جری تر گردیده برای تصفیه حسابهای شخصی مخالفین خود را بعنوان اینکه با سیاست

روسیه موافق و همراه نیستند تحت فشار قرار دادند و شیخ الاسلام و آقا کمال بروجردی و شهاب‌السادات را دستگیر و خانه هریک را غارت کردند.

خانه واثیه بی‌بی مریم بختیاری نیز که از طرفداران جدی آزادی خواهان بود در این گیر و دار بیگما رفت و املاک حاج آقا نورالله و حاج آقا جمال توقیف و محصول آنها مصادره شد. در این ایام عده‌ای از قزاقان روس برای تصرف قریه و رنامخو است و ضبط محصول آنجا از اصفهان حرکت کردند.

این قریه متعلق بضرغام السلطنه بود و در آن تاریخ محمدرحیم خان پسر او در آنجا سکونت داشت و چون روسها بطرف قریه نزدیک شدند در صدد دفاع برآمد.

قزاقهای وحشی روسیه تزاری هم برج و باروی قریه را که محل سکنی جمعی زارع و کشاورز بیچاره و بی‌پناه بود بتوپ بستند و محمد رحیم خان وعده کثیری زن و بچه را بقتل رسانیدند و فاتحانه وارد و رنامخو است و بخیال خود دژ تسخیر ناپذیر «تائن برک» را متصرف شدند.

روسها با کشتار سکنه و رنامخو است از اهالی سایر دهات زهر چشم گرفتند و مردم درهمه جا منتظر پیش آمد بودند که دستی از غیب برون آید و کاری، بکنند انگلیسها هم در این موقع بیکار ننشستند و چون بموجب قرارداد ۱۹۰۷ ایران را بدو منطقه نفوذ تقسیم کرده بودند به پیروی از روسیه همعهد و هم پیمان خود در مقام ایداء و آزار آزادیخواهان برآمدند.

چون دهکرد مرکز چهارمحال و بختیاری جزو منطقه نفوذ انگلیسها

بود دولت انگلیس کنسولخانه‌ای در آنجا دایر نمود و مستر حریص کنسول ده‌کرد مشغول مداخله در امور شد و برای اجرای دستورات خود عده‌ای سوار استخدام نمود .

مستر حریص بیش از سه ماه در ده‌کرد توقف نداشت که از طرف سفارت انگلیس احضار گردید و از راه سامان و نجف آباد عازم اصفهان شد . در کاروانسرای آتشگاه شش کیلومتری اصفهان توقف نمود و در یکی از اتاقها استراحت کرد و پس از چند ساعت صدای گلوله طپانچه از اتاق او بگوش رسید .

سواران هندی و بختیاری که همراه بودند در اثر صدای گلوله وارد اتاق شدند و معلوم شد حریص با گلوله مغز خود را متلاشی کرده است . از کاغذ پاره‌هایی که در کف اتاق پراکنده بود اینطور استنباط شد که نامبرده مدتی مشغول نوشتن بوده و هر نامه‌ای که مورد پسندش واقع نمیگردیده پاره میکرده و از نو شروع بنویشتن مینموده است .

کاروانسرا دار و کدخدای آتشگاه چگونگی را بشهر گزارش دادند و فوراً چند نفر مأمور از اداره حکومتی و کنسولگری اصفهان به محل حادثه رفتند و پس از تحقیقات لازم جنازه را با کاغذهای پاره پاره و اوراقی که سالم و دست نخورده بود بشهر انتقال دادند . علت انتحار مستر حریص برنگارنده وعده‌ای دیگر پوشیده است و معلوم نشد چرا نامبرده دست بخود کشی زده است .

اینک برگردیم بر سر داستان مهاجرینی که بکرمانشاه رفتند . آزادیخواهان اصفهان باردوی ملی نظام السلطنه مافی‌الملحق گردیده مدتی با روسها در جنگ و جدال بودند که چگونگی آن مفصل است و برای

اطلاع از تفصیل قضیه باید به یادداشت‌هایی که دیگران انتشار داده‌اند مراجعه شود.

مجاهدین ملی در کرمانشاه و اطراف مدتی متفرق و پراکنده بودند و عده‌ای بخاک عثمانی پناهنده شدند و جمعی نیز با وطن خود مراجعت کردند.

از کسانی که عازم مراجعت به محل و مأوای خود بودند داستان میرزا آقاخان لنبانی از همه جانگدازتر و جانسوزتر است. نامبرده با يك دسته دوست نفری از مجاهدین از طریق پشت کوه عازم اصفهان بوده و از میان ایلات و قبایل وحشی لرستان همه‌جا سلامت میگذرد تا نیمه شعبان ۱۳۳۴ قمری که به کوشك نزدیکی دزفول میرسد.

میرزا آقاخان و همراهان در اینجا جهت رفع خستگی توقف نموده برای عبور از رودخانه در صدد تهیه قایق برمیایند که با اصطلاح محلی آنرا «كلک» میگویند.

مأمورین انگلیسی که از جریان مطلع میشوند بی‌درنگ از حکمران دزفول التزام میگیرند که احدی با مجاهدین تماس نگرفته برای رفع نیازمندیهای آنها اقدامی بعمل نیاورد و ضمناً عده سوار و پیاده مرکب از سیصد نفر سرباز هندی مسلح با توپ و مسلسل و جمع کثیری از طایفه سگوندها بتعاقب آنها میفرستند.

این عده مجاهدین بیچاره را محاصره و بآنها تکلیف تسلیم میکنند ولی مجاهدین بیچاره باین تنگ تن در نداده تا آخرین فشنگ بدفاع میپردازند و سرانجام برای اینکه بدست دشمن اسیر نشوند بی‌محابا بر رودخانه دزفول میزنند.

سپاهیان دشمن از عقب به مجاهدین تیراندازی نموده عده‌ای از آنها را بهلاکت میرسانند و جمعی نیز درمقابل امواج خروشان رودخانه مقاومت نیاورده و در آب غرق میشوند .

میرزا آقا خان با اسب چابک و چالاک خود امواج آب را شکافته و بساحل دست چپ رودخانه میرسد ولی اجل او را مهلت نمیدهد و در اثر گلوله یکنفر سرباز هندی مغزش متلاشی و از اسب سرنگون میگردد . شرح جانسوز این حادثه مؤلمه در اکثر جراید وقت بتفصیل نوشته شده و مخصوصاً روزنامه چهره نما چاپ قاهره در این مورد داد سخن داده و عبدالمحمد ایرانی نویسنده آن روزنامه که خود از اهل اصفهان بود حق هم‌شهریگری را ادا نموده است .

شعبان ۱۳۳۵ قمری آتش انقلاب در همه جا فرو نشست و چند نفر از دوستان و اقوام از کلنل هیگ کنسول انگلیس در اصفهان وصارم- الدوله حکمران وقت برای اینجانب تأمین گرفتند و سپس نویسنده بعد از مدتها سرگردانی و دوندگی و تلاش در راه آزادی، باصفهان مراجعت نموده مشغول کار پزشکی شدم .

پایان



صف نشسته از راست : نصیر خان سردار جنگ - لطفعلیخان امیر مفتح -
 نجفعلیخان صمصام السلطنه - حاج علیقلیخان سردار اسعد - خسرو خان
 سردار ظفر - غلامحسین خان سردار محشم - یوسفخان امیر مجاهد -
 صف ایستاده از راست : عبدالحسین خان سالار اکرم - حاج سلطانعلیخان
 شهاب السلطنه - فتح الله ضیفم السلطنه - فتعلیخان سردار معظم - هادی خان -
 جعفرقلیخان سردار اسعد - محمدخان سالار اعظم - مرتضی قلیخان صمصام
 - اسدالله خان - محمد تقی خان امیر جنگ - بهرامخان

بختیاری در ادوار مختلف تاریخ

یکی از سرداران رشید و شجاع «اکسیاس» قدیم که همان خطهٔ بختیاری کنونی باشد «آری برزن» است که از جانب داریوش سوم آخرین پادشاه سلسلهٔ هخامنشی بحفاظت و دفاع دربند پارس گمارده شد. آری برزن فرماندهٔ سپاهی بود که تعداد نفرات آنرا مورخین یونانی از بیست و پنج تا چهل و پنجهزار نفر تخمین کرده‌اند و افراد این سپاه عظیم بیشتر از طوایف بختیاری یعنی وابستگان آری برزن بودند.

دربند پارس تنگه‌ای سخت و ناهموار بود که پارس را بشوش متصل میکرد و بموجب قرائن و امارات تاریخی با تنگ «تک آب» کنونی واقع در کوه گیلویه تطبیق میکند.

هنگامیکه اسکندر در سال ۳۳۳ قبل از میلاد بدربند پارس رسید آری برزن با سپاه خود از مهاجمین مقدونی جلوگیری کرد و پیکار خونینی میان ایرانیان و سپاهیان یونانی در گرفت.

سربازان آری برزن بوسیلهٔ غلطانیدن سنگهای عظیم از کوه بر سر متجاوزین بیکانه، و باران تیر و سنک فلاخن بر صفوف لشکر جرار مهاجم،

جمع کثیری از آنها را کشتند و اسکندر و سربازان خونخوار او ناگزیر عقب نشینی اختیار کردند .

چند روز بعد اسکندر مجدداً با تجهیزات کامل و بکمک یکی از اسرای کیسلیکیه که گذرگاههای دربند پارس را نیک می دانست از سه طرف به آری برزن حمله و سپاه او را محاصره کرد. آری برزن با سرسختی و رشادت هر چه تمامتر بدفاع پرداخت و بی پروا سپاه دشمن زد و پس از کشتن عده زیادی از مهاجمین مقدونی، حلقه محاصره را شکست تا بکمک پایتخت که در معرض مخاطره بود بشتابد .

سپاه گرانی که بسرکردگی «فیلوتاس» و «امین تاس» و «سنوس» قبلا از طرف اسکندر بجلگه پارس سرازیر شده بودند راه را بر آری برزن بستند و با وجود اینکه ارتش اسکندر از عقب و سپاه سرداران او از جلو، آری برزن را در میان گرفتند وی بیم بخود راه نداد و راضی به تسلیم نگردید و با سپاهیان از جان گذشته خود بقلب صفوف دشمن زد و چندان پیکار کرد تا شرافتمندانه ب خاک هلاک افتاد .

در زمان ساسانیان و ادوار دیگر تا پایان استیلای مغول بختیارها نقش تاریخی و ملی خود را بخوبی ایفا کرده از نفوذ و رسوخ غارتگران اجنبی به محیط زندگی و زاد و بوم خود جلوگیری بعمل آورده اند .

در دوره سلطنت پادشاهان صفویه بختیارها نقش مهمی بعهده داشتند و جنگجویان این طایفه در رکاب سلاطین صفوی در مرزهای آذربایجان با متجاوزین اجنبی زد و خورد و دلیرانه از خاک وطن دفاع کرده اند .

هنگامیکه نادر شاه افشار با سربازان رشید و از جان گذشته ایرانی تا قندهار و کابل و کرنال و دهلی پیشروی میکرد و آوازه عظمت

ایران در گوش جهانیان طنین انداز میگردد خدمات سواران بختیاری مخصوصاً فدا کاریهای سردار علی صالح خان مورد توجه شاهنشاه ایران واقع شد و سردار نامبرده بفرمانروائی تمام خاك بختیاری باسالی پنجهزار سكه طلاى نادری منصوب گردید .

يكی از سرداران معروف بختیاری جعفر قلی خان پسر حبیب الله خان پسر علی صالح خان پسر ابدال خان پسر عبدالخلیل خان پسر خسرو خان است و سرداران نامبرده همگی دارای اسم و رسم و منصب و دارای مدارك انكار ناپذیر تاریخی هستند . از جعفر قلی خان چهار فرزند برومند و نامدار باقی ماند بنام حسین قلی خان و حاج امام قلی خان و رضا قلی خان و مصطفی قلی خان که حسین قلی خان ایلخانی در عصر خود شهرت فراوان داشته و در زمان ناصرالدین شاه هنگام جنگ با بیگانگان در خرمشهر (محمره) رشادت فوق العاده ای از خود بروز داده است .

شاهزاده مسعود میرزا ظل السلطان فرزند ارشد ناصرالدین شاه هنگام فرمانروائی اصفهان نفوذ و قدرت بی سابقه ای بدست آورد و در حدود سی هزار نفر سرباز مسلح متحدالشکل داشت که به تعلیمات جدید نظام اروپا آشنا بودند و با این وصف از حسین قلی خان ایلخانی وحشت میکرد و همواره از جانب او خائف و هراسان بود . ظل السلطان برای از میان بردن حریفی که پیوسته از او نگرانی داشت، متوسل به نیرنگ شد و از ایلخانی دعوت کرد برای ملاقات او باصفهان برود و پس از اینکه حسین قلی خان باصفهان رفت در ۲۷ رجب سال ۱۲۹۶ قمری ناجوانمردانه او را خفه کرد .



مرحوم اسفندیار خان سردار اسعد

حسینقلی خان دارای پنج فرزند پسر بود :

۱- مرحوم اسفندیار خان سردار اسعد پس از مرگ پددمدتی

زندانی بود و در سال ۱۳۰۵ قمری بوساطت میرزا علی اصغر خان اتابك صدر اعظم وقت مستخلص و بطهران احضار گردید و در آنجا مورد تفقد واقع و بحکومت بختیاری منصوب شد .

اسفندیار خان پس از نجات از زندان، شانزده سال تمام ایلخانی بختیاری بود و در این مدت بفرمان شاه در دو جنگ بزرگ شرکت کرد و شاهد پیروزی را در آغوش گرفت .

شیخ عبیدالله کرد که از پیشوایان طایفه نقشبندیه بود در آذربایجان و کردستان فتنه ای عظیم برپا و ناصرالدین شاه را دچار قلق و اضطراب ساخت .

مرحوم اسفندیار خان با عده زیادی از سواران بختیاری بآذربایجان رفت و در فاصله کوتاهی آتش فتنه را خاموش و کردستان و آذربایجان را از لوٹ وجود فتنه انگیزان و ماجراجویان پاک و مصفی کرد .

جنگ دوم جنگی بود که با ایل دیرك وند از ایلات بزرگ لرستان کرد و علت آن این بود که افراد ایل همسر یکی از علمای بزرگ و معروف شوشتر را که پس از زیارت حضرت ثامن الائمه از مشهد مقدس به شوشتر مراجعت میکرد اسیر و هتك احترام نمودند . این واقعه موجب شد که حوزه روحانیت فرمان جهاد علیه ایل دیرك صادر کرد و از طرف مظفرالدین شاه، اسفندیار خان سردار اسعد بسرکردگی هفده هزار سوار بختیاری بسر کوبی ایلات لرستان رفت و در پیکار عظیمی که در تاریخ جنگهای عشایری همانند ندارد متجاوزین را شکست داد .

اسفندیار خان در ۱۳۳۲ قمری جهان گذران را بدرود گفت و او را

در جوار پدرش حسینقلی خان ایلخانی در تکیه میرتخت فولاد اصفهان
بخاک سپردند .

از مرحوم اسفندیار خان سردار اسعد ده پسر و شش دختر باقی
ماند که از پسر ها یکی جناب آقای خلیل اسفندیاری پدر علیاحضرت ملکه
نریا پهلوی میباشد .

۲- مرحوم نجفقلی خان صمصام السلطنه دومین فرزند حسینقلی
خان ایلخانی است که در قیام مشروطه خدمات شایانی انجام داد و مدتی
رئیس الوزرای ایران بود . فرزند بزرگ مرحوم صمصام السلطنه مرتضی
قلیخان صمصام است که از او



پنج فرزند بنام احمد قلی و
جهانشاه و سرهنگ سیاوش
و امیر بهمن و فریدون باقیمانده
و همه، جوانانی تحصیل کرده
ولایق و برومند می باشند .

۳- مرحوم حاج علی
قلیخان سردار اسعد سومین
فرزند حسینقلی خان است که
از بانیان بزرگ مشروطه بشمار
میرود و علاوه بر خدماتی که
نسبت به حکومت مشروطه

آقای مرتضی قلیخان صمصام

انجام داده یکی از رجال فرهنگی ایران است و در تألیف و ترجمه و طبع
و نشر کتابهای جدید سهم بسزائی دارد . مرحوم میرزا محمد خان علامه

قزوینی طی مقالات مربوط به « وفیات معاصرین » راجع به شادروان حاج علی قلی خان چنین مینویسد :

« تولد سردار اسعد در سال هزار و دو بیست و هفتاد و چهار قمری بوده است و وفاتش در هفتم محرم سنه هزار و سیصد و سی و شش در سن شصت و دو سالگی اتفاق افتاده . سردار اسعد مرحوم، از سه چهار سال قبل از فوت خود از قوه بصر محروم و در اواخر عمر مفلوج شده بود و از خانه بیرون نمیامد . من آن مرحوم را خوب میشناختم و در تمام مدت اقامت او در پاریس ، هفته ای دو سه مرتبه او را می دیدم و غالباً موضوع صحبت ما از تاریخ بود زیرا که او بتاریخ بسیار علاقه داشت و بعدها دیدم که در تاریخ ایل بختیاری با مرو به تشویق او مرحوم میرزا عبدالحسین خان ملك المورخین نواده مرحوم لسان الملك سپهر کتاب نسبتاً مبسوطی جمع کرده که در طهران بطبع رسیده است . بعلاوه بتشویق و دستور او کتابهای بسیاری از زبانهای خارجه بفارسی ترجمه شده مثل سفرنامه شرلی و تاورنیه و مجلدات کتب آبی انگلیسی راجع بایران، و بدستور او عده ای از جوانان بختیاری برای تحصیل بخارجه روانه شده اند .

مرحوم سردار اسعد مظهر اخلاق حسنه ای که برای رؤسا و زعمای قوم لازم است بود ، یکی از روزها که من در منزل آن مرحوم در پاریس بودم و مرحوم معاضد السلطنه (میرزا ابوالحسن خان پیرنیا از وکلای دوره اول مجلس شورای ملی) در اواخر استبداد صغیر پاریس آمده بود که او را تشویق و تحریک برفتن ایران و تهیه مقدمات حمله بر تهران نماید نیز در آنجا بود و با هم در این مقوله صحبت های مفصل میکردند و گویا مرحوم سردار اسعد آن حرارتی را که باید و شاید برای این عزیمت و رها کردن

بهترین زندگی راحتی که در پاریس داشت و رفتن در پی مقصودی که عاقبتش معلوم نبود چه خواهد شد از خود نشان نمی داد .

يك مرتبه دیدم که مرحوم دکتر لطیف گیلانی (یکی از شاگردهای طب بود و با اغلب اعیان ایرانی که در پاریس عبور میکردند مرادوه داشت و چون مردی بسیار سلیم النفس و راست کردار و راست گفتار بود و قیافه بسیار زشت ولی بسیار جذاب و مطبوعی داشت همه او را دوست می داشتند و مرحوم سردار اسعد نیز باو محبت میورزید) که در آن مجلس حضور داشت بغته آثار نهایت غضب در صورتش پیدا شد و با چشמהای سرخ و زگهای گردن منتفخ و کف بردهاں رو بسردار اسعد مرحوم کرد و گفت تو چگونه راضی میشوی که اینجا در پاریس مشغول گردش و تفریح باشی و محمد علی میرزا (با چند دشنام رکیک در حق او) ایرانیان را در تهران شکم پاره کند و طناب بیندازد و مردم را توی چاه زنده زنده دفن کند ؟ هیچ خجالت نمیکشی ؟ هیچ عاطفه نداری ؟ و بسیاری از عبارات دیگر از همین قبیل که اکنون بخاطر من مانده است، و همه را با لفظ «تو» خطاب میکرد نه بلفظ «شما» .

من در جای خود خشک شدم و فوق العاده از این نوع مخاطبه شرم زده و مضطرب گشتم و نیز برای دکتر لطیف بسیار مشوش شدم و منتظر بودم که مرحوم سردار اسعد یا یکی از آنهمه اقارب و خویشاوندان متعدد بختیاری او که همه نشسته یا ایستاده حضور داشتند باو صدمه ای بزنند ولی بانهایت تعجب دیدم که مرحوم سردار اسعد تمام این سخنان را شنید و اصلاً و ابداً آثار غضب یا حتی ادنی تأثر و تغییر حالتی در چهره اش بوجه من الوجوه مطلقاً و اصلاً ظاهر نشد و همچنان در نهایت آرامی و سکون

وتملك نفس با قیافه نجیب خود روی صندلی نشسته، اندکی چشمهای خود را بطرف پائین انداخت کان لم یکن شیأ مذکورا و همچنین تمام خویشاوندان او بمتابعت او .

من آنوقت دانستم که آنچه ما شنیده و خوانده بودیم که یکی از شرایط اساسی ریاست واقعی و سیادت حقیقی حلم و تحمل و بردباری است معنی این سخن چیست و حکایاتی از این قبیلها که در خصوص احلم احنف بن قیس تمیمی و امثال او در کتب تواریخ و ادبیات خوانده بودیم

بکلی راست و درست بوده است نه افسانه و ساختگی ، رحمة الله علیه رحمة واسعه .



۴- چهارمین فرزند مرحوم حسینقلی خان ایلخانی حاج خسرو خان سردار ظفر است که از رجال بزرگ بختیاری و بلو طبع و سخاوت معروف و غالباً ایلخانی بختیاری بوده و چندین بار هم باستانداری رسیده و آقای امیر حسینخان ظفر ایلخان سناتور، فرزند بزرگ و آقای مهندس قباد ظفر نماینده مجلس شورای ملی یکی دیگر از فرزندان آن مرحوم میباشند.

آقای امیر حسینخان ظفر ایلخان

۵- پنجمین فرزند حسینقلیخان ایلخانی مرحوم یوسف خان امیر

مجاهد است که فرماندهی قوای بختیاری را با جنگ ارشدالدوله داشت و هنگام فتح تهران اولین کسی است که وارد عمارت بهارستان شد و پرچم مجاهدین ملی را بر فراز سر در فرو ریخته بهارستان نصب کرد . آقایان جمشید امیربختیار ، شاعر و نویسنده معروف و رستم امیر بختیار نماینده فعلی مجلس شورای ملی از فرزندان فقید نامبرده میباشند . از مرحوم حاج امامقلیخان برادر شادروان حسینقلیخان ایلخانی فرزندان متعددی باقی ماند که از همه معروفتر مرحومین محمد حسینخان سپهدار و محمود خان هژبر السلطنه و غلامحسین خان سردارمحتشم و لطفعلیخان امیرمفخم و نصیرخان سردار جنگ و حاج عباسقلیخان و سلطان محمدخان سردار اشجع و محمد رضاخان سردار ففتح بوده اند .

غلامحسینخان سردارمحتشم و لطفعلیخان امیرمفخم علاوه بر انجام خدمات مهمی که طی کتاب حاضر با آنها اشاره شده هر يك چندین بار استاندار و یکی دو نوبت وزیر جنگ بوده اند .

فرزند ارشد مرحوم امیر مفخم جناب آقای فتحعلی خان سردار معظم است که در جنگ های مشروطه خدمات بزرگی انجام داده و چندین بار نماینده مجلس بوده و تیمسار سرتیپ تیمور بختیار فرزند برومند ایشان و آقایان آقا خان بختیار مدیر عامل بانک کشاورزی و عبدالحمید بختیار نماینده مجلس شورای ملی نیز از فرزندان مرحوم سردار محتشم می باشد .

قدردانی مجلس شورایی ملی از مرحوم حاج علیقلیخان سردار اسعد

مجلس شورایی ملی در جلسه یازدهم ذی‌عده ۱۳۴۷ قمری در ریاست
مرحوم مستشارالدوله، ضمن تقدیر از زحمات مجاهدین راه آزادی و
بنیان‌گذاران مشروطیت ایران، برای مرحوم حاج علیقلیخان سردار
اسعد، لوح تشکری صادر کرد که متن آنرا بر روی طلا نوشته و بآن مرحوم
اعطا کردند و عبارت آن چنین است:

شماره (۷)

ذی‌عده ۱۳۴۷

مجلس شورایی ملی

« از فداکاریها و مجاهدات غیرتمندانه حضرت حاج علی قلی خان
سردار اسعد و امراء و افراد ایل جلیل بختیاری، که ممد آزادی ایران از
قید اسارت و رقت ارباب ظلم و عدوان گردیده و از مشاق و متاعبی که
برای تأمین سعادت استقلال ایران تحمل فرمودند، تشکرات صمیمی عموم
ملت ایران را تقدیم مینماید و تأییدات الهی را در تکمیل اقداماتی که در
راه آزادی و آسایش ملت ایران کرده‌اند برای آن وجود محترم از خداوند
متعال مسئلت مینماید. »

رئیس مجلس شورایی ملی: محمدصادق مستشارالدوله

حواشی و توضیحات

صفحه ۱ ، تخت فولاد : قبرستان عمومی اصفهانست که در دامنه کوه صفه و جنوب شهر واقع شده و در وجهه تسمیه آن گویند استاد فولادبن استاد شجاع الدین حلوائی یکی از عرفا که در سنه ۹۵۹ قمری وفات یافته و نزدیک تکیه میر مدفون است ، در دوره زندگی ، خانقاهی در آنجا داشته و روی تختی از فولاد می نشسته است و مریدان وی اطراف تخت جمع میشدند . بهر حال این تسمیه های بیوجه مورد اعتماد نیست .

① ص صفحه ۳ ، حاج میرزا محمدعلی کرباسی یا کلباسی : یکی از روحانیون و امام جماعت مسجد حکیم اصفهان بوده که در شب دوازدهم صفر ۱۳۴۲ هجری قمری وفات یافته و او پسر حاج میرزا عبدالجواد پسر آقا محمد مهدی کلباسی است .

صفحه ۳ ، حاج میرزا علی حصه ای : از وعاظ و خطبای دانشمند اصفهان و از اعقاب شیخ زین الدین بن عین علی خونساری از فضایل او اخر صفویه است .

✓ صفحه ۴، میرزا آقاخان محاسب الدوله مصفى: از بزرگان
 عرفای فرقه صفی‌علیشاه است که از طرف مرحوم ظهیرالدوله اجازه
 ارشاد داشت و او حقاً پدر فرهنگیان اصفهان نامیده میشود که در حدود
 پنجاه سال پیش «مدرسه علیه» را تأسیس کرد. محاسب الدوله کتابی
 در علم جبر و مقابله و کتاب دیگری در علم هیئت تألیف کرده و بطبع رسانیده
 است. مرحوم محاسب الدوله در سال ۱۲۷۴ هجری قمری تولد و در غره
 جمادی الاول ۱۳۵۶ وفات یافته و در کنار ایوان شمالی پای ارسى مسجد
 رحیم‌خان مدفون است.

✓ صفحه ۴، میرزا محمود خونساری: یکی از واعظ و خطبای شهر
 و دانشمند اصفهانست که در اواخر عمر در ایام ماه رمضان در مسجد نو
 واقع در بازار اصفهان بمنبر میرفت و جمع کثیری برای اصفای بیانات
 شیرین او اجتماع میکردند، وی فرزند آخوند ملا عبدالله خونساری
 است که در هفتم محرم سال ۱۲۹۳ هجری قمری فوت کرده و در تکیه حاج
 محمد جعفر آباده‌ای در تخت فولاد بخاک سپرده شده است، پرتو شاعر
 اصفهانی درباره تاریخ وفات او گوید:

از پی تاریخ آن پرتو سرود

یا حسینی گفت و پس دم در کشید

میرزا محمود خونساری معروف بصدرالمحدثین در ۲۳ رجب سال
 ۱۳۲۲ هجری قمری وفات یافت و در جوار قبر پدر بدفن رسید، وی پدر
 مرحوم میرزا عبدالحسین معروف بصدرالمحدثین، خطیب و ناطق معروفست
 که در بوشهر انتحار کرد.

آقای حسن صدر مدیر روزنامه قیام ایران دومین فرزند میرزا

محمود خونساریست که تسلط در نطق و بیان را از پدر بارت برده و یکی از وکلای مبرز دادگستری است .

صفحه ۴ ، حاج شیخ محمد تقی معروف به آقا نجفی : فرزند

حاج شیخ محمد باقر بن شیخ محمد تقی بن عبدالرحیم است . عبدالرحیم از خان زاده های قصبه ایوانکی مرکز ورامین تهران بوده که فرزندان او بسلك روحانیت درآمده و باصفهان مهاجرت کرده اند ، آقا نجفی برادر ارشد حاج آقا نورالله است و در ۲۲ ربیع الثانی ۱۲۶۲ هجری قمری متولد شده و در روز یکشنبه یازدهم شعبان ۱۳۳۲ وفات یافته است و قبرش در وسط بقعه ایست که در امامزاده احمد اصفهان قرار دارد .

✓ (آقا نجفی از روحانیون زیرك و هوشیار و امام جماعت مسجدشاه اصفهان بوده و میگویند هنگامیکه مشروطه خواهان آنجا بحال اجتماع بمنزل او میروند و تقاضا میکنند حکم انفصال محمد علیشاه را از مقام سلطنت صادر کند وی از ترس اینکه شاید محمد علیشاه سرانجام به آزادیخواهان فائق و او مورد بازخواست واقع شود ، از صدور چنین حکمی استیحا ش میکند و ضمناً برای اینکه جمعیت را نیز متفرق نماید میگوید : « تقی با نصب او از ابتدا مخالف بوده و اگر حالا چنین حکمی صادر کند ، تصدیق ضمنی کرده که با نصب او موافقت داشته است » و با این حیل از اجرای تقاضای مردم شانه تپی مینماید .

مرحوم آقا نجفی در تجا هل ید طولائی داشته و اگر هزار بار قبلا مأمورین دولتی را دیده بوده باز در موقع ملاقات میپرسیده است : « شما کی باشین » (شما کی هستید ؟) . هنگامیکه « مستر حیکاک » پیشکار مالیه اصفهان بوده است ، اداره دارائی اصفهان تصمیم میگیرد بوسیله مأمورین

نواقل از بارهای وارد و صادر شهر مبلغی عوارض بگیرد . مردم بحمايت
آقا نجفی عليه اين تصميم قيام میکنند و ناگزير حيكاك برای اسكات مردم
نزد آقا نجفی ميرود .

آن مرحوم اسم او را میپرسد و برای اینکه باصطلاح او را دست
بیندازد با کمال بی اعتنائی میگوید : « ممکنس شو ما یه مهر تقی برا من
بکنین » (ممکن است شما يك مهر تقی برای من بکنید) . حيكاك در
جواب میگوید : آقا دن حكاك نیستم و بالاخره بدون اینكه در انجام
مقصود موفق شود از منزل آقا نجفی بیرون میرود .

آقا نجفی هر وقت با مستخدمین دولت مخصوصاً مأمورین مالیه
سر و کار پیدا میکرد ، دستور می داد لیوان آب یا فنجان چای مأمور
بیچاره را تطهیر کنند و باین وسیله مأمورین را در معرض تهدید قرار
می داد .

میگویند یکبار بهمین نیرنگ از میرزا اسدالله خان وزیر ، سرپرست
مالیه اصفهان مفاصا حساب گرفت و دیون مالیاتی خود را نپرداخت .
مرحوم حسن وحید دستگردی شاعر معروف و مدیر مجله ارمغان نقل
میکرد « روزی حضور آقا نجفی بودم و فقید نامبرده ، بسیره همیشگی
دستور داد فنجان چای مرا هم تطهیر کنند و وقتی من باشاره گفتم که بنا
بود فقط با مستخدمین دولت باین ترتیب معامله شود ، برای اینکه
آخوندها در موقع خروج مرا بعنوان زندیق و مرتد بیاد کتک نگیرند
کاغذی برداشت و روی آن نوشت : جناب ملا حسن مسالمانست و آب
آشامیدن اواز سر سقاخانه مانع شرعی ندارد »

علامه دانشمند آقای شیخ محمد باقر الفت یکی از فرزندان آقا

نجفی فعلا در قید حیاتست و علاقمندان بعلم ودانش در اصفهان از محضر ایشان استفاده میکنند .

صفحه ۴ ، میرزا اسماعیل خان مصلح السلطنه صدری : فرزند محمدابراهیم خان صدر اصفهانی است که مادرش عصمت الدوله دختر فتحعلیشاه بوده و در سال ۱۲۶۰ هجری قمری متولد شده و در سال ۱۳۴۶ وفات یافته و در تکیه ملک در تخت فولاد مدفون گردیده است. وی تفذگچی باشی ظل-السلطان حکمران اصفهان بوده و کتابی بنام « نخجیر نامه » از او بطبع رسیده است .

صفحه ۶ ، حاج آقا نورالله : برادر کوچک آقا نجفی و از علما و روحانیون روشنفکر اصفهانست . حاج آقا نورالله بقراریکه در متن کتاب نوشته شده در جنبش مشروطه سهم بسزائی داشته است و در اواخر عمر هنگام تعطیل بازار های اصفهان و مخالفت مردم با قانون نظام اجباری (نظام وظیفه) باتفاق جمعی دیگر از روحانیون بقم مهاجرت کرد و در اوایل دی ۱۳۰۶ شمسی (۱۳۴۶ قمری) در آنجا وفات یافت .

صفحه ۸ ، آقا سید اسدالله بهشتی چهار سوقی : از علما و ائمه جماعت اصفهان بود که در ۲۰ شوال ۱۳۶۳ هجری قمری در سن قریب بهشتاد سالگی وفات یافت و در مصلائی تخت فولاد که بغلط مسجد مصلی نامیده میشود بخاک سپرده شد .

صفحه ۱۵ ، میرزا محمود خان علاءالملک طباطبائی : برادر میرزا رفیع نظام العلماء تبریزی است که در سال ۱۳۱۳ هجری قمری ، در دوره آخر سلطنت ناصرالدینشاه سفیر ایران در اسلامبول و در ۱۳۲۲ قمری والی کرمان بود .

علاء الملك در کابینه میرزا نصرالله خان مشیرالدوله (۱۳۲۴)
وزارت علوم و در کابینه میرزا علی اصغر خان اتابک در زمان محمدعلیشاه
وزارت عدلیه را داشت و در سال ۱۳۲۶ قمری حاکم اصفهان بود . وی
در زمان سفارت اسلامبول بدستور دربار ایران برای دستگیری میرزا آقا
خان کرمانی و شیخ احمد روحی و میرزا حسنخان خیبرالملک اقدام کرد
و مأمورین بابعالی آن سه نفر را مغلولاً بسرحد ایران فرستادند ، علاء-
الملک بعدها برای جبران اینکار ، تاریخ « آئینه اسکندری » تألیف میرزا
آقاخان کرمانی را بتصحیح میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل بطبع
رسانید . وی یکبار هم در زمان محمد علیشاه با سمت سفیر فوق العاده
به « بطرز بورغ » رفت و بالاخره در سال ۱۳۴۵ هجری قمری وفات
یافت .

✓ صفحه ۱۵ ، اقبال الدوله کاشی : برادر غلامحسین خان صاحب
اختیار غفاری پسر هاشم خان امین الدوله و یکی از رجال دربار قاجاریه
و از مؤثرترین اطرافیان محمد علیشاه میباشد ، در سال ۱۳۲۶ قمری
هنگامیکه نهضت وطن پرستان اصفهانی درشرف تکوین بود بجای محمود
خان علاءالملک بحکمرانی اصفهان منصوب شد و از اشتباهات بزرگی که
از همان بدو ورود بآن شهر مرتکب گردید مخالفت با روحانیون بود
و از اینرو آقا نجفی که تا آن زمان در مخالفت با محمد علیشاه تردید
داشت بمشروطه خواهان پیوست وجبهه مخالفین استبداد را تقویت کرد .
✓ اقبال الدوله در سال ۱۳۳۴ هجری قمری که سربازان روسیه تزاری
با قوای ملی مهاجرین درغرب جنک میکردند درحدود هشتادسال داشت

و حاکم کرمانشاه بود و طرفداران مرحوم رضاقلیخان نظام السلطنه اورا از شهر خارج کردند .

صفحه ۲۷ ، حاج سید احمد نوربخش دهکردی : معروف به «رحمت علیشاه» از عرفای سلسله خاکساریه بوده که عده زیادی مرید داشته و بارشاد آنها میکوشیده است، در حدود سال ۱۲۸۵ هجری قمری متولد و در ۱۲ جمادی الاول سال ۱۳۳۹ وفات یافته و در کوچه باغ حرم بخاک سپرده شده است . وی برادر مرحوم سید ابوالقاسم دهکردی امام جماعت مسجد سرخی اصفهانست .

صفحه ۲۷ ، محمد حسین خان سپهدار بختیاری : بر حاج امامقلیخان ایباخانی است که هنگام ولیمهدی مظفرالدینشاه در تبریز خدمت ولیمهد بود .

صفحه ۲۸ ، حاج ابراهیم خان ضرغام السلطنه : بر

رضاقلیخان ایل بیگی و او برادر حاج امامقلیخان ایلخانی است .

صفحه ۳۴ ، سپهدار اعظم محمد ولی خان تنکابنی : بر حبیب الله خان ساعدالدوله بر ولیخان سرتیب است که بعدها بسپهسالار اعظم ملقب گشت . در ۱۲۶۴ هجری قمری در تنکابن متولد و از یازده سالگی (۱۲۷۵ قمری) بادرجه سرهنگی وارد خدمت نظام گردید و بعدها تا درجه میربنجی ارتقا یافت .

در سال ۱۳۰۴ قمری از طرف ناصرالدینشاه به «نصر السلطنه» ملقب و حکومت استرآباد بوی واگذار شد و در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه مدتی امتیاز مسکوکات و اداره ضرابخانه دولتی با او بود و از سال ۱۳۱۶ هجری قمری در دوره سلطنت مظفرالدینشاه بحکومت گیلان منصوب

شد. در زمان سلطنت محمد علیشاه، سپهدار با سمت فرماندهی کل قوای آذربایجان برای کمک بعین الدوله که مأمور سرکوبی آزادیخواهان آذربایجان شده بود به تبریز رهسپار گردید ولی پس از رسیدن به تبریز وفا داری خود را نسبت بمشروطیت اعلام نموده بهواداران مشروطه پیوست. پس از فتح تهران و خلع محمد علی میرزا در سال ۱۳۲۷ قمری بریاست وزراء منصوب شد و چون از پیشرفت کارها مأیوس بود بعد از مدتی استعفا داد و در رجب ۱۳۲۸ بوکالت مجلس انتخاب گردید. سپهسالار در ربیع الاول ۱۳۲۹ هجری قمری برای بار دیگر بریاست وزراء منصوب شد و این بار نیز بعلت عدم تصویب لایحه بودجه در مجلس، با عصبانیت از جلسه خارج و مستعفی گردید و معروفست که میگویند بکالسه که چی خود گفته است: «برومرا بارو پیا بیر» ...

در سال ۱۳۳۴، سپهسالار برای سومین بار رئیس الوزراء شد و پس از آن از سیاست گناره گرفت و در اواخر عمر بحالت انزوا بسر میربرد و چون بواسطه فوت فرزندش علی اصغر خان ساعد الدوله و بعضی نامالایمات دیگر از زندگی مأیوس شد در روز دوشنبه هشتم محرم ۱۳۴۵ (۱۳۰۵ شمسی) انتحار کرد.

✓ صفحه ۴۶، فتح الله خان ضیغم السلطنه: پسر مصطفی قلیخان، نوه جعفر قلی خانست و چراغعلیخان سردار صوات فرزند اوست.

✓ صفحه ۴۶، سلطان مسعود میرزا ظل السلطان: فرزند ارشد ناصرالدین شاه است که قبلاً «یمین الدوله» لقب داشت. در روز بیستم صفر سال ۱۲۶۶ هجری قمری تولد یافت، عفت الدوله (عفت السلطنه بعد) دختر رضاقلی بیك، غلام پیشخدمت بهمن میرزا پسر عباس میرزا نایب السلطنه،

مادر او بود که چون عقدی نبود، ظل السلطان بولیعه‌دی انتخاب نکردید. وی از اوایل جوانی مصدر خدمات دولتی شد و ابتدا در ماه ذی الحجه ۱۲۷۸ قمری بحکومت مازندران و ترکمن صحرا و سمنان و دامغان منصوب گردید و در این مأموریت مصطفی خان افشار ملقب به «بهاء‌الملک» که پس از قتل «گری بایدف» با خسرو میرزا و چند نفر دیگر بروسیه رفته بود، بوزارت و حاجی غلامعلی خان دنبلی به پیشکاری او انتخاب و بساری مقرر حکومت عزیمت نمودند.

هنگامیکه ناصرالدین شاه تصمیم گرفت ظل السلطان را بفارس بفرستد حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار، بناصرالدین شاه نوشت: «مأموریت نواب اشرف ارفع شاهنشاه زاده اعظم، ظل السلطان صلاح حال حالیه دولت نیست زیرا از یکطرف بجهت قرب بیابگاه عظمت مطمئن است و از جانب دیگر میل مفرطی بجمع آوری پول دارند و ابقاء بر مال و عرض احدی نخواهند فرمود. رعیت بی‌پایا میشود و مالیات بخزانه نخواهد رسید، یا آنکه شاهزاده را با شرایط و عهود و پیشکار معقول و مسلط بفرستیم و مالیات را از پیشکار بخواهیم و قدرت تعدی و اجحاف یا تعرضی بنام مردم باو مرحمت نشود. در اینصورت بغیر از ظهیرالدوله و یا علاءالدوله عجلتاً در دربار همایون کسی قابل و لایق اینکار نیست».

ناصرالدینشاه در جواب مشیرالدوله مینویسد:

«جناب صدراعظم، در فقره تعیین حکام و پیشکاران ولایات بزرگ و کوچک از قرائیکه مکرر گفته‌ام خودم تکلیفی بشما نمیکنم و ابداً اظهار رأیی نخواهم کرد، هرطور مصلحت مملکت و دولت باشد قرار حاکم و پیشکار فارس را بدهید و زود روانه کنید».

مشیرالدوله (صدراعظم) هم ظل السلطان را باتفاق محمد ناصر خان
ظهيرالدوله بمحل ماموریت، فرستاد .

سلطان مسعود میرزا ظل السلطان در سال ۱۲۹۱ هجری قمری
برای اولین بار بحکومت اصفهان منصوب گردید و در دوران حکومت
وی درین شهر بسیاری از ابنیه تاریخی پادشاهان صفویه از میان رفت، ظل-
السلطان از سال ۱۲۹۱ که بحکومت اصفهان انتخاب شد تا سال ۱۳۰۵ هجری
قمری تقریباً بلا انقطاع، حکومت اصفهان و بتناوب حکمرانی کلیه نواحی
جنوبی و غربی ایران را بعهدہ داشت و بالاخره در سال ۱۳۰۵ قمری مستعفی
گردید تا اینکه در زمان سلطنت مظفرالدین شاه، مجدداً بحکومت یزد
و اصفهان منصوب گشت .

ظل السلطان در شب ۲۳ رمضان ۱۳۳۶ قمری، پس از چند سال
انزوا، در « باغ نو » اصفهان بدرود زندگی گفت و جنازه او را بمشهد
انتقال دادند و در ماده تاریخ فوت او گفته اند :

« ظل سلطانی بمرد = ۱۳۳۶ » .

سلطان مسعود میرزا ظل السلطان فرزندان متعدد داشته و از پسر
های وی اکبر میرزا صارم الدوله و محمود میرزا یمین السلطنه و اسمعیل
میرزا معتمد الدوله و اردشیر میرزا و غلامحسین میرزا زنده اند، ولی
جلال الدوله و فریدون میرزا و مراد میرزا و همایون میرزا امیر ارفع و
بهرام میرزا و فیروز میرزا و تیمور میرزا و هرمز میرزا و محمدحسن میرزا
وفات کرده اند .

✓ صفحه ۵۳ ، سید محمدعلی داعی الاسلام : فرزند فضل الله در
شهر آمل بدنیا آمد و برای تحصیل علم بطهران رفت و چون صیت شهرت

جهانگیر خان قشقایی دانشمند و مدرس بزرگوار اصفهان را شنید بآنجا سفر کرد و در مدرسه صدر بدرس و بحث و استفاده از محضر استادان پرداخت و بعد سفری هم بمکه رفت.

پس از مراجعت باصفهان، رکن الملك شیرازی نایب الحکومه وقت که مردی دانشمند و علم دوست بود وی را به بحث با مبلغان مسیحی واداشت و مرکز تبلیغ و تعلیمی بنام «صفاخانه» در جلفا دایر کرد و مباحثات وی در مجله «الاسلام» چاپ میشد. مظفر الدین شاه خلعت و لقب «داعی-الاسلام» بوی بخشید.

چون انقلاب مشروطه آغاز گردید بآزادیخواهان و مشروطه طلبان پیوست. سخنوری توانا بود و سخنرانیهای او در زمینه آزادی و توسعه فرهنگ معروف است.

پس از چندی روانه بمبئی شد و مجله «دعوت الاسلام» را انتشار داد و دیری نگذشت امیر دکن که یکی از امارات اسلامی هند می باشد داعی-الاسلام را بمرکز امارت خویش یعنی شهر حیدرآباد خواند و سمت استادی زبان فارسی و علوم اسلامی بوی داد. چندی بعد داعی الاسلام از راه بوشهر و شیراز باصفهان رفت و در این شهرها بنمایندگی روشنفکران ایرانی مقیم بمبئی و همچنین بندای وجدان خویش چندین سخنرانی همگانی ایراد کرد و بمردم میگفت ایرانی مسلمان باید از نعمت فرهنگ و بهداشت و وسائل آسایش جدید برخوردار باشد. داعی الاسلام مجدداً بهند بازگشت و سی سال در دکن بتدریس و فراگرفتن زبانهای قدیم و تألیف فرهنگ جامع و کامل زبان فارسی در پنج جلد مشغول بود و بسال ۱۳۶۱ قمری بطهران آمد و پس از چهار سال بار دیگر بهند رفت و سال ۱۳۷۰ در حیدرآباد دکن درگذشت.

صفحه ۵۴، جعفر قلی خان سردار اسعد: فرزند حاج علی قلیخان است که اول سردار بهادر لقب داشت و بعد از وفات پدر سردار اسعد ملقب گردید و لقب «سردار بهادر» بمحمد قلیخان برادر او داده شد. مرحوم جعفر قلی خان، بشرحی که در کتاب حاضر نوشته شده در اغلب جنگهای مشروطه شرکت داشت و در اوایل مشروطه بسرکردگی نهصد تن از سواران بختیاری با پیرم، برای رفع غائله رحیم خان چلیانلو، باردیبل رفت و حدود آذربایجان را از لوٹ وجود فتنه انگیزان مصفی ساخت.

بعد از کودتا، والی کرمان و در زمان نخست وزیری اعلیحضرت فقید وزیر پست و تلگراف بود و در خرداد ۱۳۰۶ شمسی پس از روی کار آمدن کابینه مخبر السلطنه (مهدی قلی هدایت) بوزارت جنگ منصوب شد و در کابینه فروغی هم که در ۲۰ شهریور ۱۳۱۲ تشکیل گردید همین سمت را داشت و سرانجام در سیزدهم فروردین ۱۳۱۳ وفات کرد. آقای سهراب اسعد فرزند مرحوم جعفر قلی خان، از جوانان لایق و تحصیل کرده بختیارست که لوح قدر دانی مجلس شورای ملی از مرحوم حاج علی قلی خان و خوانین بختیاری، فعلا بیادگار در تصرف ایشان می باشد.

آقایان محمد تقی خان اسعد (امیر جنگ) سناتور فعلی و محمد قلی خان سردار بهادر و محمد خان سالار اعظم و خانباخان مرحوم و منوچهر خان اسعد از برادران مرحوم جعفر قلی خان میباشند که هر يك بسهم خود نسبت باستقرار رژیم مشروطه خدمات بسزائی انجام داده اند و در متن کتاب بعملیات آنها اشاره شده است.

صفحه ۵۴ ، موسی خان بهادر السلطنه : فرزند محمود خان

هژبر السلطنه و نواده حاج امامقلی خان ایلخانی است .

صفحه ۵۴ ، سیدعلی جهاد اکبر : فرزند حاجی سید جعفر است

که اجداد او از خراسان باصفهان مهاجرت کرده اند . سیدعلی آقا از آزادیخواهان صدر مشروطیت بود و روزنامه « جهاد اکبر » را در اصفهان مینوشت و بهمین جهت معروف بجهاد اکبر شد . مرحوم جهاد اکبر پس از استقرار مشروطه، در عدلیه جدید وارد خدمت گردید و مدتی مدعی العموم اصفهان بود .

هنگامیکه مرحوم علی اکبر داور وزیر عدلیه در سال ۱۳۴۶ قمری

(۱۳۰۶ شمسی) از مجلس شورایملی اختیارات قانونی گرفت و عدلیه را منحل کرد ، جهاد اکبر بیکار شد و در عدلیه جدید چون اصرار داشت که در اصفهان بکار اشتغال داشته باشد مرحوم داور کاری باو رجوع نکرد و او ناچار در تهران اقامت نمود و خوانین بختیاری باو کمک میکردند .

سیدعلی جهاد اکبر او اخر عمر باصفهان رفت و در نوزدهم جمادی-

الاولی ۱۳۶۵ قمری در آنجا وفات یافت .

صفحه ۵۴ ، امان الله خان سردار حشمت : پسر رضاقلیخان ایل

بیگی و نوه جعفرقلیخانست .

صفحه ۵۶ ، پیرم خان ارمنی : در نزدیکی گنجه تولد یافت و پس

از آنکه بسن رشد رسید، بدسته ای از شورشیان ارمنی که در نظر داشتند

بخاک عثمانی بروند پیوست ، ولی مأمورین سرحدی روس او را دستگیر

پیرم خان پس از مدتی از سیبری گریخت و بژاپن رفت و از آنجا در سال ۱۳۱۷ هجری قمری بایران آمد. وی ابتدا در «قرچه داغ» بآموزگاری مشغول شد و سپس در سال ۱۳۱۹ قمری از قرچه داغ بتبریز و سپس بقزوین و رشت رفت و در رشت مقیم گردید.

پیرم خان درین هنگام بکوره بزی پرداخت و ضمناً وارد جمعیت ارامنه «داشناکسیون» شد.

در سال ۱۳۲۶ هجری قمری، زمانیکه شورش گیلان بوجود آمد، از طرف داشناکسیونها مأمور همکاری با انقلابیون گردید و با عبدالحسین خان معز السلطان (سردار محیی بعد) و علی محمد تربیت کمیته پنهانی «ستار» را تشکیل داد و همینکه محمّدولی خان سپهدار تنکابنی وفاداری خود را نسبت بمشروطیت اعلام داشت فعالیتهای کمیته ستار را افشا کرد. بطوریکه پیرم دریادداشتهای خصوصی خود مینویسد: «این کمیته از عقاید سوسیال دموکراتها پیروی میکرد و بهمین جهت بنام کمیته سوسیال دموکرات خوانده میشد، ولی در عمل آئین نامه داخلی (داشناکسیون) را بمورد اجرا میگذاشت». کمیته ستار و مشروطه خواهان بعد از آنکه بر شهر رشت مسلط گردیدند، پیرم و مجاهدین او در ربیع الثانی ۱۳۲۷ قمری روانه تهران شدند.

پس از فتح پایتخت، پیرم بریاست نظمیّه تهران منصوب گردید و در جنگ با پسر رحیم خان و ارشد الدوله و اطرافیان سالار الدوله شرکت کرد و سرانجام در ماه شعبان ۱۳۳۰ هجری قمری در قلعه شوربچه، نزدیکی همدان بقتل رسید.

صفحه ۵۶، عبدالحسین خان معز السلطان (سردار محیی):

یکی از آزادیخواهان گیلان میباشد که در سنه ۱۳۲۶ هجری قمری در رشت باتفاق برادران خود (عمیدالسلطان و میرزا کریمخان رشتی) و پیرم خان ارمنی ، برضد محمد علیشاه و استبداد صغیر نهضتی بوجود آورد . سردارمحیی و اطرافیانش ، روز عاشورای سال ۱۳۲۶ قمری قیام و یکی از مجاهدین ، آقابالاخان سردارافخم حاکم رشت را دستگیر کردند و بدستور سردارمحیی بقتل رسانید .

سردارمحیی بعدازفتح تهران و خلع محمدعلی میرزا، ازطرفداران «اعتدالیون» بود و ازطرف این حزب فعالیت داشت و هنگامیکه ناصرالملک نایب السلطنه، اولتیماتوم روس را در سال ۱۳۲۹ قمری پذیرفت و مجلس را تعطیل نمود ، عده‌ای از دموکراتها را بقم تبعید کرد و ضمناً چند نفر از اعتدالیون منجمله سردارمحیی را هم بآن شهر فرستاد .

در سال ۱۳۳۳ قمری ، بعد از پیش آمد جنگ بین الملل اول و مهاجرت آزادیخواهان و تشکیل کمیته دفاع ملی در قم ، سردار محیی نیز با مهاجرین همراه بود و از طرف کمیته مزبور در جنگ با روسها در ساوه شرکت داشت .

صفحه ۵۸ ، میرزا فتح الله خان فریدنی : منشی صمصام السلطنه ، پدر آقای فضل الله نوحی دبیر معتمد فرماندار فعلی بهبهانست .

صفحه ۵۸ ، ضمن تلگرافی که از طرف رؤسای اردوی بختیاری از قم بطهران مخابره گردیده بدستخط مورخ ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ قمری محمدعلیشاه اشاره شده است، که در متن کتاب اشتباهاً ۱۳۲۴ بچاپ رسیده و بدینوسیله تصحیح میشود .

است و میگویند یکبار در یکی از شهرهای روسیه مردم دست باغتشاش زده و برای داد خواهی ، شمایل حضرت مریم را بر سر چوب کرده بودند تا مأمورین انتظامی با احترام شمایل مزبور بسوی آنها تیراندازی نکنند ، نامبرده که مأمور متفرق ساختن شورشیان بود باین موضوع وقعی ننهاد و فرمان شلیک داد .

مأمورین تزار بعداً بعلت همین خشونت و زخمی او را بایران فرستادند و هنگام سلطنت محمدعلیشاه فرماندهی بریگاد قزاق را عهده دار گردید و در مقابل وزیر جنگ و هیچیک از مقامات ایرانی برای خود مسئولیتی قایل نبود و مستقیماً از پطرزبورغ کسب تکلیف مینمود .

سرهنك « و . پ . لیاخوف » روز بیست و دوم جمادی الاولی ۱۳۲۶ هجری قمری از طرف محمدعلیشاه بسمت فرماندار نظامی تهران منصوب شد و روز بعد یعنی در بیست و سوم جمادی الاول ، بدستور محمدعلیمیرزا و توصیه « سرگی مارکویچ شاپشال » روسی که در خدمت شاه بود ، و « گارتویك » سفیر وقت روس در ایران ، مجلس را بتوپ بست و از طرف محمدعلیشاه مورد تحسین و تقدیر قرار گرفت .

« لیاخوف » تا روز اول رجب ۱۳۲۷ قمری ، در خدمت محمدعلیشاه بود و در آنروز ، با فاتحین تهران بجنگ پرداخت ، ولی بعد از فتح تهران تسلیم اردوی مجاهدین شد و از طرف سردار اسعد و سپهسالار تنکابنی ، تحت حفاظت « یوسفخان امیر مجاهد » قرار گرفت تا مورد حمله مشروطه خواهان واقع نشود .

« لیاخوف » در تاریخ سوم رجب ۱۳۲۷ هجری قمری استعفای خود را به « سپهسالار » وزیر جنگ ، تقدیم کرد و بطرف پطرزبورغ رهسپار

شد. در سال ۱۹۱۷ میلادی (۱۳۳۶ قمری) که انقلاب روسیه و شورش بلشویکی پیش آمد به «ژنرال دنیکین» پیوسته با شورشیان بجنگ پرداخت و هنگامی که حکومت تزار سقوط کرد، بباطوم گریخت و در آنجا مورد حمله سه نفر گرجی قرار گرفته بقتل رسید.

— صفحه ۷۱، مرتضی قلی خان صنیع الدوله: پسر دوم علی قلی خان مخبر الدوله و نواده رضا قلی خان هدایت (صاحب مجمع الفصحا) است که در نهم صفر سال ۱۲۷۳ هجری قمری تولد یافت. صنیع الدوله، در سال ۱۳۲۱ قمری بریاست اداره پست و گمرک منصوب گردید و در همان سال اولین کارخانه نخ ریزی را در تهران دائر کرد. وی در هفدهم شعبان ۱۳۲۴ قمری بریاست اولین دوره مجلس شورای ملی انتخاب شد و در بیست و هشتم رجب ۱۳۲۵ از مقام خود مستعفی گردید. صنیع الدوله در کابینه های ابوالقاسم خان ناصر الملك و حسینقلی خان نظام السلطنه و میرزا احمدخان مشیر السلطنه بترتیب وزارتخانه های مالیه و فوائد عامه و علوم را بعهده داشت و بعد ازفتح تهران در کابینه اول سپهسالار تنکابنی وزیر معارف و اوقاف شد.

آخرین دوره وزارت او در کابینه دوم میرزا حسنخان مستوفی- الممالك بود که سمت وزارت مالیه را داشت و در همین دوره، در تهران بتاریخ پنجم صفر ۱۳۲۹ هجری قمری بدست چند نفر گرجی از اتباع روس بقتل رسید.

— صفحه ۷۱، حسینقلی خان نواب: پسر جعفر قلی خان است و او فرزند محمدعلیخان پسر جعفرعلیخان پسر حسینقلیخان قطب الدوله نواب از اولاد محمد رضاخان مازندرانی است که در عهد صفویه بکماک همایون شاه هندی بهند رفت.

✓ حسینقلیخان نواب روز هفدهم رجب ۱۳۲۸ قمری در کابینه مستوفی- الممالك با سمت وزارت خارجه شرکت جست و روز بیست و چهارم ذی الحجه همانسال مستعفی شد.

✓ صفحه ۷۱، اسدالله خان مشارالسلطنه: از آزادینخواهان صدر مشروطیت و قدیمی ترین کارمندان وزارت خارجه است که بارها بمقام وزارت رسید و ابتدا در رجب ۱۳۲۷ قمری بعد از خلع محمدعلی میرزا در کابینه سپهسالار بوزارت خارجه انتخاب شد و سپس در ربیع الثانی ۱۳۳۶ قمری در کابینه مستوفی الممالك وزارت مالیه را بعهده داشت و در نوزدهم رجب همانسال در کابینه صمصام السلطنه بوزارت پست و تلگراف منصوب گردید و بعد از ترمیم کابینه، در روز هفتم رمضان، وزارت امور خارجه را بعهده گرفت.

اسدالله خان مشارالسلطنه در کابینه مشیرالدوله نیز مجدداً وزیر خارجه شد و آخرین دوره وزارتش در سال ۱۳۴۰ قمریست که در کابینه مرحوم قوام السلطنه، اول وزارت پست و تلگراف و سپس وزارت امور خارجه و بعد وزارت عدلیه را بعهده دار بود.

✓ صفحه ۷۵، میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک، قراگوزلوی همدانی: پسر احمد خان پسر محمود خان ناصرالملک و از تربیت شدگان دوره ناصری میباشد که در ۱۲۸۲ قمری متولد شده است.

وی یسکبار، در صفر ۱۳۲۵ قمری در کابینه وزیر انختم و بار دیگر در ربیع الاول ۱۳۲۵ در کابینه میرزا علی اصغر خان اتابک بوزارت مالیه منصوب شد و دوبار، یکی در هجدهم رمضان ۱۳۲۵ و دیگر در یازدهم ربیع الثانی ۱۳۲۷ قمری رئیس الوزرا گردید.

ناصرالملک پس از فوت عضدالملک با مساعدت اعتدالیون در ماه رمضان ۱۳۲۸ قمری بنیابت سلطنت ایران رسید و در بیست و هفتم شعبان ۱۳۳۲ هجری قمری که احمدشاه بسن قانونی رسید با روپا رفت و در زمان شاهنشاه فقید، بایران مراجعت و در سال ۱۳۴۶ وفات کرد.

✓ صفحه ۷۷ ، حاج میرزا عبدالحسین خان وحیدالملک : پسر آقا خان پسر حاج محمد مهدی پسر حاجی محمد غفور شیبانی کاشی است. وی از آزادیخواهان صدر مشروطیت و پیشوایان مهاجرت است که چندین دوره نیز بنماینده گی مجلس شورای ملی انتخاب شد و در کابینه سپهدار اعظم رشتی (فتح الله خان اکبر بیگلریگی) وزارت علوم و اوقاف را بعده داشت .

صفحه ۷۷ ، سلیمان میرزا اسکندری : از رؤسای معروف انقلابیون و از وکلای عضو فراکسیون دموکرات در چند دوره مجلس (از دوره دوم ببعد) میباشد که یکبار هم در زمان نخست وزیری اعلیحضرت فقید بوزارت معارف منصوب شد .

سلیمان میرزا ، پسر محسن میرزای کفیل الدوله و نواده محمد طاهر میرزا است که محمد طاهر میرزا نیز فرزند اسکندر میرزا پسر عباس میرزا نایب السلطنه می باشد و بهمین جهت نامبرده «سلیمان محسن اسکندری» امضاء میکرد .

سلیمان میرزا در دوره اول مشروطیت ، در تهران روزنامه ای بنام حقوق منتشر می ساخت . تولدش در سال ۱۲۸۳ قمری و وفاتش در روز عاشورای ۱۳۶۳ در تهران اتفاق افتاد .

صفحه ۷۸ ، ابو الفتح میرزا سالار الدوله : فرزند مظفرالدین شاه

است که قبل از استقرار رژیم مشروطه مدتها از طرف پدر در نواحی غربی حکومت میکرد و از تاریخ ۱۳۲۴ قمری که عین الدوله بفکر افتاد بجای محمدعلی میرزا، وی را بولیعه‌دی انتخاب کند ابوالفتح میرزا مصمم بتصاحب تخت و تاج ایران گردید و از آن تاریخ ببعد همیشه در پی فرصت میگشت تا موجبات برقراری سلطنت خود را فراهم نماید.

سالارالدوله ابتدا در سال ۱۳۲۶ هجری قمری که میان محمدعلیشاه و مجلس اختلافی روی داد و آزادیخواهان در پنهان و آشکار زبان بنکوهش محمد علی میرزا گشودند، در کردستان یعنی مقر حکومت خود ادعای پادشاهی نمود و علیه محمدعلی میرزا قیام کرد ولی در جنگ با قوای دولتی در نزدیکی شهر نهاوند شکست خورد و در کنسولخانه انگلیس در سنجندج متحصن گردید و با وساطت انگلیسها بتهران آمد و پس از چندی با اجازه محمدعلیشاه روانه اروپا شد.

سالارالدوله بار دیگر بعد از خلع محمدعلی میرزا در سال ۱۳۳۰ قمری که شاه مخلوع باکمک برادر خود شعاع السلطنه بفکر استرداد تاج و تخت سلطنت افتاد، ظاهراً بعنوان حمایت از برادر ولی در باطن برای رسیدن بمقام پادشاهی در کرمانشاه قیام کرد و در همین موقع مجلس دوم قانونی بتصوب رسانید که مضمون آن ازیانقرار است:

« ماده اول - چون محمد علی میرزای مخلوع مفسد فی الارض و دفع آن واجب است هیئت دولت مجاز است یکصد هزار تومان باعدام کننده یا دستگیر کننده محمدعلی میرزا و یا ورثه آنان پیردازد.

ماده دوم - وزارت جنگ مجاز است مبلغ ۲۵ هزار تومان بخود و یا ورثه دستگیر کننده و یا اعدام کننده سالارالدوله و مبلغ ۲۵ هزار

تومان بخود یا وارت دستگیر کننده و یا اعدام کننده شعاع السلطنه
پردازد».

سالارالدوله این بار نیز ، چنانکه در کتاب حاضر مشروحاً اشاره
شده شکست خورده باروپا رفت تا اینکه در اواخر سلطنت احمد شاه
بایران احضار و بحکومت گیلان انتخاب گردید .

در سال ۱۳۴۶ قمری ، هنگام سلطنت اعلیحضرت فقید و ریاست
وزرائی میرزا حسن خان مستوفی الممالک و وزارت مالیه فیروز میرزای
فیروز ، لایحه دیگری بشرح زیر تقدیم مجلس شورای ملی گردید:

« ماده واحده : مجلس شورای ملی بوزارت مالیه اجازه می دهد
که از ابتدای سنه ۱۳۰۶ شمسی شش هزار تومان از محل اعتبار ماهیانه
دولت ، سالیانه درباره ابوالفتح میرزا (سالارالدوله سابق) برقرار نموده
و مادامی که مشار الیه متوقف مرکز است باقسط ماهیانه عاید دارد .
نخست وزیر - وزیر مالیه »

ابوالفتح میرزا سالارالدوله بعداً باروپا رفت و در زمان اعلیحضرت
فقید یکی دو بار بتحریر بیکانگان بحدود غرب آمد و چون کاری
از پیش نبرد باروپا رهسپار شد و معلوم نیست بچه سرنوشتی دچار
گردید .

ص ۹۵ ، محمد صادق خان سالار نظام (سرلشکر کوبال) :
از یک خاندان نجیب و نامدار آذربایجانی است که تحصیلات ابتدائی
خود را در دبستان ایرانیان اسلامبول یعنی در مکتب شاد روانان سید
جمال الدین اسدآبادی و شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی بانجام

رسانید و پس از طی تحصیلات ابتدائی و متوسطه در مدارس نظام اسلامی، و ارتقاء بدرجهٔ ستوان دومی در سال ۱۳۲۸ هجری قمری بایران بازگشت.

محمد صادق خان سالار نظام بمحض ورود بفرماندهی آتشبار توپ شنیدر کوهستانی در اداره توپخانه منصوب شد و در جنگ همدان با طرفداران سالارالدوله شرکت داشت و بعلت رشادتهای بی نظیری که در آن موقع از خود نشان داد، در سال ۱۳۳۰ قمری بدرجهٔ سروانی مفتخر گردید. سالار نظام در ۱۳۳۳ درجهٔ سرگردی داشت و با مهاجرین همراه بود.

مرحوم کوپال در سال ۱۳۴۸ قمری (۱۳۰۸ شمسی) بدرجهٔ سرتیپی و پس از هفده سال یعنی در سال ۱۳۶۵ بدرجهٔ سرلشگری ارتقاء یافت و علاوه بر مشاغل و مناصب نظامی، در مؤسسات کشوری نیز متصدی امور مهمی بود چنانکه در سال ۱۳۴۷ قمری بحکومت پشتکوه تعیین شد. کوپال یکسال بعد از آن بریاست کل اداره شهربانی و در سال ۱۳۵۰ قمری (۱۳۱۰ شمسی) بسرپرستی کل اداره هواپیمائی انتخاب گردید و بعلاوه مدتی هم در پست ریاست ادارهٔ ژاندارمری انجام وظیفه مینمود و درسفر شاه فقید بترکیه در التزام رکاب بود.

مرحوم کوپال بعد از شهریور ۱۳۲۰ فرمانداری نظامی رضائیه را بعهده داشت و آخرین سمت مهم او، برای دومین بار ریاست کل شهربانی در ۱۳۳۰ شمسی بود و اواخر سال ۱۳۳۴ (۱۳۷۵ قمری) بدروود زندگی گفت.

صفحه ۹۹، عبدالحسین میرزا : شما انفرما : بسر فیروز میرزا

نصرت الدوله و نواده عباس میرزا نایب السلطنه است که در ۱۲۹۶ قمری وارد خدمت نظام شد و در ششم صفر ۱۳۲۵ بوزارت عدلیه منصوب گردید و پس از آن در کابینه‌های میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک و میرزا حسن خان مستوفی الممالک و سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله وزارت داخله را بعهده داشت و روز هفدهم صفر ۱۳۳۴ قمری ریاست وزراء انتخاب شد.

فرمانفرما در ادوار مختلف استانداردار بعضی از استانها نیز، منجمله فارس و کرمان بود.

✓ صفحه ۱۳۰، میرزا حسن خان مستوفی الممالک: پسر میرزا یوسف مستوفی الممالک آشتیانی صدر اعظم عهد ناصرالدین شاه، پسر میرزا حسن مستوفی الممالک پسر میرزا علی است که در ۱۲۹۱ قمری متولد و در ۱۳۵۱ (روز ششم شهریور ۱۳۱۱ شمسی) وفات یافت.

وی چندین مرتبه بوکالت و وزارت و ریاست وزراء رسید و جنگ بین المللی اول و مهاجرت و تشکیل کمیته ملی در زمان زمامداری وی اتفاق افتاد و حفظ بیطرفی ایران را وی اعلام نمود و در صفر ۱۳۳۴ مستعفی شد.

آخرین دوره ریاست وزرائی مستوفی الممالک در سال ۱۳۴۵ بود و سپس بوکالت تهران انتخاب گردید.

صفحه ۱۳۱، ملک منصور میرزا شعاع السلطنه: فرزندی مظفرالدین شاه است که در زمان سلطنت پدر والی فارس بود و در نهضت مشروطه ابتدا با آزادیخواهان همراهی داشت و تا حدی نسبت بدو برادر دیگر خود محمدعلی میرزا و ابوالفتح میرزا ملایمتر بود. در سال

۱۳۲۹ قمری بعثت استنکاف ملک منصور میرزا از پرداخت مالیاتهای معوقه بین او و شوستر امریکائی مستشار خزانه داری اختلافی روی داد و چون شوستر برای استیفای حقوق دولت پافشاری نمود، روسپا که از شعاع-السلطنه حمایت مینمودند و از طرفی وجود شوستر را در ایران مخالف مصالح خود می دانستند بدوات اولتیماتوم دادند و هنگامیکه جنگ بین الملل پیش آمد و احمدشاه در نظر داشت پایتخت را از تهران باصفهان منتقل کند، روسپا او را تهدید نموده اعلام داشتند که در صورت حرکت، بسر نوشت محمدعلی میرزا دچار خواهد شد و شعاع السلطنه را بجای او انتخاب خواهند کرد.

صفحه ۱۳۲، میرزا سلیمان خان میکرده: پسر میرزا علمی مستوفی آشتیانی، از مستخدمین وزارت مالیه بوده که بعد از مشروطیت ترقی کرد.

وی در کابینه سپهدار اعظم رشتی (سردار منصور) در سال ۱۳۳۹ قمری (۱۲۹۹ شمسی) بوزارت عدلیه منصوب گردید و اوایل سلطنت اعلیحضرت فقید حاکم اصفهان بود.

صفحه ۱۳۲، سید حسن مدرس: در سال ۱۲۸۷ قمری متولد شده

و راجع بمولد و نسب خود در شرح حالش چنین مینویسد:

«مولد من در قریه سرابه کچو از توابع اردستان، پدرم اسماعیل، جدم میرعبدالباقی از طایفه میرعابدین که فعلا هم اکثر آنها در آن قریه ساکن میباشند، از سادات طباطبائی و اصلا زواره ای بودند. شغل پدر و جد من منبر و تبلیغ احکام الهی و جد پدری من میرعبدالباقی از زهاد محسوب میشد که بمشقه واقع در جنوب اصفهان مهاجرت نمود و مراهم

در سن شش سالگی بجهت تربیت ، هجرت داده بقمشه نزد خود برد .
سن صباوت را خدمت آن بزرگوار بسر برده ، ۱۴ سال تقریباً از
عمرم گذشت که جدم مرحوم شد و حسب التوصیه آن مرحوم در سن
۱۶ سالگی بجهت تحصیل باصفهان آمدم و در سن ۲۱ سالگی پدرم
مرحوم شد . *

سیدحسن مدرس تا سال ۱۳۰۸ قمری در اصفهان بتحصیل مشغول
بود و میرزا عبدالعلی هرنندی وجهانگیرخان قشقایی و آخوند ملا محمد
کاشانی از جمله استادان او بودند .

بعد از واقعه رژی (جمادی الاول ۱۳۰۹ قمری) بعثات عالیات
رفت و بتکمیل تحصیلات خود در علوم عربی و فقه و اصول و معقول
پرداخت و هفت سال بعد باصفهان مراجعت نمود و در مدرسه جدّه کوچک
مشغول تدریس فقه و اصول گردید .

هنگام نهضت مشروطه خواهان در اصفهان یکی از اعضاء برجسته
انجمن ولایتی بود و بعد از خلع محمد علی میرزا بر حسب دستور حجج
اسلام عتبات عالیات و از طرف وکلای دوره دوم مجلس بعنوان مجتهد
طراز اول به مجلس شورای ملی دعوت شد و بتهران آمد ، و از آن پس
تا سال ۱۳۴۶ قمری در اکثر دوره های مجلس شرکت داشت و بعلاوه در
مسجد سپهسالار نیز تدریس مینمود .

(مرحوم سید حسن مدرس در سال ۱۳۳۴ قمری هنگام جنگ
بین الملل اول همراه با بعضی از نمایندگان دوره سوم باصفهان و سپس
بکرمانشاه مهاجرت نمود و در حکومت موقتی که بریاست مرحوم

رضاقلی خان نظام السلطنه مافی تشکیل شد مسئولیت عدلیه را بعده داشت .

مدرس در سال ۱۳۳۶ قمری بعد از مسافرت بعراق و سوریه و اسلامبول بایران بازگشت و مجدداً بوکالت مجلس انتخاب گردید و سرانجام مقارن غروب روز ۲۶ رمضان ۱۳۵۷ در کاشمر، چشم از جهان پوشید .

صفحه ۱۳۲ ، میرزا قاسم خان صوراسرافیل : از آزادیخواهان

بنام صدر مشروطیت ایران است که در سال ۱۲۹۹ قمری تولد و روز هفتم ربیع الثانی ۱۳۶۸ در سن شصت و نه سالگی وفات یافت. صوراسرافیل در جوانی از طرف اهالی تهران بنماینده مجلس انتخاب شد و دوره وکیل بود و قبلاً با همکاری مرحوم میرزا جهانگیر خان شیرازی که بدست محمدعلی میرزا مقتول شد و مرحوم علی اکبر دهخدا، روزنامه صوراسرافیل را تأسیس و با انتشار مقالات تند علیه مخالفین مشروطه قیام کرد . نامبرده بعد از بمباران مجلس با تقی زاده و دهخدا باروپا رفت و سه سال در آنجا متوقف گردید تا آزادیخواهان بر محمدعلی میرزا فائق آمدند و آن مرحوم نیز بتهران بازگشت .

صوراسرافیل درنهم رمضان ۱۳۴۲ قمری (فروردین ۱۳۰۳ شمسی) در اولین کابینه اعلیحضرت فقید بکفالت وزارت داخله منصوب و در اول ذی الحجه ۱۳۴۵ در کابینه مرحوم حاج مهدیقلی مخبر السلطنه ابتدا کفیل و بعداً در بیست و سوم همان ماه وزیر پست و تلگراف گردید. وی در ۱۳۵۲ قمری (۱۳۱۲ شمسی) والی اصفهان و مدتی هم حکمران رشت بود و در

۱۳۵۸ شهردار تهران شد .

صفحه ۱۳۲، علی اکبر دهخدا: فرزند مرحوم خانابا خان در حدود سال ۱۲۹۷ هجری قمری در تهران متولد شد . پدر وی از ملاکین قزوین بود که در تهران سکونت داشت و هنگامیکه وی بسن دهسالگی رسید پدرش درگذشت .

دهخدا معلومات ابتدائی را طبق معمول آن زمان در مکاتب قدیم فراگرفت و سپس برای تکمیل تحصیلات خود نزد مرحوم شیخ غلامحسین بروجردی تلمذ نمود و در علوم منطق و صرف و نحو و معانی بیان و فقه تبحر یافت .

پس از افتتاح مدرسهٔ سیاسی دهخدا در آنجا مشغول تحصیل شد و پس از پایان تحصیلات ، باتفاق مرحوم معاون الدوله غفاری سفیر ایران در بالکان باروپا رفت و چون بتهران بازگشت در سلك آزادیخواهان در آمد و با همکاری میرزا جهانگیر خان شیرازی و قاسم صوراسرافیل بانتشار روزنامهٔ معروف «صوراسرافیل» مشغول شد و تنظیم مقالاتی را تحت عنوان «چرند و پرند» بعهده گرفت .

نشر صوراسرافیل تا زمان واقعه بمباردمان مجلس و متواری شدن آزادیخواهان ادامه داشت ، سپس دهخدا باروپا رفت و ابتدا در پاریس و سپس در سویس اقامت گزید و در شهر ایوردن سویس بنا بر خواهش میرزا ابوالحسن خان معاضد السلطنه پیرنیا بانتشار روزنامه صور اسرافیل پرداخت و سپس باسلامبول مسافرت نمود و پس از خلع محمدعلی میرزا از سلطنت، بایران بازگشت و از کرمان بوکالت در مجلس دوم انتخاب شد .

مشاغل دهخدا بترتیب عبارت بود از ریاست مدرسه علوم سیاسی و ریاست دانشکده حقوق تهران .

علی اکبر دهخدا سرانجام در رجب ۱۳۷۵ قمری (روز سه شنبه هشتم اسفند ۱۳۳۴) بعد از هفتاد و سه روز بیماری بدرود زندگی گفت و جنازه او را در ابن بابویه بخاک سپردند .

صفحه ۱۳۲ ، میرزا طاهر تنکابنی : فرزند میرزا فرج الله و یکی از دانشمندان و فضایی معروفی است که در حکمت و فلسفه قدیم بسیار متبحر و با اطلاع بوده و از شاگردان مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه می باشد . وی در چند دوره وکیل تهران و جزو فراکسیون دموکرات بوده است .

میرزا طاهر تنکابنی در هیجدهم رمضان سال ۱۲۸۰ قمری در کلاردشت مازندران تولد و در روز جمعه شانزدهم ذیقعد ۱۳۶۰ قمری (۱۴ آذر ۱۳۲۰ شمسی) در تهران وفات یافت و بر حسب وصیت خود، در جوار مزار مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه واقع در ابن بابویه مدفون گردید .

صفحه ۱۵۱ ، رضا قلی خان نظام السلطنه مافی : پسر حیدر قلیخان برهان الدوله و برادر زاده حسینقلی خان نظام السلطنه است . مرحوم رضا قلی خان ، اول مجیر السلطنه و بعد سالار معظم و سپس سردار مکرّم لقب گرفت و پس از فوت مرحوم حسینقلیخان عموی خود به « نظام السلطنه » ملقب گردید .

رضا قلیخان نظام السلطنه در زمان قتل ناصرالدینشاه والی بروجرد بود و سپس بحکمرانی بنادر و چندی بعد باستانداری خوزستان و لرستان

منصوب گردید . پس از خلع محمد علی میرزا بایالت کرمان انتخاب شد ولی باین مأموریت نرفت و چون کرمانشاه مغشوش بود از طرف دولت برای اعاده نظم و آرامش عازم کرمانشاه گردید و نواحی غرب را منظم کرد و سپس برای برقراری امنیت با سمت استانداری بفارس رفت .

نظام السلطنه از فارس برای معالجه عازم اروپا گردید و اواخر ۱۳۰۳ قمری از طرف دولت احضار و والی بروجرد شد . هنگام جنگ بین المللی اول که جمعی از آزادیخواهان از تهران مهاجرت نموده کمیته دفاع ملی را تشکیل دادند بریاست حکومت موقتی منصوب شد و مدتی در غرب بود و مجاهدین ملی بفرماندهی او با سربازان تزاری ، جنگ و ستیز میکردند که داستان آن مفصل و از حوصله این مقال خارج است .

نظام السلطنه پس از پایان جنگ جهانگیر باسلامبول و از آنجا بسویس رفت . در کابینه اول مرحوم احمد قوام السلطنه از طریق خر مشهر و بختیاری باصفهان و سپس بتهران آمد و در تاریخ ۲۷ صفر ۱۳۴۰ که اوضاع خراسان متشنج بود بفرمانفرمائی آن ایالت منصوب شد و پس از یکسال و دو سه ماه استعفا داد و بطهران مراجعت و شش ماه بعد وفات کرد و درامزاده عبدالله بخاک سپرده شد . رحمه الله علیه رحمه واسعه .

صفحه ۱۶۲ ، حسن وحید دستگردی : فرزند محمد قاسم در سال ۱۲۹۸ قمری در قریه دستگرد خیابان اصفهان متولد شد و شب بیست و یکم ذی الحجه سال ۱۳۶۱ در طهران وفات یافت .

وحید تا سال ۱۳۱۲ در دستگرد و سپس در اصفهان بتحصیل ادبیات فارسی و عربی و حکمت و فقه و اصول پرداخت و مرحوم جهانگیر خان قشقایی و آخوند ملا محمد کلاشانی و آقا میرزا یحیی مدرس ید آبادی از

جمله استادان او بودند .

وحید در نهضت مشروطه با آزادیخواهان همکاری داشت و در زمان جنگ بین‌المللی اول هنگام ورود ارتش تزاری باصفهان بمناسبت اشعاریکه علیه متفقین برشته نظم کشیده بود ببختیاری رفت و مدتی در شلمزار، درکنف حمایت مرتضی قلیخان بختیاری بسربرد .

وحید از سال ۱۳۳۶ قمری تهران آمد و مجله ارمغان را در سال ۱۳۳۸ انتشار داد .

فہرست نامہا

الف

۷۵-۷۶-۷۷-۲۰۰-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۸

۲۰۸

- ابوالقاسم دھکردی (سید): ۱۹۲
 ابوالقاسم زنجانی (سید): ۳
 ابوالقاسم عارف: ۷۷-۱۵۴
 ابوتراب نائینی (میرزا): ۳۰-۳۶
 ابوطالب شیروانی: ۱۵۶
 اجلال السلطنہ اصفہانی: ۲۱
 احمد آقا تبریزی: ۱۰۱
 احمد خان: ۲۰۳
 احمد خان مشیر السلطنہ (میرزا): ۲۰۲
 احمد خان مفخم الملك (نیک بی): ۱۵۹
 احمد خان وثیق الملك (میرزا): ۴-۲۱
 احمد دولت آبادی (میرزا): ۳
 احمد روحی (شیخ): ۱۹۱-۲۰۶
 احمد شاہ قاجار: ۶۶-۷۰-۷۱-۷۲
 ۱۰۰-۱۲۰-۱۲۲-۱۳۲-۱۳۳-۱۴۱-
 ۱۵۵-۲۰۴-۲۰۶-۲۰۹
 احمد قلیخان صمصام: ۱۸۰
 احمد قوام السلطنہ: ۲۰۳-۲۱۴
 احمد نور بخش دھکردی (سید): ۲۷-
 ۲۸-۳۵-۳۶-۵۴-۱۹۲
 احنف بن قیس تیمی: ۱۸۳
 اردشیر میرزا: ۱۹۵
 ارسطو خان (دکتر): ۳-۴۳

- ابدالخان بختیاری: ۱۷۷
 ابراہیم خان سفارتی: ۳۷
 ابراہیم خان صدر اصفہانی: ۱۹۰
 ابراہیم خان ضرغام السلطنہ (حاج):
 ۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۴-۳۶-۳۸-۴۰
 ۴۱-۴۲-۴۸-۱۶۱-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۸-
 ۱۷۰-۱۹۲
 ابراہیم خان معاون الدولہ غفاری
 (میرزا): ۲۱۲
 ابوالحسن بروجردي (حاج میرزا): ۳
 ابوالحسن جلوه (میرزا): ۲۱۳
 ابوالحسن معاضد السلطنہ پیر نیا:
 ۱۳۲-۱۶۶-۱۶۸-۱۸۱-۲۱۲
 ابوالحسن نظام الشریعہ (میرزا): ۳
 ابوالفتح میرزا سالار الدولہ: ۷۸-
 ۸۰-۸۶-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۳ تا ۱۰۲-
 ۱۰۵-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۸-
 ۱۲۱-۱۲۳-۱۲۵-۱۹۹-۲۰۴ تا ۲۰۸
 ابوالقاسم خان شیخ (دکتر): ۱۰۴-
 ۱۰۹
 ابوالقاسم خان ضرغام: ۴۰-۴۲-
 ۴۴-۱۰۴-۱۶۱
 ابوالقاسم خان ناصر الملك ہمدانی:

آری برزن: ۱۷۵-۱۷۶

اسدالله (آقا): ۱۰۸

اسدالله چهارسوقی (سید): ۸-۹-

۱۸۰

اسدالله خان بختیاری: ۱۷۴

اسدالله خان بهداروند: ۶۳

اسدالله مشارالسلطنه: ۷۱-۲۰۳

اسدالله خان مصفی (محاسب السلطان):

۱۰۷-۱۰۹-۱۱۰

اسدالله خان وزیر (میرزا): ۱۱-۱۸۹

اسدخان: ۶۳

اسعد السلطنه: ۱۲۹

اسعد نظام: ۱۲۸

اسفندیار خان سردار اسعد: ۱۷۸-

۱۷۹-۱۸۰

اسکندر: ۱۷۵-۱۷۶

اسکندر خان زراسوند: ۶۳

اسکندر میرزا: ۲۰۴

اسمعیل: ۲۰۹

اسمعیل (حاج): ۱۶۸-۱۶۹

اسمعیل خان زراسوند: ۸۹-۹۱-۱۰۴

۱۲۴

اسمعیل خان مصلح السلطنه: ۴-۱۹۰

اسمعیل میرزا معتمدالدوله: ۱۹۵

آشوت ارمنی: ۱۰۱

آصف دیوان: ۱۲۳

آغا باشی: ۱۱

افتخار نظام: ۱۲۹

آقابالاخان سردار انجم: ۲۰۰

آقاخان: ۲۰۴

آقاخان بختیار: ۱۸۴

آقاخان کرمانی (میرزا): ۱۹۱-

۲۰۶

آقاخان لنبانی (میرزا): ۸-۲۴-۴۲

۱۷۳-۱۷۲-۱۵۲-۱۵۱-۴۵-۴۳

آقاخان محاسب الدوله: ۴-۱۶-۲۰

۲۳-۴۶-۱۸۷

اقبال الدوله کاشی: ۱۱-۱۵-۱۶-۲۰

۲۱-۲۲-۲۳-۲۵-۲۸-۴۰-۴۱-۴۳-۴۶

۱۹۱

اقبال السلطنه ماکومی: ۲-۴-۷

اکبر میرزا صارم الدوله: ۱۲-۱۳-

۱۵۹-۱۶۵-۱۷۳-۱۹۵

اکرم نظام: ۱۲۹

اللهیارخان: ۱۲۲-۱۲۳-۱۲۵

امامقلی خان ایلخانی (حاج): ۵۰-

۱۷۷-۱۸۴-۱۹۲

امان الله اردلان (حاج عزالمالك):

۱۵۳

امان الله خان سردار حشمت: ۵۴-۱۹۸

امیر اعظم: ۱-۷۱

امیر انجم همدانی: ۹۳

امیر بهادر جنک: ۱-۲

امیر بهمن صمصام: ۱۸۰

امیر حسینخان ظفر ایلخان: ۱۸۳

امیرقلی امینی: ۴۲

امین الملک: ۱

امین تاس یونانی: ۱۷۶

انور پاشا: ۱۵۴

ب

بارکلی: ۷۲

بارونفسکی: ۷۴

باقرقال (مشهدی): ۱۵-۷۴

بهرام خان بختیاری: ۱۷۴

بهرام خان قجه بیگلر: ۷۵

بهرام میرزا: ۱۹۵

بهمن میرزا: ۱۹۳

بیوک خان چلیانلو: ۲-۷

پ

پرتو اصفهانی: ۱۸۷

۲۱۲-۲۱۱-۱۹۱-۷۲-۳۳
جهانگیر خان قشقایی : ۱۹۶-۲۱۰

۲۱۴

چ

چراغعلی خان سردار صولت: ۵۴-
۷۱-۷۹-۱۳۲-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۸-
۱۴۲-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۲-۱۵۵-۱۵۶-
۱۵۷-۱۹۳

چرچیل: ۴۸-۵۶

ح

حاجی خان سلطان: ۱۲۹
حبیب الله (شیخ): ۲۳-۳۶
حبیب الله امین التجار (میرزا): ۲۴-
۴۲-۱۵۱-۱۶۶-۱۶۸
حبیب الله خان بختیاری: ۱۷۷
حبیب الله خان ساعدالدوله: ۱۹۲
حریص (مستر): ۱۷۱
حسن (حاج آقا): ۳
حسن بنکدار (حاج سید): ۳
حسن تقی زاده (سید): ۳-۱۳-۷۰ تا
۷۴-۷۶-۲۱۱

حسن خان امین دفتر (موسقید): ۳۷
حسن خان خیرالملک (میرزا): ۱۹۱
حسن خان صدرالادبا انصاری: ۳-۲۰
۲۲-۳۸

حسن خان متین (دیرخافان): ۱۱۵
حسن خان مشیرالدوله: ۲۰۳
حسن صدر: ۱۸۷
حسن عباسی (سید): ۱۳
حسنعلیخان سراج الملک: ۱۳
حسن علیراده: ۱۵۲
حسن قمشه ای (سید): ۱۳
حسن کاشانی (سید): ۱۳
حسن مدرس (سید): ۳-۱۳-۱۶-

ت

تزار: ۲۰۱-۲۰۲
تیمور بختیار (سرتیپ): ۱۸۴
تیمور میرزا: ۱۹۵

ث

ثریا (علیاحضرت ملکه): ۱۸۰

ج

جعفر (حاج سید): ۱۹۸
جعفرزاده: ۱۶۵
جعفر علیخان نواب: ۲۰۲
جعفر قلی: ۱۱۶
جعفر قلی چرمینی: ۱۳۳
جعفر قلیخان بختیاری: ۱۷۷-۱۹۳
۱۹۸
جعفر قلیخان سردار بهادر: ۵۴-۷۱-
۷۸-۸۰-۸۱-۹۰-۹۴-۹۶-۱۷۴-
۱۹۷
جعفر قلیخان نواب (قطب الدوله):
۲۰۲
جعفر قلیخان لنبانی: ۴۳
جعفر محقق (حاج میرزا): ۳
جلال الدوله: ۱-۴۱-۱۹۵
جلیل اردبیلی (سید): ۷۷
جمال الدین اسدآبادی (سید): ۲۰۶
جمال الدین واعظ اصفهانی (سید):
۹۲-۹۳
جمال مسجدشاهی (حاج آقا): ۳-
۱۶۱-۱۶۹-۱۷۰
جمشید امیر بختیار: ۱۸۴
جناب (حاج میرزا آقا): ۱۳
جهان شاه صمصام: ۱۸۰
جهانگیر خان صوراسرافیل: ۱۴-۱۵-

خسروخان سردار ظفر: ۲۵-۴۹-
۵۵-۸۸-۱۲۹-۱۵۷-۱۶۲-۱۷۴-۱۸۳
خسرو میرزا: ۱۹۴
خلیل اسفندیاری: ۱۸۰
خلیل خان ضرغام: ۴۰

د

دادا حسن: ۴۳
داربوش: ۱۷۵
داودخان کلهر: ۹۴-۹۹-۱۱۲-
۱۱۳
دنیکین (ژنرال): ۲۰۲

ر

رحیم خان چلیبانلو: ۷۵-۱۹۷-۱۹۹
رستم امیر بختیار: ۱۸۴
رضا جوزدانی: ۱۳۲-۱۳۴ تا ۱۳۹
۱۵۷-۱۵۶
رضاشاه: ۱۹۷-۲۰۴-۲۰۶-۲۰۷-
۲۰۹-۲۱۱
رضاقلی بیگ: ۱۹۳
رضاقلیخان ایل بیگی: ۲۶-۲۸-۱۷۷
۱۹۸-۱۹۲
رضاقلیخان نظام السلطنه مافی: ۱۵۱
تا ۱۵۴-۱۶۷-۱۷۱-۱۹۲-۲۱۱-۲۱۳-
۲۱۴
رضاقلیخان هدایت: ۲۰۲
رضامیرزاده عشقی (سید): ۱۴۶-۱۵۴
رفیع نظام العلماء تبریزی: ۱۹۰
رفیع یوزباشی (آقا): ۴۳
رکن الملک شیرازی: ۱۹۶
رمانفسکی: ۴۸-۵۶

ز

زابلر آلمانی: ۱۶۵-۱۶۶
زین الدین خوانساری (شیخ): ۱۸۶

۱۳۱-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۳-۱۵۵-۱۵۸-
۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱
حسن مستوفی الممالک (میرزا): ۱۳۰
۱۳۲-۱۵۵-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۶-۲۰۸-
حسن وحید دستگردی: ۱۶۲-۱۶۴
۱۸۹-۲۱۴-۲۱۵
حسین آذربایجانی (مشهدی): ۱۰۱
حسین اعتماد التجار (سید): ۱۶۳
۱۶۶
حسین باب الدشتی: ۴۴
حسین باغ نومی (آقا): ۴۰
حسین بیگ تبریزی: ۷۴
حسین خان مشیرالدوله (حاج میرزا):
۱۹۵-۱۹۴
حسین سمیعی (ادیب السلطنه): ۱۳۲
۱۵۳
حسینقلیخان: ۱۰۱
حسینقلیخان بختیار: ۲۸-۱۷۷-۱۸۰
۱۸۴-۱۸۳
حسینقلیخان قطب الدوله: ۲۰۲
حسینقلیخان نظام السلطنه: ۲۰۲-۲۱۳
حسینقلیخان نواب: ۷۱-۷۴-۷۶-
۲۷۷-۲۰۲-۲۰۳
حسین کاشی (نایب): ۱۳۳
حمید السلطان: ۷۷
حیدرعمواوقلی: ۳۷
حیدرقلیخان برهان الدوله: ۲۱۳
حیدرقلیخان بیان (سررتیب): ۱۵۲
حیکاک (مستر): ۱۸۸-۱۸۹

خ
خانباها خان: ۲۱۲
خانباهاخان اسعد: ۱۹۷
خانباهاخان شیرازی: ۱۳۲
خدا رحیم خان چالشتی: ۲۴-۱۵-۲۸
خسروخان بختیار: ۱۷۷

زین العابدین خان زلی: ۴۴

س

سالار قزوینی: ۱۰۱

سدهی (حاج آقا): ۳

سرتیب (حاج): ۴۳

سردار خان قجه بیگلر: ۷۵

سردار سعید: ۱۳۲

سردار کل: ۱۳۳

سردار منصور: ۱

سلیمان نغان میکه: ۲۰۹-۱۳۲

سلیمان میرزا اسکندری: ۷۶-۷۷

۱۳۱-۱۳۲-۲۰۴

سنوس یونانی: ۱۷۶

سهاام السلطنه: ۴۹-۱۵۰

سهراب اسعد: ۱۹۷

سهراب خان اردنی (دکتر): ۷۱-

۱۰۶-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۴

سهراب خان ضیفم: ۱۵۶-۱۵۵-۵۴

سیاوش مصمص (سرهنگ): ۱۸۰

ش

شاپشال: ۲۰۱-۱

شاپلین: ۷۲

شجاع الدین حلوائی: ۱۸۶

شکراه خان لبنانی (شیرانی): ۸-۲۴

۴۲-۱۵۱-۱۵۲

شوستر امریکائی: ۷۶-۱۳۰-۱۳۱

۲۰۹

ص

صادق خان اتابیک (میرزا): ۱۴۳-

۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹

صادق شهاب السادات (سید): ۲۴

۴۰-۱۷۰

صدر الاسلام: ۳

صدخان: ۲۲-۲۷-۴۳-۱۶۳-۶۶

صمصام: ۱۴۱-۱۴۳-۱۴۴-۴۶

۱۴۸-۱۴۹

صوات خالد آبادی: ۱۳۹

ض

ضیاء الدین نوری (آقا): ۷۰

ط

طاهر تنکابنی (میرزا): ۱۳۲-۱۳۳

ظ

ظفر السلطان نهاوندی: ۹۷-۹۸

ع

عابدین بغیاری: ۱۱۶

عباس: ۱۱۶

عباس (استاد): ۴۳

عباس بابادی: ۶۲

عباسقلیخان بغیاری (حاج): ۱۸۴

عباس لبنانی: ۴۳

عباس میرزا نایب السلطنه: ۱۹۳-

۲۰۴-۲۰۸

عبدالباقیخان: ۱۰۵-۱۰۶-۱۰۸

۱۱۰

عبدالجواد کلباسی (حاج میرزا):

۱۸۶

عبدالحسین خان: ۴۳

عبدالحسن خان سالار اکرم: ۱۲۶-

۱۷۴

عبدالحسین خان ممر السلطان (سردار)

محبی): ۵۶-۷۷-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-

۱۳۵-۱۳۶-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۹۹-

۲۰۰

علی اصغر خان ساعد الدوله ۱۹۳
 علی اکبر خان : ۱۱۲-۱۱۳
 علی اکبر داور : ۱۹۸
 علی اکبر دهخدا : ۱۳۲-۱۶۶-۱۶۸
 ۲۱۱-۲۱۳
 علی اکبر ساعت ساز (میرزا) : ۱۳۲
 ۱۳۴-۱۳۶-۱۳۸
 علی اکبر سر تیپ : ۱۶
 علی اکبر شیخ الاسلام (حاج میرزا)
 ۱۶-۱۷-۲۱-۲۳-۱۰۱-۱۷۰
 علی جناب (حاج میرزا سید) : ۱۳-۲۱
 علی جهاد اکبر (سید) : ۵۴-۱۹۸
 علی حصه ای (حاج میرزا) : ۳-۵-۲۴
 ۱۸۳
 علیخان ارشد الدوله : ۷۸-۸۰ تا
 ۸۶-۱۸۷-۱۹۹
 علیخان سیاه کوهی : ۲۴-۱۳۲
 علیخان شهاب السلطنه (سلطان) : ۵۰
 ۸۸-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۵-۱۰۸
 ۱۱۵-۱۱۷-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۳ تا ۱۲۶
 ۱۷۴
 علی خان ظهیر الدوله : ۱۸۷
 علیخان مشکوتی : ۱۳۹
 علیرضا خان امیر اکرم : ۱۲۰
 علیرضا خان کلانتر : ۱۵۶-۱۵۷
 علیرضا مستوفی : ۱۶۳-۱۶۶
 علی صالح خان بختیاری : ۱۷۷
 علی عسکر (ارباب) : ۱۳۹
 علی عسکر خان لبنانی : ۴۳
 علیقلیخان سردار اسعد (حاج) : ۲۰-۲۱
 ۲۶-۴۸-۴۹-۵۰-۵۲-۵۵-۵۷-۶۰ تا ۶۷
 ۶۷-۷۰-۷۱-۷۲-۷۴-۱۸۰-۱۸۱
 ۱۸۵-۱۸۷-۱۹۷-۲۰۱
 علیقلیخان مخبر الدوله : ۲۰۲
 علیمحمد تربیت : ۱۹۹
 علی مستوفی آشتیانی (میرزا) : ۲۰۸-۲۰۹

عبدالحسین خان ملک المورخین : ۱۸۱
 عبدالحسین خان وحید الملک (حاج
 میرزا) : ۷۷-۲۰۴
 عبدالحسین صدرالمحدثین : ۱۸۷
 عبدالحسین میرزا فرمانفرما : ۹۹-
 ۱۰۰-۱۰۲-۱۰۶-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۲-
 ۱۱۳-۱۱۴-۱۱۶-۱۱۸ تا ۱۲۵-
 ۲۰۷-۲۰۸
 عبدالحمید بختیار : ۱۸۴
 عبدالخلیل خان بختیاری : ۱۷۷
 عبدالرحیم نجفی : ۱۸۸
 عبدالرسول (سید) : ۲۲
 عبدالملی خان اعتماد مقدم (ماژر) :
 ۱۵۲
 عبدالملی هرندی : ۲۰۹
 عبدالکریم (استاد) : ۴۳
 عبدالمجید میرزا عین الدوله : ۱۹۳
 ۲۰۵-۲۰۸
 عبدالمحمد ایرانی : ۱۷۳
 عبدالوهاب وثوق : ۳۸
 عبدالله بهبهانی (سید) : ۱۱-۶۹
 عبدالله خان (میرزا) : ۴۳
 عبدالله خان احمد خسروی : ۶۲
 عبدالله خان امیر پنجه (میرزا) : ۴
 عبدالله خان بهادر الدوله : ۱۲۴
 عبدالله خونساری (ملا) : ۱۸۷
 عبیدالله کرد (شیخ) : ۱۷۹
 عزیزالله خان ایل بیگی : ۴۰-۵۴-
 ۶۳
 عصمت الدوله : ۱۹۰
 عضدالملک : ۱-۷۱-۷۵-۲۰۴
 عفت الدوله : ۱۹۳
 علاءالدوله : ۱-۷۱-۱۹۴
 علی ادیب التجار (حاج میرزا) : ۳
 علی اشتر نیانی (حاج میرزا) : ۹۶
 علی اصغر خان اتابک : ۱۷۹-۱۹۱-
 ۲۰۳

عبادالدوله : ۱۱۶

عمیدالسلطان : ۲۰۰

عیسی خان افتخارالحکماء (دکتر):

۳-۱۸-۲۴-۲۵-۳۶-۴۴-۷۱-۹۸

۱۰۲

عین علی خوانساری: ۱۸۶

غ

غریب خان قشقای: ۱۲-۴۳

غلامحسین بروجردی (شیخ): ۲۱۲

غلامحسین بهداروند: ۶۳

غلامحسین خان سردارمجتشم: ۵۰-

۹۰-۹۱-۱۲۰-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۹-۱۶۶

۱۶۸-۱۷۴-۱۸۴

غلامحسین خان صاحب اختیارغفاری:

۱۹۱

غلامحسین میرزا: ۱۹۵

غلامعلی خان دنبلی (حاج): ۱۹۴

ف

فاسترلی ایتالیائی: ۱۳۴-۱۳۵

فتح الله خان اکبر (سردار منصور)

(سپهداراعظم): ۲۰۴-۲۰۹

فتح الله خان ضیغم السلطنه (سردار-

ارشده): ۴۶-۵۴-۸۰-۸۴-۱۷۴-۱۹۳

فتح الله خان فریدنی (میرزا): ۵۸

۲۰۰

فتح الله خان لنبانی: ۴۳

فتحعلیخان سردارمعظم (الارمویده):

۲۲-۲۵-۳۴-۸۶-۸۸-۹۵-۶۶-۹۹-

۱۰۰-۱۶۴-۱۶۵-۱۷۴-۱۸۴

فتحعلیشاه قاجار: ۱۹۰

فرامرزان زراسوند: ۶۳

فرج الله تنکابنی (میرزا): ۲۱۳

فرج الله خان احمدخسروی: ۶۳

فریدون صصام: ۱۸۰

فریدون میرزا: ۱۹۵

فضل الله آملی: ۱۹۵

فضل الله خان (ماژر): ۱۵۲

فضل الله نوحی (دیرمعمده): ۲۰۰

فضل الله نوری (شیخ): ۶۸-۶۹-۷۰

فولاد (استاد): ۱۸۶

فیروزمیرزا: ۱۹۵

فیروز میرزا فیروز: ۲۰۶

فیروزمیرزا نصرت الدوله: ۲۰۷

فیلتوتاس یونانی: ۱۷۶

ق

قاسم خان آصف الملك شیرازی (میرزا

۱۵۹

قاسم خان بهداروند: ۶۱

قاسم خان صوراسرافیل: ۱۳۲-۱۵۳

۲۱۱-۲۱۲

قوام الملك شیرازی: ۲

قوچمیلیخان: ۱۰۱

ک

کاظم تهرانی (سید): ۱۰۱-۱۲۵

کریمخان رشتی (میرزا): ۷۷-۲۰۰

کریم دواتگر (میرزا) ۷۸

کمال بروجردی (آقا): ۱۷۰

کیقبادظفر (مهندس): ۱۸۳

گ

گارتویک: ۲۰۱

گری بایدف: ۱۹۴

گریش ارمنی: ۱۰۱-۱۰۵-۱۰۹-

۱۱۰-۱۱۷-۱۱۸-۱۲۵

گیگوی ارمنی: ۱۰۱-۱۱۸

ل

لسان الملك سپهر: ۱۸۱

محمد خان جوزدانی: ۴۴
 محمد خان سالار اعظم: ۷۱-۵۴-۴۹-۹۵-۱۵۴-۱۷۴-۱۹۷
 محمد خان سردار اشجع (سلطان):
 ۱۸۴-۱۵۷-۸۷-۷۶-۵۰-۴۹
 محمد خان مشرف (میرزا): ۴۹
 محمد رحیم خان لبنانی: ۴۳
 محمد رحیم ضرغام: ۱۷۰
 محمد رضا خان سردار فاتح: ۷۴-۴۹

۱۸۴-۸۴-۷۹
 محمد رضا خان مازندرانی: ۲۰۲
 محمد رضا میرزا: ۲۰-۱۶-۴
 محمد سقا (سید): ۶۲-۵۶
 محمد شبیبانی کاشی (حاج): ۲۰۴
 محمد صادق خان سالار نظام (سر لشکر
 کو بال): ۲۰۷-۲۰۶-۹۷-۹۶-۹۵
 محمد صادق مستشار الدوله: ۱۸۵
 محمد طاهر میرزا اسکندری: ۲۰۴
 محمد طباطبائی (سید): ۵۷
 محمد علامه قزوینی: ۱۸۰
 محمد علی (حاج شیخ): ۱۹
 محمد علی آقا (حاج): ۱۶۰
 محمد علی خان ذکاء الملک فروغی:

۱۹۷
 محمد علیخان سرتیپ: ۴۳-۱۶-۳
 محمد علی خان فرزین: ۱۵۳-۱۳۲
 محمد علی خان مافی: ۱۶۱-۱۵۳
 محمد علی خان نواب: ۲۰۲
 محمد علی داعی الاسلام (سید): ۵۲

۱۹۷-۱۹۶-۵۳
 محمد علی کلباسی (حاج میرزا): ۳
 ۱۸۶-۱۳۷-۱۳
 محمد علی میرزا: ۱ تا ۴-۶-۷-۱۱-
 ۱۴-۱۵-۲۱-۲۵-۲۷-۲۸-۳۰-۳۳-
 ۳۴-۳۸-۴۸-۴۹-۵۰-۵۳ تا ۵۷-۶۱-
 ۶۳-۶۵-۶۶-۶۸-۷۰ تا ۷۵-۷۸-۸۰

لطیفلیخان امیر مخم: ۴۸-۳۴-۲۲
 ۴۹-۵۰-۵۵-۵۶-۶۱-۶۳-۶۶-۷۴-۱۸۴

لطیف کیلانی (دکتر): ۱۸۲
 لیاخوف روسی (کلنل): ۱۴-۶۳-۶۷-۶۸-۲۰۰-۲۰۱

م

محمد الاسلام کرمانی: ۴۹
 محسن عراقی (حاج آقا): ۲
 محسن میرزا کفیل الدوله: ۲۰۴
 محمد ابراهیم ملک التجار (حاج): ۳
 محمد امام (سید): ۱۴۱-۱۴۳-۱۴۶

۱۴۹-۱۴۸
 محمد باقر الفت (شیخ): ۱۸۹
 محمد باقر خان کلانتر: ۱۵۶
 محمد باقر نجفی (شیخ): ۱۸۸
 محمد تقی آقا نجفی (حاج شیخ): ۴-
 ۱۲-۳۹-۴۰-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱
 محمد تقی حاج سید نظام: ۶۲
 محمد تقی شاهرودی (حاج): ۱۳۲
 محمد تقی ضیاء السلطان (امیر جنک):
 ۷۱-۹۵-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۵-۱۰۸-۱۱۵
 ۱۱۹-۱۲۰-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶

۱۹۷-۱۷۴-۱۶۸
 محمد جعفر آباده ای (حاج): ۱۸۷
 محمد جناب (حاج سید): ۲۱
 محمد جو باره ای (حاج آقا): ۱۶-۳
 محمد حسن میرزا قاجار: ۶۶
 محمد حسن میرزا مسعود: ۱۹۵
 محمد حسین خان سپهدار بختیاری: ۲۷-

۱۹۲-۱۸۴
 محمد حسین خان سدهی: ۴۳-۴۰
 محمد حسین قمشه ای (شیخ): ۱۵۱
 محمد حسین کازرونی (حاج): ۱۳-۲
 محمد حسین لبنانی (حاج): ۴۳

۱۷۴-۱۸۰-۲۱۵

مرتضی قلیخان صنیع الدوله : ۷۱-

۷۲-۷۳-۲۰۲

مریم بختیاری (بی بی) : ۱۷۰

مریم (حضرت) : ۲۰۱

مسعود میرزا ظل السلطان : ۱۲-۱۱-۲

۴۱-۴۶-۱۵۱-۱۵۹-۱۶۵-۱۶۸

۱۶۹-۱۷۷-۱۹۰-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵

مسیب خان : ۱۰۱

مسیح خان حافظ الصبحه (دکتر) : ۳-

۸-۱۶-۱۷-۱۸-۲۰ تا ۳۰ تا ۳۵

۴۲-۹۱-۹۴-۱۵۱

مشیر دیوان، ۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵

مصطفی خان افشار (بهاء الملك) :

۱۹۴

مصطفی قلیخان بختیاری : ۱۷۷-۱۹۳

مظفر الدین شاه قاجار : ۵۸-۹۳-

۱۷۹-۱۹۲-۱۹۵-۱۹۶-۲۰۴-۲۰۸

مظفر الملك : ۱۰۲-۱۰۹

معدل الملك شیرازی : ۱۱-۱۵-۱۶-

۱۸-۲۰-۲۳

معین الدوله : ۱-۷۱

معین الکتاب : ۱۱۸-۱۲۰

ملا محمد کاشانی (آخوند) : ۲۱۰-

۲۱۴

ملا محمد کاظم خراسانی (آخوند) : ۶

ملك منصور میرزا شماع السلطنه : ۱۳۱

۲۰۵-۲۰۶-۲۰۸-۲۰۹

منتصر السلطان : ۷۷

منوچهر خان اسعد : ۱۹۷

موسس خان (دکتر) : ۱۱۴

موسی خان بهادر السلطنه : ۵۰-۷۹

۸۸-۸۹-۹۰-۹۵-۹۶-۱۵۴-۱۹۸

موقر : ۱۱۰

موقر السلطنه : ۱

مونس السلطنه : ۱۱-۱۲

مهدی (سید) : ۱۸-۳۰-۳۶-۱۶۰

۸۴-۱۵۵-۱۸۲-۱۸۸-۱۹۱-۱۹۳-

۲۰۰-۲۰۱-۲۰۳-۲۰۵-۲۰۸ تا ۲۱۲-

۲۱۴

محمد فرخی یزدی : ۱۰۰

محمد قاسم : ۲۱۴

محمد قلیخان اسعد : ۱۹۷

محمد کریمخان گزی : ۱۵۲

محمد کریمخان لنبانی (نایب) : ۴۲-

۴۳-۴۴

محمد لنبانی (حاج آقا) : ۴۲-۴۳

محمد مهدی غفور شبانی (حاج) : ۲۰۴

محمد مهدی کلیاسی (آقا) : ۱۸۶

محمد ناصر خان ظهیر الدوله : ۱۹۴-

۱۹۵

محمد ولیخان تنکابنی (سپهبدار)

(سپهسالار اعظم) : ۳۴-۴۸-۵۲-۵۴-

۵۵-۶۱-۶۲-۶۳-۶۷-۷۰ تا ۷۳ تا ۱۹۲-

۱۹۳-۱۹۹-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳

محمد ولی میرزا فرمانفرمایان : ۱۰۹

محمد هاشم کلیایگانی (میرزا) : ۱۱۵

۱۱۶

محمد هاشم مثقالی : ۴

محمود بنکدار (حاج میرزا) : ۳

محمود خان علاء الملك طباطبائی :

۱۵-۱۹۰-۱۹۱

محمود خان ناصر الملك : ۲۰۳

محمود خان مؤثر السلطنه : ۱۸۴-

۱۹۸

محمود خونساری واعظ (میرزا) : ۴

۲۴-۱۸۸-۱۸۷

محمود میرزا یمین السلطنه : ۱۵۹-

۱۶۱-۱۶۵-۱۶۹-۱۹۵

مراد میرزا : ۱۹۵

مرتضی (آقا) : ۴۳

مرتضی خان علوی : ۹۳-۹۴

مرتضی قلیخان صمصام : ۴۹-۵۰-۵۴

۸۰-۸۸-۹۱-۱۵۱-۱۵۳-۱۶۶-۱۶۸-

مهدی امین الاطباء (میرزا): ۲۷

مهدیخان: ۱۲۷

مهدیخان سدیدالملک: ۸۳

مهدی دولت آبادی (حاج): ۱۳-۳

مهدیقلی خان سالار مسعود: ۹۸-

۱۵۴

مهدیقلیخان صارم السلطان: ۱۰۴

مهدیقلی مخبر السلطنه هدايت (حاج):

۱۹۷-۲۱۱

مهدیقلی میرزا مؤیدالسلطان: ۱۲-

۴۶

میرزا (آقا): ۱۸-۱۹-۲۳-۳۷

۳۸

میرزا خیاط (سید): ۲۲-۴۴

میرعبدالباقي: ۲۰۹

ن

نادرشاه افشار: ۱۷۶

ناصرالاسلام: ۷۷

ناصرالدین شاه قاجار: ۹۸-۱۷۷-

۱۷۹-۱۹۰-۱۹۲-۱۹۴-۲۰۸-۲۱۳

ناصرقلیخان منظم الملک: ۵۴-۸۹

۹۷-۹۶

ناظم التجار کرمانی: ۱۲۷-۱۲۸-

۱۲۹

نجفقلی خان مصمص السلطنه: ۲۰-

۲۵ تا ۲۹-۳۱-۳۴-۳۶-۳۷-۳۸-۴۰-

۴۷-۴۸-۴۹-۵۲-۵۷-۵۸-۶۰-۷۰-

۷۶-۱۷۴-۱۸۰-۲۰۰-۲۰۳

نصرالله بهشتی (ملک المتکلمین): ۱۴

۱۵-۲۳-۴۶-۷۲

نصرالله خان مشیرالدوله: ۱۹۱

نصیرخان سردار جنگ: ۳۴-۴۹-

۵۰-۵۵-۸۸-۹۱-۱۷۴-۱۸۴

نظام الملک: ۶۵

نظرعلیخان لرستانی: ۹۳-۹۴-۹۶

۹۸-۱۵۴

نعمت الله افتخارالسادات (سید): ۸-

۹-۲۴-۳۹-۱۵۱-۱۵۳

نورالدین استوان (سید): ۱۵۱

نورالله (حاج آقا): ۱-۳-۶-۱۱-

۱۲-۲۴-۲۷-۲۹-۳۰-۳۴-۳۸-

۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-

۱۵۷-۱۶۰-۱۶۸-۱۸۸-۱۹۰

نورالله دانشورعلوی: ۳-۱۸-۲۳-

۲۴-۲۵-۲۸-۲۹-۳۶-۴۲-۴۳-۵۴-

۷۲-۷۳-۸۷-۸۹-۹۴-۹۸-۱۰۲-۱۰۴-

۱۰۷-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۴-۱۱۵-

۱۱۶-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۲-۱۲۳-

۱۲۶ تا ۱۲۹-۱۳۳-۱۳۶-۱۳۹-۱۴۱-

۱۵۰ تا ۱۵۲-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۶۰-

۱۶۳-۱۶۴-۱۶۶-۱۶۸-۱۷۰-۱۷۱-

۱۷۳

نیکلا: ۱۳۰-۱۴۵

و

وزیرافخم: ۲۰۳

ولیعخان سرتیب: ۱۹۲

ه

هادیخان بختیاری: ۱۷۴

هاشم (استاد): ۴۳

هاشمخان امینالدوله: ۱۹۱

هرمز میرزا: ۱۹۵

همایونشاه هندی: ۲۰۲

همایون میرزا امیرارفع: ۴۶-۱۵۹

۱۶۰-۱۶۸-۱۶۹-۱۹۵

هیگ (کلنل): ۱۷۳

ی

یار محمد خان کرمانشاهی: ۱۰۱-

۱۱۴-۱۱۶-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۵

یاقوب خان کودوزی: ۹۵ تا ۹۸

بیضا سلطان: ۷۷

یوسف خان ارمنی: ۲۰

یوسف خان امیر مجاهد: ۴۹-۱۰۰

۵۴-۸۰-۸۲-۸۳-۱۶۶-۱۶۸-۱۷۴

۱۸۳ ۲۰۱

یوسف مستوفی السالک (میرزا): ۸۰

میرم خان ارمنی: ۵۶-۶۳-۶۸-۷۰-

۷۱-۷۸-۸۰-۸۲-۸۳-۸۶-۹۱-۹۴-

۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۵ تا ۱۱۰-۱۲۵-

۱۹۷ تا ۲۰۰

یحیی خان مشد خوانساری: ۱۱۵

یحیی دولت آبادی (حاج میرزا): ۲۱

یحیی مدوس یزدآبادی (آقا میرزا):

۲۱۴

مجموعه دستنویسها By قسمت شده است

فهرست تصاویر

صفحه

- ۱- اعلیٰ حضرت هما یون شاهنشاه
- ۲- علیا حضرت ملکہ میریا پهلوی
- ۳- میرزا آقاخان محاسب الدوله مصفی
- ۴- شکراله خان لبنانی
- ۵- سید نعمۃ اللہ افتخار السادات
- ۶- میرزا نصراله بهشتی ملک المتکلمین
- ۷- حاج میرزا علی اکبر شیخ الاسلام
- ۸- آقا میرزا شیخ الاسلام
- ۹- حاج میرزا یحیی دولت آبادی
- ۱۰- اسداله خان مصفی
- ۱۱- حاج خسرو خان سردار ظفر بختیاری
- ۱۲- سید احمد نور بخش دهکردی
- ۱۳- دکتر مسیح خان حافظ الصبحه
- ۱۴- محمد ولیخان سپهسالار تنکابنی
- ۱۵- حاج ابراهیم خان ضرغام السلطنه
- ۱۶- نجفقلی خان صمصام السلطنه
- ۱۷- شیخ محمد تقی معروف به آقا نجفی
- ۱۸- حاج آقا نوراله

8. see

- ۴۴ - ۱۹- دکتر عیسی خان افتخارالحکماء
- ۴۵ - ۲۰- میرزا آقاخان لنبانی
- ۴۹ - ۲۱- مصصام السلطنه و سردار اسعد باعده ای ازخوانین بختیاری
- ۵۳ - ۲۲- سید محمد علی داعی الاسلام باتفاق چندتن از مجاهدان
- ۵۵ - ۲۳- سردار ظفر
- ۵۷ - ۲۴- سید محمد طباطبائی
- ۶۱ - ۲۵- لطفعلیخان امیر مفتح
- ۶۴ - ۲۶- حاج علیقلیخان سردار اسعد
- ۶۷ - ۲۷- کلنل لیاخوف روسی
- ۶۹ - ۲۸- آیت اله بهبهانی و شیخ فضل اله نوری
- ۷۲ - ۲۹- میرزا آجانه گیر خان صوراسرافیل
- ۷۶ - ۳۰- مرگان شوستر امریکائی
- ۷۷ - ۳۱- میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی
- ۷۸ - ۳۲- سردار صولت و سردار فاتح و سالار اعظم و دکتر عیسی خان
- ۸۰ - ۳۳- یوسفخان امیر مجاهد
- ۸۱ - ۳۴- جعفر قلیخان سردار بهادر
- ۸۴ - ۳۵- محمد رضاخان سردار فاتح
- ۸۷ - ۳۶- سلطان محمد خان سردار اشجع
- ۸۸ - ۳۷- نصیرخان سردار جنگ
- ۹۰ - ۳۸- موسی خان بهادر السلطنه
- ۹۲ - ۳۹- سید جمال الدین واعظ اصفهانی
- ۹۴ - ۴۰- جعفر قلیخان سردار اسعد
- ۹۷ - ۴۱- ناصر قلیخان منظم الملک
- ۹۹ - ۴۲- فتحعلیخان سردار معظم
- ۱۰۳ - ۴۳- پیرم خان ارمنی
- ۱۰۷ - ۴۴- اسداله خان مصفی (محاسب السلطان) درلباس قفقازی
- ۱۱۱ - ۴۵- دکتر نوراله دانشور علوی (مجاهد السلطان)
- ۱۱۷ - ۴۶- حاج سلطان علیخان شهاب السلطنه
- ۱۱۹ - ۴۷- عبدالحسین میرزا فرمانفرما
- ۱۲۲ - ۴۸- احمد شاه قاجار

- ۱۲۶ - ۴۹- غلامحسین خان سردار محتشم
 ۱۲۸ - ۵۰- مجاهد السلطان
 ۱۳۰ - ۵۱- میرزا حسنخان مستوفی الممالك
 ۱۳۲ - ۵۲- سلیمان میرزا اسکندری
 ۱۳۵ - ۵۳- چراغعلیخان سردار صولت
 ۱۳۷ - ۵۴- حاج شیخ محمدعلی کلباسی
 ۱۴۶ - ۵۵- سیدرضا میرزاده عشقی
 ۱۵۲ - ۵۶- رضا قلیخان نظام السلطنه بعد از سفارو پاشا
 ۱۵۳ - ۵۷- اعضای هیئت حکومت موقت
 ۱۵۸ - ۵۸- سید حسن مدرس
 ۱۶۱ - ۵۹- محمد علیخان مافی (نظام السلطنه)
 ۱۶۷ - ۶۰- رضا قلیخان نظام السلطنه
 ۱۷۴ - ۶۱- خوانین بختیاری
 ۱۷۸ - ۶۲- اسفندیار خان سردار اسعد
 ۱۸۰ - ۶۳- مرتضی قلیخان صمصام
 ۱۸۳ - ۶۴- امیر حسینخان ظفر ایلخان

بعضی از تألیفات و ترجمه‌های حسین سعادت نوری که تا کنون طبع و نشر شده است

- ۱- گل‌های ادب : منتخب اشعار ۷۴ تن از شعرای معاصر (مصور)
- ۲- هشت سال در ایران : بقلم ژنرال سایکس با حواشی و توضیحات مفصل مترجم در دو جلد.
- ۳- شهرهای معروف ایران بقلم : دکتر لوکهارت .
- ۴- جنک ایران و انگلیس ، بر سر هرات : بقلم سروان هنت .
- ۵- تاریخ مختصر ایران : تألیف سرپرسی سایکس .
- ۶- ایران در دو جنگ جهانی : بقلم ژرژ لئوچوسکی
- ۷- خاک و خون و نفت : تألیف ری براک
- ۸- یادداشتهای سر آرنلد ویلسن یا اوضاع جنوب غربی ایران .
- ۹- از ملک فاروق تا جمال عبدالناصر : بقلم سرلشکر نجیب .
- ۱۰- واسموس یا لارنس آلمانی : بقلم کریستوفر سایکس .

دانشگاه حقیقی جائیت که مجمره‌ای از کتاب فراهم شده باشد ساریل

تاریخ آزادی فکر - بقلم ج. ب. بری. ترجمه حمیدنیرنوری. رشد
فکر در ادوار گذشته و مصائبی که در قرون وسطی بر صاحبان فکر و آزاد
اندیشان وارد آمده است. ۱۳۲۹ شمسی ۱۶۴ صفحه رقعی باجلد زرکوب
۵۰ ریال

شاهنامه ثعالبی - ترجمه محمود هدایت. احوال پادشاهان قدیم ایران
که ابو منصور ثعالبی از روی مأخذی که در دسترس فردوسی بوده گرد -
آورده است ۱۳۲۸ شمسی ۳۷۵ صفحه وزیری باجلد زرکوب ۱۲۰ ریال
ایران باستان - تألیف حسن پیرنیا. تاریخ قدیم از دوره مادها
تا آغاز ساسانیان ۳ جلد چاپ دوم ۱۳۳۳ باجلد زرکوب ۱۲۰۰ ریال

زندگانی و کارواندیشه و روزگار پورسینا - بقلم سعید نفیسی
تحقیق در احوال و آثار و اندیشه بوعلی سینا. هنگام جشن هزاره در طهران
۱۳۳۳ شمسی ۱۴۰ صفحه وزیری باچند تصویر و جلد زرکوب ۱۲۰ ریال
نادرشاه - ترجمه سید محمد علی داعی الاسلام - داستان زندگانی
پادشاه و جهاننگشای نامی ایران بقلم دیوراند انگلیسی - بسال ۱۳۳۱ قمری
درهند چاپ سنگی خورده است ۴۳۰ صفحه وزیری با چند تصویر و جلد
زرکوب ۱۰۰ ریال

راحة الصدور و آية السرور - تألیف محمدر اوندی تاریخ پادشاهان
سلجوقی بسال ۱۹۲۱ میلادی درلندن چاپ شده است ۵۷۰ صفحه وزیری
باجلد زرکوب ۵۶۰ ریال

تاریخ غازانی - تألیف رشیدالدین فضل الله. تاریخ پادشاهی غازان
بسال ۱۳۵۸ هجری قمری در لندن چاپ شده است ۴۸۰ صفحه وزیری با
جلد زرکوب ۴۸۰ ریال

تذكرة الملوك - آداب دربار دولت صفوی که پروفیسور مینورسکی
با مقدمه و ترجمه انگلیسی درلندن بچاپ رسانده ۱۹۴۳ میلادی ۳۸۰ صفحه
وزیری بزرگ ۴۸۰ ریال

حیات سعدی - ترجمه سید نصرالله سروش تحقیق در احوال و سخن
و تعلیمات بزرگترین سخنوری فارسی بقلم الطاف حسین حالی نویسنده
هندي ۱۳۱۶ شمسی ۱۸۰ صفحه خشتی با جلد زرکوب ۴۰۰ ریال

زندگانی مانی - بقلم تقی ملک الشعراء بهار - تحقیق در باره پیامبر قدیم ایران . سخنرانی در دانشکده معقول و منقول سال ۱۳۱۳ شمسی ۵۰ صفحه و زیری ۱۵ ریال .

ارمغان آصفی - تألیف محمد عبدالغنی دانشمند هندی . افعال فارسی باشاوند از گویندگان قدیم ۸ جزوه در ۲ جلد چاپ سنگی ۶۰۰ ریال
کافنامه - بقلم سیداحمد کسروی . یکی از پساوندهای فارسی ، گردد - آورنده یحیی ذکاء ۱۳۳۱ شمسی ۴۲ صفحه رقعی ۱۵ ریال

گویش کرینگان - یکی از لهجه های قدیم آذربایجان تألیف یحیی ذکاء ۱۳۳۲ شمسی ۷۲ صفحه رقعی ۴۰ ریال

ماخذ مهم تتبعات ایرانی - تألیف هننیک خاورشناس معاصر به انگلیسی بامقدمه بقلم دکتر محمد معین ۱۳۲۹ شمسی ۵۶ صفحه و زیری با جلد زرکوب ۸۰ ریال

آئین سخنوری - بقلم محمد علی فروغی - علم خطابه و نمونه سخنوری های معروف جلد اول و دوم در یک جلد ۱۳۳۱ شمسی ۵۱۲ صفحه رقعی با جلد زرکوب ۱۵۰ ریال

فرهنگ نظام - تألیف محمد علی داعی الاسلام لغت جامع و کامل فارسی شامل واژه های قدیم و جدید و اصطلاحات و امثال و ریشه کلمات فارسی در اوستا و سنسکریت از الف تا یاء در ۵ جلد بزرگ درهند بچاپ سنگی رسیده است با کاغذ و چاپ و جلد خوب ۵۰۰۰ ریال

ترانه های کردی - گرد آورنده دکتر محمد مکرری . با ترجمه فارسی و تلفظ بحروف لاتین ۱۳۲۹ شمسی ۲۰۰ صفحه و زیری با چپند تصور ۶۰ ریال .

اندرز خسرو قبادان - ترجمه دکتر محمد دکتر محمد مکرری - متن پهلوی و ترجمه فارسی و معنی لغات و حواشی ۱۳۲۹ شمسی ۷۰ صفحه و زیری ۷۰ ریال .

مجله دانش - ادبی و تاریخی دوره اول و دوم و سوم هر يك ۱۲ شماره از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۴ چاپ شده ۳ جلد و زیری و زرکوب ۶۹۰ ریال
مثنوی - از جلال الدین محمد بلخی بتصحیح نیکلسون بانسخ معتبر جهان مقابله و بسیاری از مشکلات مثنوی حل شده است . از سال ۱۹۲۵ میلادی تا ۱۹۴۰ در لندن چاپ شده است ۳ جلد زرکوب ۱۳۰۰ ریال

در کتابخانه دانش خیابان سعدی موجود است